

تاریخ

۹۰ گوردون چایلد

ترجمہ سعید حمیدیان



نیشنل بک ٹرسٹ انڈیا

سید محمد علی و سید محمد علی

سید محمد علی و سید محمد علی

۱	۱۰
۲۱	۱۸

بنیادگذاران تاریخ



بنیادگذاران تاریخ

مجسمه هرودوت و توسیدید

تاریخ

۶۵۲۶۴

تاریخ

گوردون چایلد

ترجمه سعید حمیدیان



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران - ۲۵۳۵



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

چایلد، گوردون (V. Gordon Childe)

تاریخ

History

ترجمه سعید حمیدیان

چاپ اول: ۲۵۳۵

چاپ: چایخانه سپهر، تهران

شماره ثبت کتابخانه ملی: ۲۵۳۵/۱/۲۴-۹۵

حق چاپ محفوظ است.

ترجمه این کتاب را به استاد
دکتر سید جعفر شهیدی تقدیم می‌کنم.
به پاس خوشه‌ها که از خرمن فضلش چیده‌ام.

فهرست مندرجات



۹	بخش یکم	اجتماع ، علم و تاریخ
۱۷	بخش دوم	مثالی از يك نظام تاریخی
۳۱	بخش سوم	صورتبندی يك سنت تاریخی نگاری
۵۶	بخش چهارم	دین و جادو در نظام تاریخی
۷۲	بخش پنجم	نظریه‌های طبیعت‌گرایانه دربارهٔ نظام تاریخی
۹۸	بخش ششم	تاریخ به‌عنوان يك علم تطبیقی
۱۱۰	بخش هفتم	تاریخ به‌عنوان يك روند آفرینشگر
۱۳۴		کتابشناسی مختصر



تکامل صنعت فلز کاری

یکی از تأسیسات قدیمی استخراج زغال سنگ (انگلستان)

لطفاً پیش از مطالعه لغزشهای چاپی زیر را اصلاح کنید

درست	سطر	صفحه
هنوز هم جوامع روستایی	۶	۹
شهر - خدا	۲۰۳	۳۹
فتوح	۱۹	۴۰
دادند.	۱	۴۸
پاپونزوس	۱۳	۴۹
برده داری	۷	۵۰
Urbino	پانوشت	۵۲
<i>The Wealth of Nations</i>	پانوشت	۵۳
انحصار دولتی	پانوشت	۵۴
پادشاه بنی اسرائیل	پانوشت	۵۹
معتنابهی	۲	۶۰
فوق عادی و فوق مادی اند.	۸	۷۲
می کردند.	۲	۷۳
تمیز	۱۷	۹۲
می شد.	۷	۹۵

بخش یکم

اجتماع، علم، و تاریخ

از حدود یکصد سال پیش به اینسو، جوامع ساکن در اروپای غربی و امریکای شمالی در امر سلطه و سیادت یافتن بر طبیعت بیرونی به پیشرفتهای چشمگیری دست یافته‌اند. شبح قحط و گرسنگی که تمدنهای باستانی و قرون وسطایی را مدام در عذاب می‌داشت و هنوز هم روستایی آسیا و قبایل وحشی حوزه اقیانوس آرام را به نابودی تهدید می‌کند، مادام که این جوامع با ستیزه جوییهایشان آنرا دوباره بر بالین خویش نخوانند، محو گشته‌است. طاعون و انواع و اقسام امراض واگیر که به همراه قحط و گرسنگی در هنگام تألیف ادعیه کلیسای انگلیس^۱ نیز خلاق را یکدم از بیم آسوده نمی‌گذاشتند باز تا آنجا که جنگ و کشتار زامشان را نگسلد، به مهار کشیده شده‌اند. و بالتبع سطح توقع مردم از زندگی مدام بالا می‌رود. نیروهای عظیم طبیعی در توربینها مهار شده و دستگاههای برقی و موتورهای درونسوز با توان و بازدهی بیش از هزاران کارگر رنجبر و یا گاوهای زحمتکش در جهت هدفهای اجتماعی و غیر اجتماعی انسان کار می‌کند. دستگاههای تهویه مطبوع، فعالیت انسان را از بند نوسانات هوا فارغ می‌سازد و به همین نسبت زندگی را به رغم بادهای و بورانها تحمل‌پذیر و آسان می‌کند. آدمیان قادرند به

۱. *Church of England Litany*؛ دازه *Litany* به معنای نوعی ذکر و ورد آهنگین است که بطور دسته‌جمعی و با دم‌گرفتن می‌خوانند.-م.

سلامت و سرعت از راه زمین، هوا، و دریا کره زمین را زیر پا نهند و کالاهای ضروری یا تجملی را از قطبی به قطب دیگر بکشانند. تلگراف، تلفن، رادیو و تلویزیون تمام موانع مکانی و مسافتی در امر ارتباطات را از پیش پای برداشته است.

از سوی دیگر در زمینه کنترل محیط اجتماعی - روابط بین افراد، گروهها، ملل، و طبقات - موفقیتی قابل قیاس با آنچه گفتیم دست نداده است. طی بیست و پنج سال، دو جنگ جهانیگیر، صرف نظر از کارزارهای درازمدت اما محلی، اگر چه موجب انهدام خود بشر نشده، اما به نیروهای ویرانگری که تمام امکانات تولیدی کم کم به کف آمده را به زوال تهدید می کنند میدان و مجال داده است. در فواصل کوتاه متارکه، نیروهای تولیدی بعمد متوقف، اختراعات موقوف، و محصولات کشاورزی محدود و عملاً معدوم شده است. میلیونها کارگر چیره دست و خرسند بیکار شده اند و نیمه گرسنه مانده اند. میلیونها کارگر دیگر دچار سوء تغذیه و مسکن ناسالم اند. بحرانهای مکرر، سیاستمداران و سرمایه گذاران را فلج کرده و حتی اغلب طبقات مرفه را از داشتن زندگی شخصی بر مبنای هدف و برنامه صحیح نومید گردانده است.^۲

اصولاً سلطه انسان بر طبیعت بیرونی از طریق معلوماتی که از طبیعت داشته به حاصل آمده است. این سلطه به موازات سامان و سازمان یافتن چنین معلوماتی در علوم طبیعی، فزونی گرفته است. هر جا که امکان کاربرد و تسریع نتایج علوم تجربی (از قبیل هندسه، مکانیک، فیزیک و

۲. خوانندگان باید در این مورد و تمام موارد مشابه، زمان تألیف و انتشار کتاب را، که سال ۱۹۴۷ است، ملحوظ داشته باشند. -م.

شیمی) از طریق استفاده از روشهای تجربی در سایر علوم (مثل طب، علم وراثت^۳، و علم کشاورزی) موجود بوده این پیشرفت به منتهی درجه خود رسیده است. طبق یک استنتاج منطقی، علت جدایی دردناک میان چیرگی آدمی بر محیط بیرونی، و ناتوانی او در تسلط بر محیط اجتماعی را باید در فقدان معرفت اجتماعی، شکست جامعه‌شناسی در درآمدن به هیأت کاملاً تجربی، و عدم امکان پیاده کردن تجربیات آزمایشگاهی در روابط انسانی، جستجو کرد.

اکنون بدیهی است که هیچکس نمی‌تواند چنین تجربیاتی را در اقتصاد، سیاست یا سازمانهای بین‌المللی پیاده کند. ما عملاً قادر نیستیم شرایط متعدد در در چهارچوبی بگنجانیم تا یک عامل مشترک را از آنها انتزاع کنیم و بدینسان تنها یک «علت» را به مفهومی که در فیزیک تجربی، علم وراثت، و طب از آن مستفاد می‌شود، بیایم. تجربیاتی از قبیل جامعه‌مدل، سپاه سازندگان^۴ و اتحادیه‌های مشترک المنافع جوراجور با شرایطی که در آزمایشگاهها قابل حصول است از زمین تا آسمان تفاوت دارد بنیانگذاران آنها همیشه آماده‌اند تا به نحوی حق به جانب و قاطع استدلال کنند که ناکامیهایشان ناشی از نامساعد بودن اوضاع و احوال بوده و هر ناظر بیطرفی حاج و واج می‌ماند که علت قطعی این امر چیست. حتی جامعه‌شناسی تطبیقی نیز که هدفش تثبیت و تدوین قواعد عام و اصول کلی حاکم بر موارد متعددی است که اختلافات آنها را می‌توان نادیده گرفت (همانطور که علم کالبدشناسی، از بسدن انسان نموداری عمومی و مبتنی بر جزئیاتی که در اکثریت قریب به اتفاق کالبدهای تحت

3. genetics

4. Builbers' Guild

تشریح همواره یکسان است، ترسیم می کند) پیشرفت چندانی نداشته است. از یکسو تعداد موارد مشاهده شده و قابل مشاهده بسیار محدود است، و ازسوی دیگر این سؤال مطرح می شود که «موارد» مذکور تا چه حد از یکدیگر مجزا و مستقل اند، و هر جامعه انسانی فی الواقع تا چه حد با هر کالبد کامل، و نه با اندام یا جرحه خاصی از بدن، قابل مقایسه است - و این نکته ای است که در خصوص آن باید به بخش ششم این کتاب رجوع کنیم.

آدمیزاد از بدو پیدایی تا کنون نه تنها موضوع سلطه بر طبیعت بیرونی، بل که مسأله انتظام و تثبیت مبانی این سلطه از طریق اشتراك مساعی را، همواره تجربه کرده است. نتایج این تجربیات ازسویی در آثار باستانی - یعنی اشیاء و ابنیه واقعی قدیمی - و ازسوی دیگر در شواهد و مدارکی که سینه به سینه یا بطور مصور و بهتر از همه از طریق کتابت بدنسلهای بعد انتقال یافته، تجلی کرده است. وظیفه تاریخ اینست که کلیه این منابع را به طریق علمی تحت تحقیق قرار دهد. تاریخ باید علم پیشرفت را به حاصل آورد، هر چند که این علم الزاماً مثل فیزیک، علمی دقیق و قطعی و یا مانند کالبد شناسی، علمی انتزاعی و توصیفی نباشد. به دیگر سخن، تاریخ باید حکمی (اگر نه به مفهوم احکام ریاضی یا تعاریف کلی و ثابت) ارائه دهد که فی حد ذاته به اندازه احکام نجوم و کالبدشناسی از وضوح و صراحت برخوردار باشد.

ارزش قوانین علمی در این است که قواعد کلی برای هر چیزی به دست می دهند. اما اکنون همه در این مطلب اتفاق نظر دارند که حتی در دقیقترین علوم، قوانین علمی آنچنانکه می نمایند دقت و صراحت مطلق را ندارند.

برعکس، این قوانین بر مبنای امکان‌گرد آوردن آحاد و افراد نامحدود در تحت يك کلیت استوارند ولی شمول و انطباقشان بر تک اشياء و رویدادها بسیار محدود است. این نکته در مورد قوانین مندل^۵ به وضوح مشهود است؛ هیچ عالم وراثت‌شناسی دعوی آنرا ندارد که می‌تواند به مدد قوانین مندل پیشگویی کند که کدام جوجه از نوع X و کدام از نوع Y از آب در خواهد آمد. همین مطلب در مورد فیزیک نیز عیناً صادق است. آنچه که به‌عنوان اصل عدم تعین^۶ مصطلح شده مبین آنست که هر چند میزان سرعت يك الکترون را بدانیم، باز حتی از بر آورد تقریبی وضعیت آن در يك لحظه معین ناتوانیم.

نهایت اینکه ما حتی در این حوزه‌ها نیز سرانجام به چیزی غیر قابل محاسبه و پیش بینی و کنترل بر می‌خوریم که ممکنست اسم آنرا بخت و اتفاق بگذاریم. اما تحولات و حوادثی که ذاتاً غیر قابل پیش بینی و تصادفی‌اند در مجموع تشکیل نظامی را می‌دهند که می‌توان آنرا به رسمیت شناخت، از آن فایده برد و درکش کرد. قوانین ریاضی متداول در فیزیک، شیمی، و نجوم، مظاهری از چنین نظامی هستند. این قوانین از خارج بر طبیعت تحمیل نشده‌اند تا نظام طبیعت را به وجود آورند، بر خلاف قوانین مملکتی که از جانب قوه مقننه و یا حکام مطلق تحمیل می‌شوند و (در صورتیکه قدرت اجرائی آنها به وسیله نیروهای انتظامی تقویت شود) يك نظام سیاسی را بنیان می‌گذارند.

به همین طریق، يك نمودار تشریحی از بدن انسان، نمودار ترتیب و

۵. گرگور یوهان مندل Gergor Johann Mendel (۱۸۲۲-۸۴) : اهل
مرای و واضع قانون وراثت.م.

6. Principle of Indeterminacy

ترکیب منظم استخوانها، عضلات، عروق، اعصاب، و اعضاء مختلف است، اما بانی نظام بدن نیست. امکان دارد که در بدنهای خاصی از لحاظ موضع يك عضو معین، طرز قرار گرفتن يك عضله و حتی تعداد دنده‌های سینه، عدولی از قاعده کلی به چشم بخورد. با این وجود، نمودار تشریحی در امر راهنمایی جراحان نهایت ضرورت را دارد.

علم، در طبیعت غیر انسانی نظامی از دست دیگر کشف می‌کند که نه با فورمولهای عددی تبیین پذیر است و نه حتی با نمودارهای انتزاعی و کلی، مع ذلك قابل درک است. و آگاهی از یکچنین نظامی با زهم عملاً سودمند است. فی المثل در يك منطقه طبیعی معین مانند دره یوسمیت^۷ در کالیفرنیا بر حسب موقعیت مکانی، خاک، و آب و هوایش، درختان و گیاهان و علفهای مخصوصی عمل می‌آید. انواع و اقسام حشرات، پرندگان و حیوانات وحشی با تغذیه از این گیاهان زندگی می‌کنند. این جانوران نیز به نوبه خود طعمه و مایه حیات حیوانات دیگر می‌شوند. این رژیم، با مشاهده نمای برجسته تک تک این رویدادها، به نظر رژیم بی‌منطق و بی‌معنی می‌آید. يك گوزن وقتی که گرگی یا خرسی برایش دندان تیز کرده در صرافت چیزی از قبیل نظام نیست. مع هذا از بطن این لگد کوب کردنها، چریدنها، صید کردنها و کشتنها نوعی نظام و تعادل در طبیعت زاده می‌شود که در مجموع به مصلحت تمام عناصر متنازع است. اگر این نظام مختل شود همه آنها دستخوش محنت خواهند شد. در یوسمیت گوزنها را با کشتن یا محبوس کردن درندگان که آنها را طعمه خود می‌کردند تحت حفاظت قراردادند. بزودی مشاهده کردند که

7. Yosemite

گوزنها بسا آنچنان سرعتی تکثیر می‌یابند که منابع و ذخایر غذایی تکافویشان را نمی‌کند. تمام گوزنها دچار بدغذایی و بیماری شدند. به عبارت دیگر وجود تعادل در طبیعت به‌عنوان نمونه حتی برای گوزنهای شکار شده سودمند است هرچند که البته به‌مذاق خود قربانیان چنین نیست، و مسلماً ارزیابی این نظام برای شکاربانان در امر حفاظت از منابع طبیعی ارزش و فایدهٔ عملی در بر دارد.

قانون تکامل نامی است برای یکچنین نظامی، منتها در اینجا روند خوانده می‌شود. عبارات داروین از قبیل انتخاب طبیعی و بقای اصلح رهنمون‌هایی است برای شناسایی یکچنین نظامی در روند تنازع بقا، یعنی روندی که طبق فحوای اسم، اگر آنرا از درون بنگریم و حشیانه و بی‌منطق و بی‌معنی می‌نماید. این موضوع برای دینوسورها^۸ یا پتروداکتیل‌های^۹ محکوم به انقراض، اگر هم این جانوران ذهنی که قادر به تصور این نظام باشد می‌داشتند، قابل درک نبوده است. اگر آنرا از بیرون و در مجموع به نظر آوریم می‌بینیم که تابع جهت معینی است؛ می‌بینیم که وقایع تشکیل-دهندهٔ این نظام به‌طریقی قابل درک باهم مرتبط‌اند.

بر تاریخدان است که نظام موجود در روند تاریخ بشری را تبیین کند. غرض از این کتاب آن نیست که یک سلسله قوانین کلی منتج به نظام تاریخی را به‌میان بکشیم و بقیهٔ مجلدات احتمالی را صرفاً برای جمع-آوری موارد کاربرد آنها باقی‌گذاریم. قوانینی از این دست وجود خارجی ندارد؛ آن روند تاریخی که قوانین تحمیل شده از خارج بر آن حکمفرما باشد حتی از تحول جسمی نیز کندتر است. غرض ما این است

8. Dinosaur

9. Pterodactyl

که با مرور در نظریه‌های مختلف نظام تاریخی نشان دهیم که چه نوع نظامی را بواقع می‌توان از تاریخ انتظار داشت و مطالعه در این باره از چه طریقی مفید تواند بود. اما قبل از مرور نظریه‌های تاریخدانان، توضیحی دربارهٔ نظام تاریخی به‌عنوان يك معيار و همچنین تشریح اینکه تاریخدانان چگونه به‌حقیقی که دربارهٔ آنها نظریه پردازی می‌کنند نایل می‌شوند، مفید خواهد افتاد.

بخش دوم

مثالی از يك نظام تاريخی

با مثالی که از طریق انتزاع یکی از عوامل مؤثر در روند تاریخی به دست می آید می توانیم نوع نظامی را که حق داریم از تاریخ متوقع باشیم به بهترین وجهی روشن سازیم. من برای این منظور تکنولوژی را برمی-گزینم، یعنی وسایل و دستگاههای تولیدی را، نه تنها بدین علت که من يك باستانشناسم و علم من مبتنی بر طبقه بندی است که این عامل تنها قائمه آنست، بل دقیقاً به این سبب که در مطالعات باستانشناسی وصول به آن آسان است، و تداوم سیر تکاملی آن بیش از هر عامل دیگری است. بررسی این موضوع بسزودی نشان خواهد داد که عوامل دیگر را نیز نباید از نظر دور داشت. البته در بخش آخر کتاب راجع به اینکه عامل تکنولوژیکی مآلاً تعیین کننده ترین عامل است، سخن خواهیم داشت. اصولاً آدمیان از همان هنگامی که خود را شناخته اند بیشتر به کمک ابزارهای ابداعی خود بر طبیعت بیرونی تأثیر گذارده اند. آنان با توسعه و تکمیل این ابزارها سیادت و تسلط خود را بر طبیعت تا بدان پایه که در سر آغاز کتاب به آن اشارت رفت، عروج داده اند.

از زمان ظهور نخستین انسان، شاید نیم میلیون سال پیش، ۹۸ درصد از وسایلی که به کار زندگی روزمره این نوع جدید می آمد، از سنگ ساخته می شد. به همین دلیل در طبقه بندی باستانشناسی، نخستین مرحله

را عصر حجر - یا به عبارت دقیقتر: دوران پارینه سنگی یا پالئولیتیک^۱ می‌نامند. تسلط واقعی آدمیان حتی بر همین يك ماده و آگاهی از اینکه چه نوع آلاتی را می‌توان از آن ساخت و بهترین روش برای ساختن آنها کدام است، جز به روزگاران دراز دست نداد.

اما پس از شاید ۴۰۰۰۰ سال، طرز ساختن آلات کاملاً مناسب و کار آمد از قبیل کارد، تیشه، منقار، درفش، ساطور و هاون را فرا گرفتند و نیز به مدد این ابزارها طرز کار با چوب، استخوان، شاخ، و عاج را آموختند. همچنین موفق شدند با این مواد سوزن، کمان، پیکان، زوبین، قلاب ماهیگیری و سرانجام حتی سورتمه و چرخ پره دار بسازند. لکن تمام رنج ساختن و به کار انداختن آنها و زحمت به‌چنگ آوردن یا فراهم آوردن خوراک، فقط محول بر عضلات انسانی بود.

حدود ۱۰۰۰۰ سال پیش عده‌ای شروع به کشت گندم و نباتات دیگر و پرورش گوسفند و سایر حیوانات کردند. آنها با این عمل به مهار کردن نیروی طبیعت، اداره کردن، و به خدمت گرفتن آن آغازیدند، زیرا هر دانه گندم یا هر میوه عبارت از يك ساختمان زیست شیمیائی^۲ است و این مواد در این دوران برای تولید هر چه بیشتر گندم و گوسفند تحت اختیار و خدمت انسان درآمد. پیشتاریخ شناسان^۳ این مرحله را عصر انقلاب نو-سنگی می‌نامند. دامداری و کشاورزی، مشخص دوره جدیدی از عصر حجر است که مرحله جدید یا دوران نوسنگی خوانده می‌شود.

پس از آن، در فاصله هزاره چهارم تا سوم پیش از میلاد، گروهی از

1. Paleolithic
2. biochemical

۳. معادلی است که برای Prehistorians اختیار کرده ایم. -م.

مردم طریقه ذوب و قالبگیری مس و بالاخره روش ساختن آلیاژ مس با قلع یا فلز دیگر را کشف کردند. این واقعه مبدأ دوره دیگری از دوران باستان است که معمولاً آنرا عصر مفرغ می نامند. با استفاده از فلزات، ساختن ابزارهای بادوامتر و دقیقتر و نیز ابزارهای جدیدی از قبیل اهره که به کمک آن می شد چرخ برید و دکلهای محکم در کشتیها کار گذاشت، امکانپذیر گردید. محتملاً در همین ادوار بود که گاو نر، الاغ، و یا حتی اسب را برای کشیدن گاو آهن، ارابه، و یا گردونه، و باد را برای راندن قایقهای بادبانی، رام و مهار کردند. از رهگذر تسریع آمدورفت، تاحدی بارسنگین حمل و نقل و کشت و زرع از دوش انسان برداشته شد. ولی بهای مس (و بیشتر از آن مفرغ) بسیار گران بود چرا که این فلزات بالنسبه کمیاب بودند و آنها را معمولاً می بایست از دل کوهستانهای خشک و سوخته ای بیاورند که از دره های سبز و خرمی که کشاورزان در آنها سکنی داشتند بسیار دور بود.

بافاش شدن راز ذوب و سندان کوبی آهن در حدود ۱۲۰۰ ق.م. که سر آغاز عصر آهن است، ابزارهای فلزی جایگزین آلات سنگی شد در حالیکه این امر به وسیله مس گرانبه و مفرغ گرانبه تر هرگز میسر نگشته بود. از بین تعداد کثیر کارگرانی که اکنون به استعمال آلات فلزی خوینگر شده بودند عده ای آنقدر ماهر و هشیار بودند که توانستند ابزارهای جدیدی اختراع کنند. دوران پانصدساله ای که از حدود ۶۰۰ ق.م. آغاز شد شاهد موج بیسابقه ای از ابزارهای تازه بود از قبیل انبر، قیچی باغبانی، رنده، داس، بیل، و ... تا آنجا که اغلب ابزارهای دستی امروزی، پیش از آغاز دوران ما اشکال واحدی به خود گرفته بودند.

مهمتر از همه اینکه در حدود ۵۰۰ ق. م. از گاو و الاغ برای گرداندن آسیابها و آلات مخصوص خرد کردن زیتون و ساییدن سنگهای معدنی و نیز احتمالاً پس از سال ۱۰۰ برای به کار انداختن دستگاههای آبیاری استفاده شد. پیش از آغاز عصر ما نیروی آب برای چرخاندن آسیابها مهار شده بود. این امر اختراع چرخ دنده را ایجاب می نمود و همین وسیله در ساعتهایی نیز که با نیروی آب کار می کرد به کار گرفته شد. جراثقال، قرقره و قلاب برای بلند کردن اشیاء سنگین و همچنین به کار انداختن تلمبه آب مورد استفاده قرار گرفت.

چنین می نماید که مرحله نوین تولید نیرو عملاً می بایست قبلاً آغاز شده باشد لکن در معنی حدود هزار سال به تعویق افتاده است. تا سال ۱۱۰۰ میلادی از نیروی آب تقریباً جز برای آسیاب کردن غلات استفاده نمی شد و تا سال ۵۰۰ حتی در این زمینه نیز بسیار کم به کار می رفت. اما آسیاب بادی برای همین منظور به فحوای شواهد، قبل از سال ۷۰۰ در ایران و بعد از سال ۱۰۰۰ در نورماندی معمول بوده است. بعد در اروپای قرون وسطی از نیروی آب برای پاك و خرد و خمیر کردن سنگهای معدنی، به کار انداختن دم کوره های ذوب فلزات، مفتول سازی، و بالاخره برای بافندگی استفاده می شد. در همین دوره دستگاههای مکانیکی تکامل بسیار یافت و نوع مناسبی از تلمبه مکنده تکمیل شد. حتی چنین می نماید که در سده شانزدهم استوانه تلمبه ها و همینطور اغلب قسمتهای انواع آسیابهای بادی و آبی و دستگاههای مختلفی که به وسیله این آسیابها به کار می افتاد، از چوب ساخته می شده است. مع هذا يك نوع دم مکانیکی که با نیروی آب کار می کرد، قالبگیری و شکل دادن به آهن را برای

نخستین بار امکانپذیر ساخت، و در سده شانزدهم لوله توپ و استوانه‌های دیگر ریخته شد.

این ترقیات راه را برای نیل به مرحله نوینی از تکامل تکنولوژی بر مبنای بهره‌گیری از منابع انرژی حرارتی که خورشید در دل زمین به ودیعت نهاده از قبیل زغالسنگ، گاز طبیعی و نفت، هموار کرد. عصر زغالسنگ از هنگامی آغاز می‌شود که مواد سوختی معدنی در امر استخراج و ذوب فلزات جانشین مواد گیاهی می‌گردد (برای ذوب آهن در حدود سال ۱۷۰۰، برای قالبگیری آهن در ۱۷۸۳، و برای صنعت فولادسازی در ۱۸۵۶) و از نیروی بخار در به کار انداختن نخستین پمپهای مخصوص معادن استفاده می‌شود (ماشین نیوکامن^۴ در ۱۷۰۵، و ماشین وات در ۱۷۷۰) و سپس انواع مختلف آسیابهای ماشینی و بالاخره لوکوموتیو و کشتیهای موتوری به عرصه می‌آید. در همین اوان دستگاههای چوبین قدیمی جای خود را به آهن و فولاد می‌داد و اختراع ماشینهای جدید سرعت فزونی می‌گرفت. پس از آن، اختراع دینام و موتور برقی سر آغاز مرحله دوم گردید و موتور درونسوز باب مرحله سوم را گشود. در سطور گذشته نتیجه رویدادهای تاریخی، به اختصار و فهرست وار بیان شد. این نتیجه منطقی است، تنها نه بدین علت که رویدادها از حیث مراتب وقوع تابع توالی منطقی اند. بل مهمتر از همه به این سبب که مامی بینیم تك تك رویدادها بر طبق همین منطق جایگزین یکدیگر می‌شوند و باید هم بشوند؛ همچنین نتیجه‌ای است منطقی زیرا رویدادها نه تنها به دنبال

۴. Thomas Newcomen (۱۷۲۹-۱۶۶۳): انگلیسی، مخترع نوعی ماشین که با فشار هوا کار می‌کرد و برای اخراج آب و خشک کردن چاه معدن به کار می‌رفت. -۴.

یکدیگر واقع می‌شوند بل تابع جهتی معین و مشخص اند - آنها تشکیل نمونه والگو را می‌دهند.

فی المثل تقریباً بدیهی است که چرا اختراع ماشین بخار می‌بایستی فقط پس از کشف طریقهٔ قالبگیری آهن و پس از اختراع تلمبه و مسلماً بعد از اختراع چرخ، صورت گیرد. يك علتش این بود که استوانه‌های مفرغی که ایتالاییها برای تلمبهٔ فشاری می‌ساختند، اگر هم برای ماشینهای نیوکامن و وات به اندازهٔ لولهٔ تلمبه‌های چوبی قرون وسطایی ناقص و ناتوان نمی‌بود، مسلماً بسیار گران تمام می‌شد. یونانیان اسکندرانی فی الواقع خیال ساختن دستگاههایی با نیروی محرکهٔ بخار را در سر می‌پختند ولی این فکر، اگر هم آنها به‌صرفت استفاده از نیروی بخار زیاد برای به‌کار انداختن پیستون می‌افتادند، نتیجه‌ای جدی به بار نمی‌آورد. همچنین برای تولید حرارت لازم جهت ذوب و قالبگیری، يك دستگاه دم‌مکانیکی لازم بود، به این ترتیب که قالبگیری آهن می‌بایست بعد از اختراع چرخ آبی صورت گیرد. اختراع اخیر نیز مسلماً مستلزم اختراع خود چرخ بود که برای تمام موتورهای بخاری موجود به يك اندازه ضروری بود. و به همین ترتیب، هر اختراعی مسبوق و مشروط به رویدادهای قبلی است. این تعاقب، الزامی است و لزوم آن نیز قابل درک است.

از سوی دیگر، این لزوم هیچ مفهوم متعالی و والایی ندارد. نه از خارج تحمیل می‌شود و نه می‌توان برای این حکم اولویتی نسبت به هیچیک از اصول کلی حاکم بر نتایج عملی قائل شد. از نظر صرف تئوری، دلیلی به نظر نمی‌رسد که چرا عصر نیروی برق نمی‌توانست مستقیماً و بدون واسطهٔ دوران زغالسنگ و بخار از بطن عصر نیروی آب زاده شود. از



تکامل صنعت فلز کاری

بالا: کارگاه آهنگری یونانی، قرن ششم ق.م.

پایین: فلز کاران مصری، قرن چهارم ق.م.

لحاظ تاریخی این امر امکان نداشت و تبیین این مطلب بسیار آسان است که چگونه کشفیات الکتروشمی که برای نخستین بار وجود جریان را در الکتریسته مدلل داشت در حقیقت منوط به زغالسنگ و استخراج و ذوب فلزات بود، و چگونه دستگاهها و کابلهایی که کار تولید و انتقال جریان رامیسر می‌ساخت از نظر اقتصادی عملاً بستگی به صنایع مربوط به ماشین بخار داشت.

اگر این روند را از بیرون بنگریم ماهیت جهت آن به همین اندازه روشن است. در واقع هر مرحله منجر به بسط و تعمیم سلطه انسان عاقل بر طبیعت وحشی شده است و استقلال اجتماع از محیط غیر انسانی را افزایش داده است. اما اگر می‌گوییم که بعد از گذشت یک میلیون سال می‌توانیم جهتی را در یک روند تشخیص بدهیم بدان معنی نیست که این روند تابع جهت معینی بوده است. هیچ مجوزی وجود ندارد که تصور کنیم تکنولوژی در طول ریل پیش ساخته‌ای به طرف هدف و مقصد معین و مقدری سیر کرده. برعکس، منطقی آنست که بگوییم همین روند است که جهت خود را تعیین کرده، و ریل قدم به قدم در جلوی روی آن کشیده شده است. خصلت تاریخی یک روند در خود مختاری آن نهفته است. پیشرفت تکنولوژی را اندکی قبل به عنوان نتیجه منطقی رویداد-های تاریخی معرفی کرده‌ایم. بیاید این رویدادها را بیشتر تحت مذاقه قرار دهیم. در اینحال هر رویدادی هرگز ساده به نظر نمی‌آید. برجسته‌ترین جنبه رویدادهای تحت بررسی، عبارت از اختراع یا کشف ابزار، دستگاه، یا روند تازه است. این موضوع، به نظر می‌آید که ناشی از توفیق یک فرد مخترع باشد. فی الواقع نام عده‌ای از این مخترعان به گوش

آشناست. مانند آرك رایت^۵، داربی^۶، نیوکامن، استفنسن^۷، وات، و امثال اینها. کسانی که طریقه ذوب و قالبگیری آهن و مس را کشف کردند، و آنهایی که آسیاب بادی، خرآس، ارابه چرخدار، اره، و تبر را اختراع کردند گمنام و نامشخص اند.

در نظر داشته باشید که جریان هر اختراعی کمابیش همچنان بوده است که در مورد موتور بخار. این امر در هر موردی مستلزم ترکیب و ترتیب مجدد و دخل و تصرف در چیزهایی است که مخترع قبلاً با آنها مأنوس بوده است. مسلماً در هر اختراع تاریخی و احتمالاً در اغلب اختراعات ماقبل تاریخی، عمل اختراع نه با همساز کردن مواد پراکنده با دست، بل با همبر نهادن سبملها در ذهن، شروع می شود. منظورم از سبملها ارقام و نمودارهای اولیه کاغذی نیست بل تصورات یا تصاویر ذهنی است که تنها در مغ متجلی می شود. البته تصاویری که متعلق به همان اشیاء مادی است که مخترع با آنها آشناست.

این آشنایی از یکسو حاصل تجربه شخصی او، و از سوی دیگر ناشی از تجربیات اندوخته و بیخته نسلهای پیشین است که از طریق سرمشقها، و دستورالعملها، و از قرن شانزدهم به این طرف نیز از طریق روایات مکتوب به وی رسیده است. به عنوان مثال، وات از طرفی با بخار و کتری و از طرف دیگر بالوله تلّمبه و سوپاپ، یعنی نتایج تجربیات و کشفیات و اختراعات ۵. سر ریچارد آرك رایت Ark Wright (۱۷۳۲-۹۲): مهندس انگلیسی، مخترع نوعی دستگاه ریسندگی. -م.

۶. Abraham Darby، انگلیسی، مخترع نوعی دستگاه ذوب فلز با روش استفاده از زغال. -م.

۷. جرج استفنسن Stephenson (۱۷۸۱-۱۸۴۸): مهندس انگلیسی، مخترع لوکوموتیو. -م.

گذشته، آشنا بود. همچنین ماشین نیوکامن را عملاً می‌شناخت و تنها کاری که می‌بایست بکند این بود که دستگاه چگالنده^۸ و ابتکارات دیگر را بر آن بیفزاید. اینها محققاً پیشرفتهایی انقلابی و تعیین کننده بود، و در معنی موتورهایی که با فشار هوا کار می‌کرد به موتور بخار تبدیل شد، اما کمک فردی وات در مقایسه با آن سرمایه اجتماعی که وی در آن سهمیم بود، کوچک بود، اعنی در مقایسه با اختراعات و کشفیات اندوخته شده‌ای که اجتماع از جدیدترین پیشرفتها در زمینه ذوب آهن و ساختن سوپاپها گرفته تا کنترل خودآتش و جوشاندن آب به وسیله سنگهای داغ در عصر پارینه سنگی، در اختیار او نهاده بود. این بدان معنی نیست که نقش نبوغ را کوچک شمرده باشیم. این هشداری است در برابر آن تصور جادو-اندیشانه که نابغه را در حکم غول چراغ جادو تلقی می‌کند که غیر مترقبه ظاهر می‌شود و در خلاء می‌کوشد تا چیزی را از هیچ به وجود آورد. چنین تصویری درباره‌ای مکاتب تاریخی بسیار شایع است.

اختراع، در واقع تنها يك جنبه یا عامل از رویدادهای تاریخی است. وات نه تنها قادر بود که مواد و آلات و کارمایه لازم را برای ساختن ماشین بخارش تأمین کند، بل حتی از وجود بازاری برای عرضه محصول خودش، که بخاطر در برداشتن روش بهتری برای استخراج معادن مقدر بود که برایش سر و دست بشکنند، اطمینان داشت. خلاصه اینکه مطمئن بود هر موتور کارآمدی مورد استقبال و استعمال جامعه واقع خواهد شد. یکچنین استعمالی به عنوان يك رویداد تاریخی به همان اندازه اساسی است که خود اختراع. اختراعی که کسی از آن استفاده نکند یا خبر

۸. معادل Condenser؛ ر. ک؛ فرهنگ اصطلاحات علمی، بنیاد فرهنگ ایران، م. م.

نداشته باشد هرگز يك رویداد تاریخی محسوب نمی‌گردد؛ اگر ابزار یا روش جدیدی از حدود کارگاه یا بیغولهٔ مخترع بیرون نیاید از نظر تاریخی کالعدم شمرده می‌شود. در عصر جدید بی‌شک مجال آن فراهم است که طرحها و نقشه‌های اختراعات از بایگانیهای ادارات ثبت اختراعات بیرون کشیده شود، به هیأت علمی درآید و مورد استفاده قرار گیرد. لکن این شرایط بتازگی ایجاد شده و شامل مراحل قدیمتر و بواقع صعب‌تر پیشرفت تکنولوژی نمی‌شود. يك فلز کار عصر مفرغ را در نظر بگیرید که آلیاژی بهتر از ترکیب مس و قلع را کشف کرده؛ اگر او موفق نمی‌شد که عده‌ای شاگرد برای به‌کار بردن این طریقه تربیت کند و یا اگر مشتری دائمی برای مصرف تولید خود پیدا نمی‌کرد، اکتشافش را با خود به‌گور می‌برد. پس این کشف را نمی‌توان کمکی به ترقی تکنولوژی تلقی کرد، و در نظر تاریخدانی که در این باره مطالعه می‌کند، ارزش آن برای جامعه صفر است.

هیچ ابزار یا روشی، بجز شاید معدودی از ساده‌ترین و قدیمترین چیزها، امری کاملاً شخصی و فردی نیست. عملاً تمام ابزارها بطور جمعی ساخته و به‌کار برده می‌شوند. ما امروزه معمولاً آلاتی را که دیگران ساخته‌اند می‌خریم؛ حتی در مورد ساده‌ترین ابزار آهنی، تعداد زیادی از افراد، از معدنچیان که کلوخه‌های معدنی را استخراج می‌کنند گرفته تا فروشندگان که آلات و ظروف را می‌فروشند، در ساختن و توزیع کردن آن سهیم‌اند و هر يك از اینان از والدین، اساتید، استادکاران، یا مهندسان خود آموخته است که چگونه نقش خود را در جریانهای پیچیده‌ای که درگیر آنهاست، ایفا کند. همین مطلب به‌مقیاس کوچکتر در مورد عصر صنایع دستی،

عصر اولیه آهن، مفرغ و حتی عصر حجر نیز صادق است. در عصر اخیر بی شک اغلب افراد خانواده‌ها ابزارهای مخصوص خودشان را می ساختند. اما از والدین یا بزرگتران خود طرز ساختن و شکل دادن به آنها را فرا گرفته بودند. هرگز هیچ فردی را به امان خود رها نمی کردند که خودش کشف کند چه نوع و شکلی از سنگ می تواند درخت را قطع کند یا پوست گوزن را بکند. جامعه او با استفاده از تجربیات اندوخته خود و تجربیات نسلهای گذشته میزان و معیاری برای شکل مناسب ابزارها تعیین و این عادات سنتی را به تازه کاران نسل بعدی منتقل کرده بود.

به همین سان ما نیز ناچار نیستیم که خودمان طریقه استفاده از آچار و پیچ گوشتی یا چفت و بست را بیاییم. اغلب ماها از والدین، همشاگردان، یا فروشندگان که از آنها اتوموبیل خریده ایم چیزهایی آموخته ایم، و این حکم بی هیچ قید و شرطی در مورد تمام ادوار گذشته صدق می کند. بدین ترتیب هر ابزار یا روشی، یک دستاورد اجتماعی است. برای آنکه هر اختراعی یک رویداد تاریخی قلمداد شود لازم می آید که ابزار جدید - الاختراع از جانب یک جامعه یا اکثریتی متشکل که بزرگتر و پایدارتر از تمام آحاد و افراد باشد، پذیرفته شود. اگر در این بررسی اندکی باریکتر شویم جنبه‌های دیگر رویداد یادست کم شرایطی که برای تبدیل یک اختراع به یک رویداد تاریخی ضرور است مکشوف خواهد گشت. وات از مواد موجود در کارگاه خودش و کار مایه لازم برای ساختن ماشین بخار، با توجه به یک سیستم ویژه اقتصادی برای توزیع محصولات و به کار گرفتن افراد، خاطر جمع بود - یعنی سیستمی که پیش از آن تاریخ همیشه معمول و متداول نبوده اما بتدریج طی سده‌های شانزدهم و هفدهم

در انگلستان توسعه و تکامل یافته بود. بنابراین ما برای شناسایی اختراع او به عنوان يك رویداد تاریخی باید این روابط تولیدی را ملحوظ داشته باشیم. با مداقه بیشتر معلوم می شود که عوامل سیاسی، قانونی و حتی دینی در این موضوع مداخلت داشته است.

من پیشرفت تکنولوژی را به صورت یکرشته رویدادهای متوالی و يك بُعدی خلاصه کرده ام. اما رویدادهای متعدد فقط هنگامی به صورت يك خط مستقیم به نظر می آیند که آنها را از فاصله بسیار دور - بنحوی کاملاً انتزاعی - بنگریم. در عمل، راه پیشرفت وضوحاً متغیر و پرفراز و نشیب می نماید. جوامع مختلف با سرعت متفاوت و در زمانهای متفاوت طریق ترقی را پیموده اند. ماشین بخار اصلاً در انگلستان اختراع شد و نخستین بار در همانجا و در زمانی به مورد استفاده درآمد که هیچک از ممالک دیگر از حد بهره گیری از نیروی آب و الاغ پای فراتر ننهاده بودند. کاربرد زغالسنگ در صنایع فلزکاری نیز اگر نه در انگلستان، در اروپای غربی و در آغاز سده هیجدهم شروع شد. با آنکه میزان تولید شوشه آهن روسیه در حدود سال ۱۷۵۰ چهار برابر انگلستان بود، اما در ناحیه جبال اورال، استفاده از زغال چوب برای ذوب آهن تا اواخر سده نوزدهم تداوم و عمومیت داشت. در افریقای سیاه، ذوب فلزات به وسیله زغال چوب امروزه نیز معمول است.

استفاده از نیروی آب در صنایع (غیر از آسیاب کردن غلات) نخستین بار در اروپای مرکزی - یعنی آلمان و ایتالیا - علیاً - معمول گردید و از همانجا بود که در سده های پانزدهم و شانزدهم دستگاههای مخصوص این صنایع به همراه آسیاب سازان و افراد فنی به انگلستان وارد شد. اما تقریباً مسلم

است که خود چرخ آبی توسط یونانیان اختراع شد و نخستین بار در مدیترانه شرقی به کار رفت. در همین ناحیه و محتملاً به وسیله همین مردم بود که پیشرو این صنعت یعنی خرآس و ابزارهای آهنی جدید که لازمه ساختن چنین دستگاههایی بود اختراع شد. صنعتگران مصری تا دو قرن بعد از زمانی که هنروران یونانی به این وسایل پیشرفته مجهز شدند، هنوز با آلات منسوخه‌ای که یکی دو هزار سال قبل از آن در عصر مفرغ اختراع شده بود، می‌سوختند و می‌ساختند. اما در آن زمان مصر در صنعت به همان اندازه از یونان جلو بود که در سال ۴۰۰ ق.م. از آن عقب. چرخ، طبق مدارک باستانشناختی، نخستین بار پیش از ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد در نواحی بین رود سند و دجله ظاهر می‌گردد و در آثار باستانی یونان و مصر تنها در هزار و پانصد سال بعد دیده می‌شود. لکن حتی در آن هنگام آلمان هنوز در مرحله تمدن سنگی بود همچنانکه بریتانیا در آن زمان که یونانیان در کار اختراع خرآس بودند در مرحله عصر مفرغ باقی مانده بود.

برای تشریح و تفسیر این تغییر و تلونها باید به رویدادهایی که تابع نظامی دیگران رجوع کنیم. نهادها و رسوم و عقاید اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی، و دینی، در قوه مخترعه و مبتکره انسانی نقش مهمیز و عنان را ایفا کرده است. بیان چگونگی این مطلب، ما را بهتر از هر توضیح و تشریحی به دنیای تاریخ، با تمامیت متشکلش، راهبر خواهد شد.

بخش سوم

صورتمبندی يك سنت تاريخ نگاری

مدارك مربوط به روند تكامل تكنولوژی كه در بخش گذشته خلاصه^۱ تشریح شد بعینه محفوظ و مضبوط مانده تا در تبعات باستانشناختی مورد استفاده قرار گیرد. بخش عمده ای از آثار دوران گذشته را كه در مجموعه های موزه ها ترتیب یافته و طبقه بندی شده، همان ابزارهای تولیدی تشكيل می دهد كه آباء و اسلاف ما از آنها استفاده می کرده اند. از آنجا كه این ابزارها قبلاً بر حسب ترتیب زمانی مشخص شده اند، كار كشف معمای تاریخی نیروهای تولیدی، علیرغم اختلافات و تناقضات موجود بین این مدارك، نسبتاً آسان شده است. اگر روند تكنولوژی تمامی محتوای تاریخ را در بر می گرفت جهت و الگوی روند تاریخی بسادگی قابل تشخیص می بود. لکن اندكی پیش دیدیم كه این روند تحت تأثیر روابط اقتصادی، سیاسی و غیره تغییر شكل می دهد.

اكنون میزان اطلاعات مستقیم و روشنی كه آثار و ابنیه باستانی درباره شرایط كار و توزیع تولیدات یا نهادهای سیاسی و نظامی حقوقی مقوم این نهادها فراهم می كند، اندك است.

خوابه های نمازخانه سنت استفن و يك تکه فرسوده از تعلیمی ناطق^۱

۱. Speaker's Mace: واژه Mace به معنای فلز چماق واری بود كه هرگاه ناطقین پارلمان انگلیس سخن می گفتند روی تریبون گذاشته می شد و مظهری از اقتدار بود. -م.

مجلس عوام، به خودی خود میدان و مجالسی برای بررسی‌های باستان‌شناسان آینده فراهم کردند که به اندازه میدان تحقیق دربارهٔ ساختمان اقتصادی بریتانیای قرن بیستم وسعت دارد. ظن غالب عتیقه فروشان نسل حاضر، اگر قرار باشد این آثار را بدون کمک منابع کتبی یا شفاهی تفسیر کنند، این خواهد بود که آنها بقایای یک حکومت مطلقه‌اند که کاخ یا عصبای فرمانروایی مظهر آن بوده و پایه‌اش بردوش گروهی بنده و برده قرار داشته است! خوشبختانه مدارک باستان‌شناختی در طی چندین هزاره به صورت نوشته‌ها و روایاتی که بیش از هر چیزی روشنگر این مسائل توانند بود محفوظ مانده است.

بسیاری از قبایل عقب مانده که تا همین اواخر در مرحلهٔ عصر حجر باقی مانده بودند رسوم و سنن متعلق به نسل‌های بسیار دور را حفظ کرده‌اند. برجسته‌ترین نمونه‌های این رسوم را می‌توان در بین‌الهامی جزایر پولینزی در اقیانوس آرام و بویژه در زلاندنو مشاهده کرد. در آنجا قبایل مائوری شجره‌نسب‌هایی را از پدر به پسر انتقال داده‌اند که چنین می‌نماید که چندین قرن را در بر می‌گیرند. آنها اگرچه با نام موجودات مقدس و کاملاً موهوم آغاز می‌شوند اما بخش‌های دیگر این شجره‌نسب‌ها را نام‌هایی تشکیل می‌دهد که توالی و پیوستگی آنها با یکدیگر کامل است و تا حد زیادی قابل اعتمادند. در آنها گهگاه ذکری از کارهای نیاکان و بویژه سفرهای دریایی شگرفی که مائوری‌ها را از تاهیتی به زلاندنو کشاند، به میان می‌آید، زیرا مقام و مرتبهٔ اجتماعی هر کس تا حدی بر حسب جایگاه‌نمای او در کشتی‌ای که او را به زلاندنو آورده، مشخص می‌شود. مردمی که تکنولوژی پیشرفته‌تری داشتند این روایات را از

صورت شفاهی به مدارك مکتوب تبدیل کردند. روشهای کتابت و نقرو ثبت رویدادها به وسیله نشانه‌های قراردادی (مصطلح) بر روی سنگ، گل، یا پاپیروس توسط مصریان ساکن جلگه نیل و سومریان ساکن دلتای دجله و فرات (ناحیه جنوبی بین‌النهرین) در حدود ۵۰۰۰ سال پیش ابداع شد. طی پانصد سال بعد این روشها در اغلب مناطق آسیای علیا، کرت، و نیز در چین، یاتحت استفاده درآمد و یاروشهای تازه‌تری پیاورد. سپس بعد از سال ۱۵۰۰ ق.م. فنیقیهای سامی نژاد ساکن سوریه سیستم الفبایی ساده‌تری را که اصول آن شبیه الفبای امروزی بود اختراع کردند.

در طی هزاره پیش سامیها خط الفبایی را به کارتاژ و کلنیهای آن در شمال آفریقا و غرب مدیترانه و از آنجا به جنوب شبه جزیره عربستان و نواحی دیگر خاورمیانه بردند و در این هنگام یونانیان و ایرانیان و هندیان نیز آنرا در کار آوردند و در آن تغییراتی مناسب حال خود دادند. استعمارگران یونانی صورتهایی از الفبای خود را در سواحل دریای سیاه، ایتالیا و جنوب فرانسه پراگندند. در ایتالیا الفبای یونانی توسط اتروسکها^۲ و رمیها جرح و تعدیل و استعمال شد، و صورت اخیر یعنی الفبای لاتین که این کتاب بدان نوشته شده، در قرون اولیه عصر جدید ابتدا در قلمرو امپراطوری رم رواج یافت و سپس توسط مبلغان مسیحی از مرزهای اولیه اش فراتر رفت و در میان قبایل وحشی سلتی و تئوتونی^۳ پراکنده شد. به همین سان صورتهایی از الفبای یونانی به وسیله مبلغان کلیسای شرقی

۲. Etruscans: طایفه‌ای که اصل و نژادشان نامعلوم است و در سده نهم ق.م. به ایتالیا آمدند و در ناحیه‌ای که امروز توسکانی خوانده می‌شود^۱ سکنی گزیدند و تمدنی درخشان داشتند. — م.

۳. Teotonic: یکی از طوایف و تیره‌های شمال اروپا. — م.

از بیزنطیه (قسطنطنیه^۲ استانبول) به ساکنان اسلاونژاد روسیه و بالکان انتقال یافت. پیش از آن نیز مبلغان بودایی خط هندی را در بین بسیاری از اقوام آسیای مرکزی و جنوب شرقی پراکنده بودند و در همین اوان علامات خط چینی در کره و ژاپن رواج یافته بود.

هدف غایی هر نوع خطی البته اینست که مدارك قابل اعتماد از اموری که نه تنها برای شخص نگارنده بل برای اقران و اخلاف او حائز اهمیت باشد ثبت کند. جای شگفتی نیست که محققاً در بین النهرین و محتملاً در هر جای دیگر، مدارك مکتوب اولیه شامل گزارشها و پیمان نامه‌ها بوده است. پس از آن متون مذهبی در کار می‌آید، زیرا اقوام اولیه حسن ادعیه و اوراد را در این می‌دانستند که تکرار صحیحی باشند از فورمولهای دقیقی که ظاهراً بر اشخاص خبیر مکشوف یا در عمل مفید بوده‌اند. پس از این مراحل اولیه نوبت به "متون علمی" می‌رسد که در آنها قواعد ریاضی، معالجات پزشکی و از این قبیل تشریح می‌شده و نیز رسالات، قوانین، و حتی شعر و قصه را شامل می‌شده است. در این میان حتی به "متون تاریخی" به مفهوم محدود کلمه برمی‌خوریم که به صورت نخستین وقفنامه‌ها یا گورنشته‌ها تجلی می‌کنند و کارهای نمایان را با تمهیداتی جادوانه، جاودانه کرده‌اند؛ اندکی بعد "سالنامه" های به هم پیوسته باب می‌شود.

البته کلیه مدارك مکتوب حاوی حقایقی درباره تاریخ هستند. اسناد تجاری، از صورت هزینه معابد سومری در هزاره سوم قبل از میلاد گرفته تا سیاهه دخل و خرج کلیساها و تیول قرون وسطی و تراستهای امروزی و شرکتهای خط آهن، همگی اطلاعات موثقی درباره شرایط اقتصادی

و روابط تولیدی زمان خود به دست می دهند. کتابخانه های بزرگ از الواح مربوط به دین و سحر و جادو، پاپیروسها، پرشومنها و کتابهایی که طی چندین قرن اندوخته شده اند نه تنها مدارك اساسی درباره تکامل عقاید دینی و فلسفی ارائه می دهند بل تصویری زنده از اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در معرض دید ما می گذارند. مثلاً تنها منبع موجود درباره تاریخ شامل سؤالی است از غیگیویان و گذشته از ذکر اسامی پادشاهان و نبردها حاوی پرسشهایی است درباره اینکه چه تعدادی از انسانها بایست قربانی شوند تا دريك مورد خاص توفیق و گشایش به حاصل آید.

اما در حالی که اغلب مدارك مکتوب می تواند منبعی برای تاریخ قرار گیرند، پاره ای از آنها در حکم تاریخ یا دست کم مدار کی از وقایع مهم که جامعه آنها را در خور تکریم می داند به شمار می آیند. سنت تاریخ-نگاری بتدریج بر مبنای همین مدارك استوار گردیده است. تمام این مدارك محققاً دارای وجوه اشتراکی با یکدیگر هستند.

تا همین اواخر، خواندن و نوشتن "اسرار" بود که در هر اجتماع فقط بر عده معدودی از خواص مکشوف بود. در روسیه قبل از انقلاب و هندوستان و چین امروز^۴ جماعت معتناهی از مردم بیسواد بوده اند. این موضوع در بادی امر اجتناب ناپذیر بود. نخستین خطوط، یعنی خط سومری و جانشین آن یعنی خط میخی بابلی، خط هیروگلیف مصری (تصویرنگاری) و علامات چینی، بیش از حد پیچیده و دشوار بود. کسب مهارت در استعمال آنها حتی بیش از هنر جواهر سازی و مجسمه سازی نیاز

۴. تاریخ تألیف کتاب باید ملحوظ خوانندگان باشد. — م.

به تلمذ طاقت فرسا داشت. از اینرو موهبت خواندن و نوشتن ارزانی عده خاصی از ارباب فن یعنی منشیان و کاتبان بود. چنین می نماید که در بین النهرین خط سومری از ابداعات روحانیون و کهنه بوده و در تمام جوامع متمدن باستانی، روحانیون مانند افراد هم طبقه خود در اروپای قرون وسطی، معمولاً از سواد خواندن و نوشتن بهره مند بوده اند. از بین طبقات دیگر تنها عده معدودی بویژه پزشکان، قانونگذاران، و مستخدمین دولتی در حرفه فنی خود از کتابت استفاده می کردند.

بارواج خط الفبایی، مشکلات فنی تعلیم و تعلم تا حد زیادی مرتفع شد. اما هنوز برای اکثریت مردم محرک عمده ای برای فراگیری کتابت وجود نداشت. البته بازرگانان و سرمایه داران بجای آنکه مانند گذشته محتاج منشیان مزدور یا برده باشند، یاد می گرفتند که حسابهایشان را خودشان تنظیم کنند و مکاتبات خود را بخوانند؛ لکن اصولاً چیز زیادی برای خواندن وجود نداشت. کتبی که با زحمت فراوان با دست بر روی پاپیروس گرانقیمت و پرشومن گرانقیمت تر استنساخ می شد بسیار گران از آب درمی آمد و عملاً در مشاغل معدودی مورد استفاده قرار می گرفت. در حالیکه بسیاری از جماعات شهرنشین یونانی و رومی که توسعه فراوان تجارت، سرمایه گذاری، و قانون در بین آنها موجب افزایش اسناد مکتوب شده بود از سواد خواندن و نوشتن بهره داشتند، قشر روستایی که اکثریت جمعیت را تشکیل می داد بطور عمده بیسواد باقی مانده بود.

در اروپای مسیحی، علیرغم شناخته شدن انجیل به عنوان یک کتاب مقدس، سواد خواندن و نوشتن فی الواقع منحصر به اهل کلیسا بود. مثلاً

در انگلستان، بعد از دورهٔ اصلاح مذهبی^۵ بود که این لزوم احساس شد که بین کاتب به مفهوم کلیسایی و کاتب به معنای هر کسی که می توانست چیزهایی غیر از کلمات متبرک و مقدس نیز بنویسد، وجه تمایزی به وجود آید. در دنیای اسلامی هر چند تلاوت قرآن بر همهٔ مؤمنین فرض بود و استنساخ کردن آن عملی شریف شمرده می شد، اما اوضاع عملاً با آنچه که در عالم مسیحیت حکمفرما بود تفاوت فاحشی نداشت. در واقع فضیلتی که برای زحمت جسمانی یعنی استنساخ کردن با دست قائل می شدند سدّ سدیدى در برابر رواج فن چاپ برمی افراشت. لکن همین فن چاپ بود که بعد از سال ۱۵۰۰ میلادی سبب ارزانی کتابها و دلگرمی صنعتگران و حتی کشاورزان به سوادآموزی گردید. وقایع-نگاران و تاریخ نویسان که از این دایره های محدود پای فراتر می نهادند و مطالبشان را برای جماعت معدودی می نوشتند، بالطبع چیزهایی را قابل ثبت می دانستند که برای خودشان و نحلّه ای که وابسته بدان بودند اهمیت داشت.

در این روزگار تمام جوامع تحصیل کرده عملاً بین خود تشکیل جامعه ای طبقاتی را می دادند که به طبقات حاکمه و تابعه تقسیم می شد. قدیمترین جوامع با سواد مصر، آسیای علیا و چین عبارت از عمّال سلطنتهای استبدادی یا حکومتهای دینی بودند. پادشاه خدازاده ای که در رأس گروهی از روحانیون صاحب امتیاز بود، بر جماعت کثیری از رعایای نیمه آزاد یا سرفها و عده ای صنعتگر و تاجر حکومت می کرد. در ۵. Reformation: نهضتی که در سده شانزدهم میلادی و در اروپای غربی به منظور تهذیب مذهب کاتولیک صورت گرفت. -م.

مدیترانه عصر آهن، حکومت اغلب به صورت جمهوری بود و طبقه حاکمه اساساً وسیعتر و عبارت از يك دستگاہ آریستوکراسی^۶ مرکب از زمینداران توانگر، يك دستگاہ پلوتوکراسی^۷ متشکل از تجار، برده داران و سرمایه گذاران، و حتی يك بساط دموکراسی بود که در آن صنعتگران و خرده پايان نیز در امور حکومتی دخالت کامل داشتند. با این حال حتی در يك نظام دموکراسی، رجال واجد حقوق مدنی شاید در برابر نسوان بی بهره از این حقوق، و خارجیان مقیم و بردگان، اقلیتی بیش نبودند. به همین سان در اروپای قرون وسطی، پادشاه و فئودالهای مقرب در گاهش و همچنین بسیاری از روحانیون عالیمقام و جوامع رهبانسی، موضعی مخالف با دهقانان نا آزاد و ارباب صناعت و بورژواهای شهری داشتند. طبقه اخیر سرانجام همچنانکه در انقلاب باشکوه^۸ سال ۱۶۸۸ مشهود است، طبقه آریستوکرات را در خود حل کرد و یا در آن مستحیل شد و یا مانند انقلاب کبیر فرانسه جانشین آن گردید. لکن گرچه طبقه حاکمه بدین طریق دگرگون شده و توسعه یافته است اما مالکان، سرمایه داران، و ارباب صنایع از برکت املاک بی حد و حصر، معادن، و دستگاہهای تولیدی همچنان مصدر امور باقی می ماند، برخلاف طبقه کارگر که نه ملکی در اختیار دارد نه مواد خامی و نه آلات و افزاری، و می باید نیروی کار خود را در برابر دستمزد به آنانکه از این نعمات بهره وراند بفروشد. در جوامع طبقاتی گروه باسواد یا ارباب قلم یعنی اقلیتی که

۶. حکومت اشراف. م.

۷. حکومت ثروتمندان. م.

۸. Glorious Revolution: يك سلسله حوادث که در ۱۶۸۸-۸۹ در انگلستان به وقوع پیوست و به برکناری جیمز دوم انجامید. م.

خواندن و نوشتن می‌داند تقریباً همیشه خادم یا برادر خوانده طبقه حاکمه بوده است. نخستین منشیان سومری از بین کهنه‌معاابد و خدمتگزاران شهر خدا که خود بزرگترین ملاک در شهر-دولت خویش بود برمی‌خاستند. چنین پیدا است که این شهریار در ابتدای کار رئیس کاهنان یا نماینده خدا در زمین بوده است. اگر بعدها مردم عادی و عامی نیز برای منشیگری و کتابت تربیت می‌شدند، می‌بایست خدمتگزار شاه یا درباریان او (البته خدمتگزار خاص) بشوند. در مصر که آنجا فرعون عملاً خدایی می‌کرد، کاتبان یا خادم او بودند و یا عامل خاصان در گاهش. اینان گرچه همیشه وابسته این حکام قوی دست بودند ولی به نوبه خود بر قشرهای انبوهی از روستاییان و صنعتگران سمت سروری داشتند. اندرز پدر به طفل نو-آموزش چنین بود: "کاتب از کدیمین معاف است، کار او فقط امر و نهی است."

منشیان قرون وسطی همان وضعی را داشتند که کاتبان سومری، زیرا همگی "کاتبان و الامقام" بودند و کلیسا که این مقامها را اعطاء می‌کرد متشکل از بزرگترین و ثروتمندترین فئودالها و هوادار دو آتشه نظام موجود بود. در یک حکومت جمهوری طبقاتی یا دموکراسی بورژوازی اوضاع بدین سادگی نیست. در امپراطوری یونان و روم حتی بردگان نیز اغلب از سواد خواندن و نوشتن بهره‌مند بودند. لکن تاریخ‌نویسان عموماً شهروند بودند و از برکت این حرفه، شهروندانی مرفه‌الحال. آنها در هر حال ناگزیر بودند کتابهایشان را برای حامیانی بنویسند که آنقدر توانگر بودند که کتابهای آنان را بخرند یا به طرق دیگر پاداش داستانسرایی ایشان را بدهند. حتی در بریتانیای معاصر که سواد خواندن

و نوشتن امری همگانی است، بازار اصلی برای کتابهای تاریخی را طبقه حاکمه و مقررانشان و نیز مقلدان آنها در بین طبقات متوسط تأمین می‌کنند. بنابراین طبیعی است که ناشران بیشتر علاقه‌مند به نشر آن دسته از کتب تاریخی هستند که به مذاق طبقه حاکمه خوش می‌آید.

اکنون دیگر هیچ وقایع‌نگار یا مورخی نمی‌تواند تمام وقایع را ثبت کند؛ او از بین وقایع عدیده آنهایی را که به نظرش برجسته و مهم می‌آیند برمی‌گزیند. گزینش او تا اندازه محدودی مبتنی بر افکار و عقاید شخصی اوست لکن بطور کلی متکی بر عرف و علائق اجتماع است. در واقع جز در مورد خاطرات و یادداشتهای شخصی، معیار برجستگی و اهمیت رویدادها همان معیار اجتماعی است که منافع و علائق مشترک تمام جامعه یا به عبارت دقیقتر طبقه حاکمه جامعه آنرا به کرسی نشانده است.

باز تا آنجا که مورخ در او ریهارادر نقلیات خود مدخلیت می‌دهد معیار ارزش همانست که اجتماع تعیین می‌کند. البته توقع اینکه تاریخ‌عاری از شائبه اغراض باشد نابجاست. نویسنده نمی‌تواند از تأثیر علائق و عصبیتهای اجتماع، طبقه، ملت، و مذهب خود بر کنار بماند. یکی از کاهنان قدیمی سومری اهل شهر لاگاش^۹ که گزارشی از شکست شهر خویش به دست رقیبش یعنی شهر اوما^{۱۰} نوشته، این تراژدی را به صورت تجاوزی بیجهت و ناروا از جانب خصم توصیف کرده است. سالنامه نویسان بابلی و آشوری و تمام اخلاف آنها جنگها و فتوحات را از دیدگاهی کاملاً

۹. Lagash: یکی از شهرها و شهر-دولت‌های سومری واقع در بین دجله و فرات که دوران شکوه و رونقش از سال ۳۰۰۰ تا ۲۳۰۰ قبل از میلاد بود. م.

۱۰. Umma: مهمترین شهر سومر قدیم واقع در شمال بین‌النهرین که در هزاره سوم قبل از میلاد از رونق بهره‌ور بود. م.

وطنپرستانه به سلك تحرير كشيده‌اند. تاريخ قوم آشور كه انهدام بيرحمانه شوش و قتل عام عيلاميه‌ها را به‌عنوان كيفر طاغيان درپيشگاه خداي ملي يعني آشود قلمدادمي‌كند تقريباً داراي همان‌مايه ازگرافگويي است كه در توسعه انگلستان^{۱۱} نوشته سيلی^{۱۲} مي‌بينيم، نهايت اينكه كتاب اخير قدری ملايمتر است. حتى هنگامي كه مورخ مي‌كوشد تا خود را ازچنين تعصباتي برهاند و جانب طرف مقابل را داشته باشد، معمولاً دچار احساسات محض مي‌شود. تاسيتوس^{۱۳} درتوصيف غلبه رميان بر اسكاتلند موقعيت بریتونها^{۱۴} را بنحوی منصفانه تشریح می‌کند بدون آنکه از اوضاعی که عملاً بر قبایل بی‌تمدن شمالی حکمفرما بود و مطالعه باستانشناسی ماقبل تاریخ و بررسی انتقادی و تطبیقی ادبیات سلتی^{۱۵} آنرا روشن می‌سازد، کوچکترین شناختی داشته باشد.

هنگامي كه مورخ رویدادهایی را به‌عنوان وقایع مهم انتخاب می‌کند، عواملی که قبلاً مذکور افتاد همواره بر این انتخاب حاکم‌اند لکن تأثیرشان متفاوت است، زیرا هرگاه طبقات موجود تغییر کنند علائق آنها نیز دگرگون می‌شود. از سوی دیگر خود سنت تاریخ‌نگاری نیز در این انتخاب تأثیر دارد. بانکداران و ارباب صنایع امریکا و اروپای غربی به‌هیچ روی آنقدرها هم که اغلب کتابهای تاریخ امروزی به‌ما تلقین می‌کنند شیفته جنگ نیستند. اما مورخان حرفه‌ای این حکم را که

11. Expansion of England

۱۲. Sir John Robert Seeley (۱۸۳۴-۹۵): مورخ انگلیسی. -م.

۱۳. Cornelius Tacitus: مورخ رومی (۱۱۷-۵۵). -م.

۱۴. Britons: ساکنان بخش جنوبی بریتانیا در دوره تاراج رمان. -م.

15. Celtic

موضوع جنگ باید زمینه اصلی تاریخ را تشکیل دهد، تعبداً از دهان استادان خود گرفته‌اند و تقریباً حامیان کمروی خود را وادار کرده‌اند که بدان عطف توجه نمایند. البته یکی از اصیلترین و موفقترین آنها، هنری فورد، جرأت آنرا داشت که بگوید: «تاریخ یاوه است.»

سابقه این سنت تا پیش از شروع کتابت می‌رسد، زیرا چنانکه نشان دادیم اقوام غیر متمدن و بی سواد و حتی وحشیان آنچه را که به نظرشان مهم و برجسته است ثبت می‌کنند. در میان سرخپوستان امریکا جنگها، معاهدات، شکارهای نمایان، قحطیها، ویزمهای مجلل از جمله وقایعی است که بزرگ می‌دارند. این مدارک برای فرد فرد آنها واجد ارزش عملی است. آبرو و اعتبار هر کس با کارهای دلاورانه و نمایان آباء و اجدادش در شکار، جنگ، و جادو افزایش می‌یابد. در بین قبایل کواکیوتل^{۱۶} ساکن کلمبیا بریتانیا که اعتبار هر کس بستگی به ابراز سخا و کرم در ضیافت‌های رقابت آمیز داشت، یکی از زیردستان رئیس قبیله جاه طلب موظف می‌شد که هدایایی را که او گرفته و آنهایی را که به نوبه خود نثار کرده بود برشمارد. علاوه بر این، قصه‌هایی از اعمال سترگ و شگفت‌انگیز، اگر هم چنین اعمالی از آنها به‌ظهور نرسیده باشد، رواج دارد.

اکنون در صورتی که نوشته و نوشتنی در کار نباشد سخنان منظم و سیله‌ای است برای به‌خاطر سپردن مطالب. اینها از جمله عواملی است که سبب پیدایی چکامه‌های پهلوانی، اشعار حماسی، و قصه‌های عامیانه شده است. این سنت‌های شعری که دهان به‌دهان به آیندگان منتقل می‌شود

از آن نظارتهای رقابت آمیزی که سبب اعمال دقت خاصی در ترتیب شجره نامه های اهالی پولینزی و اقوام دیگر شده، مستثنی است. در واقع صله و جایزه ای برای مبالغاتی که سبب ازدیاد غرور ممدوحان و هیجان مستمعان شود منظور می گردد. با اینحال عناصر حماسی و قصه ای موجود در اغلب تواریخ ابتدایی مورد قبول همگان بوده است. از جمله مثالهای مآنوس و مشهور آن می توان سرود دبدو^{۱۷} و بسیاری از فصول دیگر سفر داوردان^{۱۸} را ذکر کرد.

اقوام وحشی و غیر متمدن افسانه ها را بهم می پیوندند تا بدین وسیله علل و منشاء رسوم، شعائر و نهادهای خود قبيله و «جهان» را، در حد تصور و برداشت قبيله از جهان، تبیین و تفسیر کنند. اینها صورت تواریخی از رویدادهای بسیار کهن را به خود می گیرند، منتهی عاملان این تواریخ عبارتند از خدایان، حیوانات یا موجودات افسانه ای. درباره اصل و منشاء افسانه ها بحثهای حادی صورت می گیرد لکن تمام آنها را از نقطه نظر علمی باید در حکم قصه محسوب داشت. با این وجود تعداد زیادی از افسانه ها در ضمن تواریخ اولیه مسطور است. بویژه بخشهای نخستین از عهد قدیم مملو از افسانه هایی است از قبیل داستان آفرینش، قصه نوح، و برج بابل.

پس از پیدایی خط در بین النهرین پادشاهان شروع به ثبت مطالبی راجع

۱۷. دבורه Deborah: نیبه ای که در حکمت و تقوی و تدین معروف بود و بر بنی اسرائیل قضاوت می کرد. وی به امر خداوند به باراق گفت تا با سیمرا رئیس لشکر یا بین حرب کند و پس از پیروزی باراق و انضمام سیمرا خداوند را سرود شادمانی سرود. جیمز هاکس، قاموس کتاب مقدس، ذیل دבורه. م.

18. Judges

به موقوفات یا بنیانگذاری معابد، خدمات مذهبی، کارهای عام‌المنفعه، و پیروزیهای جنگی خویش کردند تا شاید بدین وسیله آنها را بگونه‌ای سحرآمیز به چشم خدایان خود بکشند و بدین سان لطف مستدام آنها را شامل حال خود گردانند. (البته چنین مفروض بود که پادشاه در امر جنگ به عنوان نایب مناب خدا عمل می‌کند، در حالیکه عهدنامه‌ها مصدر به نام خدایان و لایات متنازع‌ه بود نه به نام پادشاهان.) این نوشته‌ها در عین حال هم برای تاریخ در حکم سند و مدرک بود و هم به منزله ضابطه و ملاک برای مهم و قابل ثبت بودن وقایع. این نوشته‌ها پس از گذشت حدود هزار سال به صورت سالنامه‌های منظمی درباره سلاطین هر یک از ممالک درآمد. در این سالنامه‌ها پادشاهان آشوری و بابلی، معابدی را که ساخته بودند، کارهای عام‌المنفعه‌ای را که انجام داده بودند، و مهمتر از همه پیروزیهایی را که در جنگ نصیبشان شده بود، بنحوی خودستایانه و فخر-فروشانه و با ترتیب تاریخی شرح می‌دادند.

اما دیرزمانی پیش از آن، نوعی «تاریخ جهانی» به صورت زمانی برای تکمیل سالنامه‌های هر یک از حکومتها و دودمانها به وجود آمده بود. قدیمترین نمونه موجود از این دسته، تاریخی است مشهور به نامنامه شاهان سومری^{۱۹} از کاتبیوانی ناشناخته در حدود سال ۲۰۰۰ قبل از میلاد. این کتاب با افسانه‌ای مربوط به «آفرینش» آغاز می‌شود که شباهت فراوان به افسانه‌هایی دارد که در سفر اول و دوم تودا آمده است؛ پس از آن فهرستی از شاهان پیش از «طوفان» و سپس داستان «طوفان» نقل شده که آنهم شبیه قصص تودا است. سپس فهرستی مطولتر و ملال‌آورتر

از شاهان بلاد مختلف آمده که گویا هر يك به نوبه خود یکچندی بر تمام بلاد جنوب بین النهرین (که بعدها بابل نامیده می شد) فرمانروایی داشته اند؛ مدت فرمانروایی هر يك از شاهان ذکر شده و ندره جزئیاتی از سرگذشت برخی از آنها بیان گردیده است.

می توان گفت که بخش اول آن افسانه محض است؛ اغلب بخشهای دیگر به استثنای بعضی مطالب مأخوذ از حماسه ها، ظاهراً بر مبنای منابع معتبر استوار بوده است. بررسی بخشهای اخیر، هر چند که از بین رفته باشند و کار به حدس و استنباط بکشد، باز خالی از فایده نمی تواند بود. محقق است که سومریان باستان برخلاف ما تاریخها را بر مأخذ يك مبداء واحد حساب نمی کردند. این کار نخستین بار در عصر «امپراطوری جدید بابل»^{۲۰} معمول شد، بدین ترتیب که زمان جلوس نبونید یعنی سال ۷۴۷ ق.م. مبداء تمام وقایع بعدی تاریخ این امپراطوری قرار گرفت. معمول چنین بود که در هر يك از شهرهای سومر هر سالی را به اسم یکی از وقایع مهم نامگذاری می کردند. مثلاً: «درسال بنای معبد خدای آ»؛ «درسال حفر آبراه ف»؛ «درسال ویرانی شهر ج به دست شاه د»؛ و از اینجاست که تشخیص می دهیم آنها چه وقایعی را مهم و برجسته تلقی می کردند. تاریخ عهدنامه ها را با ذکر اسم همان سال مشخص می نمودند. به احتمال زیاد روش دیگری نیز مرسوم بوده است؛ اسناد احتمالاً به همان روشی تاریخ گذاری می شد که ما امروزه در مورد اسناد پارلمانی به کار می بندیم، مثلاً: «... مین سال سلطنت شاه ن.»

در هر حال به موازات افزایش بهره و ام یا جاره بها، لازم می آمد که

20. Neo-Babylonian Empire

صورتی مرتب و منظم از سالها ترتیب یابد تا مثلاً به کمک آن بتوان بهره متعلقه را محاسبه کرد. از آنجا که اصولاً هر شهری برای خود دارای فرمانروایان و سالنامه‌های جداگانه‌ای بود، هنگامی که داد و ستد در بین اتباع شهر- دولتهای مختلف باب شد، تنظیم جدولهای تطبیقی از سیستمهای گوناگون محلی ضرورت یافت. این درست همان چیزی است که نامنامه شاهان به دست می‌دهد. این تاریخ نمی‌تواند نخستین نمونه از نوع خود باشد و در هر حال کاملاً مغلوط است، لکن انگیزه‌های واقعی را که ملهم این نوع از تاریخ‌نگاری شده بود روشن می‌سازد؛ البته در بخش چهارم این کتاب خواهیم دید که مصنف صاحب نظریه‌ای نیز بوده است.

در این اثنا تاریخ‌نگاری مصری در جهاتی مشابه با آنچه گفتیم و از طریق سالنامه‌های شاهان و گورنبرشته‌هایی که با عباراتی خوش به قصد جاودانه کردن اعمال نمایان در گذشتگان پرداخته می‌شد، پیشرفت حاصل کرد. ملل دیگر مشرق زمین در همان اوان که خط رابه کار گرفتند و در سلک ممالک متمدن وارد شدند شروع به تهیه سالنامه‌ها و تواریخی کردند که از نظر شکل و محتوی به سالنامه‌ها و تواریخ بابلی و مصری شباهت داشت و تاحدی نیز ملهم از آنها بود؛ تأثیر بابلیها اهمیتی هر چه تمامتر داشت زیرا اغلب ملل مشرق زمین خط بابلی را اقتباس کردند و در وهله نخست می‌بایست برای نوشتن آن از وجود کاتبان بابلی استفاده کنند. بی تردید حکومت‌های یهودی مدارکی از این دست را ضبط می‌کردند. می‌توان گفت که این مدارک منبع عمده‌ای برای تألیف عهد قدیم بوده است. کاتبان مذهبی بعد از سال ۵۰۰ ق.م. افسانه‌های کامل، قطعاتی از

منظومه‌های پهلوانی، یا نثرهای موجزی از این قبیل را الحاق می‌کردند و همچنین شجره‌نسب‌هایی را منضم می‌کردند که احتمالاً همانند آنچه که در زلاندنوم رسوم است تاحدی متکی بر بنیادهای سنتی مستحکمی بوده است. تأثیر مکتب وقایع‌نگاری سومری و بابلی در ترتیب و انتخاب وقایع برجسته آشکار است زیرا در این مکتب بیش از هر چیز به جنگها، اعمال پادشاهان و روحانیون و الامقام، و تشریفات مذهبی اهمیت داده می‌شود. البته این موضوعات [در کتاب مقدس] با شرح و تفصیل بیشتری می‌آید و جنبه اصولی و عقیدتی آن بیش از سایر تواریخ شرقی است. بدین ترتیب تاریخ‌نویسی در شرق کهن به واسطه کتاب مقدس یکی از عوامل سازنده و مؤثر در تاریخ‌نگاری اروپایی شد زیرا عهد قدیم یکی از الگوهای دوگانه مورخان مسیحی بود.

منبع الهام‌دیگر، از جانب مورخان یونان باستان و اسلاف رومی آنها بود. سنت تاریخ‌نگاری یونانی نیز از طریق اشعار حماسی فراوانی که به هومر منسوب است تا عصر مفرغ می‌رسد منتها به عصر مفرغی که سطح تمدنش پایین‌تر از مشرق زمین بود، زیرا در آن عصر رؤسای قبایل یا شاهان کم‌اقتدار، هر چند ظل الله شمرده می‌شدند، تنها بر قلمروهای کوچکی که به زحمت می‌توان نام شهر بر آنها اطلاق کرد فرمان می‌راندند. چکامه‌هایی که در وصف کارهای جنگی و سفرهای این امرای کوچک سروده می‌شد، دهان به دهان از نسلی به نسل دیگر می‌رسید، و سرایندگان ادوار بعد که این چکامه‌ها را نخست در دربار شاهزادگان عصر مفرغ سپس در ضیافت‌های اشراف عصر آهن و سرانجام در حضور مستمعین عادیتر شهرهای صنعتی و تجارتی می‌خواندند، آنها را پرمایه‌تر

کردند و شاخ و برگ بیشتری دارند.

طبیعی است که اشعاری که درباره این موضوعات ساخته شده و به نسلهای بعد انتقال یافته برای روشن شدن جزئیات تاریخی چندان معتبر تر از قصه نمی تواند بود. یونانیان برای اشعار هومر صرف نظر از وقایع فوق طبیعی مسطور در آنها، ماهیتی تاریخی قائل بودند. نویسندگان بعدی تا آنجا که تشخیص می دادند تاریخ در درجه اول باید به صورت روایات پیوسته و با هیأتی هنری و در درجه دوم به عنوان رهنمونی برای آنچه که بایسته یادآوری است عرضه شود، این اشعار را سرمشق خود قرار می دادند. اما مورخان یونانی که بحق شایسته چنین عنوانی هستند مطالب خود را برای طبقه جدیدی متشکل از تجار، صنعتگران، دریانوردان، سربازان و حرفه مندانی می نوشتند که علائقی متنوعتر و متفاوت از علائق قبایل غیر متمدن یا مهربان در گاه خود کامگان داشتند.

در این دوران تشکیلات اجتماعی دیگر مانند روزگار توحش یا حکومت روحانیون، تشکیلاتی منجمد و محدود نبود؛ نظام موجود، بر اثر پیدایش ابزارهای تولیدی جدید (صفحه ۱۹)، روابط تولیدی نوین بر اساس پول مسکوک، و تأثیر تمدن مشرق زمین بر جوامع نیمه متمدن، از هم گسیخته شده بود. کلیه اتباع در تجارتنی که به منظور خلق نظام سیاسی جدید به مقتضای اقتصاد جدید صورت می گرفت سهمیم بودند. همچنین هر یک از اتباع، خود یک سرباز بود و اگر هم در نهضتهای ملی بر علیه نیروهای ایرانی تحت فرمان داریوش کبیر و خشایارشا شرکت نکرده بود، به احتمال و دست کم در یکی از محاربات بی پایان بین شهر-دولتها شرکت جسته بود. از سوی دیگر زوال حکمرانان مطلق

و پیروزی تکنولوژی جدید در زمینه سلطه واقعی بر طبیعت، سحر و جادو را از مکان اصلیش یعنی اذهان عامه بیرون کشیده و خدایان دیرین را به کوه المپ بازپس رانده بود.

از آن پس بود که نخستین مورخ یونانی شناخته شده یعنی هرودوت به شکلی هنرمندانه رویدادهای سیاسی برجسته، تشکیلات، مبارزات فرقه‌ای، مانورهای سیاسی و اصولاً کشمکشها و نبردها را، ثبت می‌کرد. او بحق ادعا می‌کرد که آگاهی از تجربیات سیاسی، چگونگی و چرایی این تجربیات و نیز علل و نقشه‌های جنگها، برای اتباعی که کارشان ایجاب می‌کند تا در مجالس رأی دهند یا در جنگها شرکت جویند، مفید تواند بود.

توسیدید، مورخ بعدی و شاید بزرگترین مورخ شناخته شده یونانی، همین معیار را در مورد وقایع برجسته تاریخ خود درباره جنگهای پلوپونزوی، اعمال کرد. اما او در عین حال هنرمندی از دست دیگر بود و وحدتی در اماتیک به تاریخ خود بخشید چون به نظر او تاریخ را می‌بایست به صورتی زیبا عرضه داشت. بعلاوه در مواردی که يك نویسنده امروزی تفسیر و تعبیر خود را از محرکات و هدفهای اشخاص داستانش بیان می‌دارد، توسیدید از شیوه قراردادی مبنی بر گذاشتن حرفهای ساختگی در دهان قهرمانان پیروی می‌کند تا بطور ضمنی نمایشگر اسلوب او در معانی و بیان باشد - فن بلاغت در محاکم و مجالس عصر دموکراسی آتن و پس از آن در رم بسیار ارج نهاده می‌شد و تأثیر وافر داشت و به همین دلیل در پارلمانها و دادگاههای امروز نیز چنین است. اخلاف یونانی و رومی توسیدید در نگارش تاریخ همان معیارهای

ادیبانه و هنرمندانه‌ای را که تو سیدید مسجل کرده بود پذیرفتند. عدّه زیادی نیز اصولاً هیچ طریقی بجز آن اختیار نکردند. يك كتاب تاريخ تقريباً میدانی بود برای ابراز فصاحت و بلاغت و مؤلف آن می‌بایست توجه خود را بیش از صحت حقایق و ارتباط بین آنها بر شگردهای انشائی معطوف کند. سیسرون نامورترین خطیب دورهٔ متأخر جمهوری رم، تاریخ را "وظیفهٔ خطیب" ^{۲۱} و "کار اصلی خطباء" ^{۲۲} می‌خواند. سرانجام، نظام اقتصادی کلاسیک که مبتنی بر بردگی و پرده‌داری بود بر افتاد. یونانیان و رومیان علیرغم موفقیت‌های فنی خودشان در مهار کردن طبیعت بیرونی، آشکارا در چیرگی بر نیروهای اجتماعی و اقتصادی ناکام شدند. شهرهای رم بعد از سال ۲۵۰ میلادی رو به اضمحلال گذاشتند. حکومت مطلقه زندگی شهری را دچار اختناق کرد. امپراطوری شرقی بزودی دستخوش تاخت و تاز طوایف وحشی گردید؛ پایتخت امپراطوری یعنی خود شهر رم تاراج شد. مردم اعتماد خود را نسبت به منطق و علم از دست دادند. هدف‌های عقلانی در چشمشان پوچ و بیهوده شد. توسل به امور خارق‌العاده را امری موجه و معقول یافتند و تنها راه نجات را در معجزات. از این رو توجه مورخان مسیحی به تواریخ سلاطین خودکامهٔ مشرق‌زمین که به صورت سالنامه بود معطوف شد و عهد قدیم را سرمشق خود قرار دادند. گرچه هنوز در تواریخ جای جای ذکری از جنگ‌ها، کشمکشها، و دسایس رایج در دربارهای خودکامگان می‌رفت لکن در نظر وقایع‌نگاران منتسب به جامعهٔ رهبانیت، هستهٔ مرکزی تاریخ رامی‌بایست معجزات، تفأل‌ات، تکفیرها و جدلهای مذهبی تشکیل

21. *munus oratoris*

22. *opus maxim oratorum*

دهد و منشیان کوتاه‌بین، تکنولوژی را که مورخان کلاسیک به‌عنوان موضوعی پیش‌پا افتاده و حقیر (جز در مواردی که به‌جنگ مربوط می‌شد) به‌دست غفلت می‌سپردند، بیش‌ازپیش به‌طاق نسیان گذاردند.

اما در دورهٔ رنسانس، نیروهای تولیدی جدید علیرغم سکوت وقایع‌نگاران عملاً در کار بود. بورژوازی یکبار دیگر طبقهٔ حاکمهٔ شهرهای ایتالیا را تشکیل داد. مورخان سنت کلاسیک را احیاء کردند و تاریخ‌نویسان رمی را با همهٔ عبارت‌پردازیها و شیوه‌های قراردادی و سخنان مجعولشان سرمشق خود قرار دادند. "بانکداران و صنعتگران فلورانس دیگر در زندگی شغلی‌شان روی عوامل معجزه‌گر و خارق‌العاده حساب نمی‌کردند، (فوئتر^{۲۳}). اومانیست‌ها که تاریخ را برای چنین مردمی می‌نوشتند عقیده به‌تفأل‌ات و موضوعات کلامی قرون وسطی را یکسو نهادند. در نظر آنان تاریخ تنها عبارت بود از نتایج اعمال انسانی، و مانند دورهٔ کلاسیک امور سیاسی و جنگ‌ها را زمینهٔ اصلی آن قرار می‌دادند. اختراعات بزرگ صنعتی آن روزگار در مد نظرشان بود. آنان تاریخ را به‌عنوان یک‌رشته نمونه‌هایی برای تعلیم سیاسی حکمرانان (ابتدا برای حکمرانان منتسب به «حکومت ثروتمندان تجارت‌پیشه»، ولی پس از ۱۴۹۴ بیشتر برای شاهزادگان خودکامه) تلقی می‌کردند.

بزودی طبقهٔ بورژوا حتی در ایتالیا وابسته به فرمانروایان مستبد نظامی شد و در سایر نقاط اروپا به‌حمایت از سلاطین خودکامه در برابر اشراف فئودال برخاست. اما تاریخ‌نویسان ایتالیایی در سایهٔ حمایت این سلاطین مبانی تاریخ‌نویسی اومانیستی را به‌دربارهای اروپایی شناساندند.

۲۳. Eduard Fueter (۱۹۲۸-۱۸۷۶): مورخ سویسی. م-۴.

بدینسان پولیدور ورژیل^{۲۴} از اهالی اورینو^{۲۵} از جانب هنری هفتم
مأمور شد تا دایخ انگلستان^{۲۶} را بنویسد و این کتاب را (به لاتین) در سال
۱۵۳۳ به پایان برد و به هنری هشتم تقدیم کرد.

نخستین پیروزی طبقه بورژوا یعنی تجار، بانکداران، و ارباب
صنایع شهرنشین - در زمینه مبارزه نیمه آگاهانه برای جانشینی طبقه
حاکمه فتودال - یعنی اشراف زمیندار - در فضای مذهبی دوره اصلاح
مذهبی، حاصل شد و در کسوت مذهبی پروتستانیسم تجلی کرد. از همین
رهگذر بود که علاقه به مسائل کلامی احیاء شد و مورخان - گرچه به
اکراه - ترغیب شدند که مسائلی را که اومانیسم به یکسو نهاده بود بار
دیگر مطرح سازند. به عنوان مثال، گامدن^{۲۷} بنیانگذار تاریخ نگاری بومی
در انگلستان، در پایان سده شانزدهم اظهار می دارد که: من البته می بایست
آخرین کسی باشم که این عقیده را که جنگ و سیاست زمینه اصلی تاریخ
است، رد می کند. با اینحال نمی توانستم، و در واقع نمی بایست، که از
امور کلیسایی چشم پوشم.

در مرحله بعدی، مورخان تعقل گرای عصر روشنگری در فرانسه
سده هجدهم شروع به نوشتن تاریخ از دیدگاه کسانی کردند که (در
قاره اروپا) هنوز در زمره طبقه فرودست بودند یعنی بورژواهایی که
هیچ نقشی در دستگاه حکومتی نداشتند (فوتتر).^{۲۸} لکن آنها هنوز
مطالبشان را به منظور تنویر فکر شاهزادگان می نوشتند و ساده لوحانه

۲۴. Polydor Vergil: (۱۵۵۵-۱۴۷۰) مورخ. - م.

۲۵. Urdino: استانی در مرکز ایتالیا. - م.

۲۶. نام اصلی این کتاب *Anglicae Historiae* است. - م.

اعتقاد داشتند که این شاهزادگان با استفاده از نفوذ و اختیارات قانونی خود خواهند توانست بین روابط تولیدی و نیروهای جدید تولیدی هماهنگی ایجاد کنند. البته مسأله تکامل این روابط و نیروها هنوز از حیطة تاریخ برکنار بود. در واقع از ربع آخر این سده به اینسو بود که تاریخنویسان حرفه‌ای کم کم بحث دربارهٔ عوامل اقتصادی را به آن صورتی که ادام اسمیت در کتاب ثروت ملل^{۲۸} تشریح کرده جدی گرفتند. نه پیروزی نمایان بورژوازی بر فئودالیسم در انقلاب کبیر فرانسه، و نه موفقیت‌های «انقلاب صنعتی»^{۲۹} هیچکدام برای ایجاد تحول در برداشت سنتی از رویدادهای قابل ثبت و هماهنگی با علائق طبقه حاکمه جدید، کفایت نمی‌کرد. برعکس، بی‌اعتدالیهای ناشی از «انقلاب» جنبه‌های غنی‌تر و پرمتر آنرا مورد تهدید قرارداد. واکنش بعدی در زمینه تاریخنویسی از جانب مکتب «رومانتیک‌ها» به ظهور رسید و اینان، هم جنبشهای رایج ناشی از انقلاب و هم تعقل‌گرایی عصر روشنگری را که ملهم و موجد این جنبشها بود، به هیچ گرفتند. آنان به‌عنوان بهترین طریقه مخالفت با تبلیغات انقلابیون، مصرانه و کاملاً صادقانه اعتقاد داشتند که درك صحیح نهادها و عقاید تنها با اتکاء بر اقوال قانونگذاران و صاحب رسالتان و بدون توجه به عادات شکل‌ناگرفته و مبهمی که در نهاد توده‌های مردم سرشته شده و انگیزه اعمال و احساسات آنهاست، میسر نیست. «بشریت دیگر نه به‌صورت يك خیل متحدالشکل که همه‌جا بازیچهٔ اعمال سیاستمداران است بل به‌صورت انبوهی از «ملیت»های

28. *The Weath of Nations*
 Industrial Revolution. ۲۹ تحول سریعی بود که در زمینهٔ ماشین‌م در
 اواخر سدهٔ هجدهم و اوایل نوزدهم در انگلستان پدید آمد. — م.

متمایز تجلی می‌کند که هر یک به‌طریق خاص خود و مطابق روشهای مرسومش که سنتهای خاص او آنها را تکامل بخشیده، عمل می‌کند. (فوئر). بدینسان مردم عادی نیز در جوار شاهان، اسقفها، امرای نظامی، و پیمبران به‌صحنهٔ تاریخ راه یافتند.

بر اساس بنیانهایی که در سال ۱۸۱۵ نهاده شد باستانشناسی ماقبل تاریخ در ۱۸۵۹ به‌عنوان یک علم رسمیت یافت و به‌اروپاییان امکان داد که رد پای اجداد بی‌سواد خود را تازمانی بسیار کهن که از حیث قدمت با فصول مکتوب نویافتهٔ تاریخ مصر و بابل پهلو می‌زند، دنبال گیرند. اما مورخان آکادمیک بویژه در بریتانیا دیرزمانی نسبت به مدارک باستانی در تردید باقی ماندند و با مضمون و مدلول آنها عناد ورزیدند.

متعصبان حرفه‌ای، دست کم در بریتانیا، آنقدر پایبند سنت بودند که دریچه‌های تاریخ آکادمیک در سراسر سدهٔ نوزدهم تنها به‌روی موضوعات سه‌گانهٔ تجویزی گامدن یعنی: جنگ، سیاست، و مذهب مرسوم باز بود. قول سیلی چکیدهٔ عقیدهٔ رایج در ۱۸۳۳ را به‌دست می‌دهد: "تاریخ عبارتست از موضوعات سیاسی گذشته؛ و امور سیاسی عصر حاضر نیز تاریخ آینده است." البته تواریخی دربارهٔ هنر، دانش، تجارت، و صنعت در کار بودند لکن آنها به‌وسیله و برای هنرمندان، دانشمندان، و اقتصاديون نوشته می‌شدند. در تاریخهای مدرسی که من در آخر قرن گذشته می‌بایست می‌خواندم بی‌تردید ذکری از شکسپیر، میلتون، گالیله، نیوتون، سیستم محاسبه، ماشین بخار، مرکانتیلیسم^{۳۰} و ۳۰. Mercantilism: رژیم مبتنی بر اعضای دولتی و منفعت طلبی در زمینهٔ تجارت. -۴.

انقلاب صنعتی، به میان می‌آمد اما موضوعات مربوط به هنرمندان، دانشمندان، اکتشافات و اختراعات، روابط صنعتی و تحولات اقتصادی را به صورت قطعه‌هایی کاملاً مشخص و مجزا می‌گنجانند که می‌شد حذفشان کرد بدون آنکه لطمه‌ای به ارتباط مطالب مربوط به سلسله‌ها و جریان‌ات نظامی و مذهبی وارد آید، و بدون آنکه در امتحاناتی که معلمان دانشگاه ترتیب می‌دادند خطر و خسارت کسر نمره وجود داشته باشد. همچنین تا سال ۱۹۱۴ در کتب درسی واحدی که برای دانشجویان زبدهٔ آکسفورد در نظر می‌گرفتند همین لطایف الحیل را در مورد مطالب مربوط به یونان از قبیل علم ریاضی، مجسمه‌سازی، و صنعت به کار می‌زدند و به همان راحتی و اطمینان می‌توانستی از خیر این مطالب بگذری.

درواقع از ۱۹۲۰ به اینطرف است که تواریخ معتبری از قبیل تادیک باستان که ریچ^{۳۱} یا تاریخهای مشهوری مانند تادیک جهان^{۳۲} تألیف هارمزورث^{۳۳} کوششی جدی به خرج داده‌اند که جامعهٔ انسانی و فرهنگ انسانی را مورد بحث قرار دهند و فقط به «پدیده‌های بیمارگونه»، «رشد بیمارگونهٔ اعضاء دفاعی» و «ملغمه‌ای از موقعیتهای سپری شده» اکتفا نکنند.

31. Cambridge Ancient History

32. History of the World

33. Harmsworth

بخش چهارم

دین و جادو در نظام تاریخی

در هر زمانی پاره‌ای از تاریخ‌نویسان بوده‌اند که مانند معاصر خودمان سر چارلز اومان^۱ عقیده داشته‌اند که: «تاریخ» عبارت از یک سلسله رویدادهای جالب توجه، اغلب بی‌منطق و سترگ و شگرف است و نه حاوی یک ترتیب منطقی از علت به معلولات ضروری و وظیفه‌مورخ آنست که اتفاقات جالب را تعیین و آنها را با توالی زمانی و به‌طرزی خوش عبارت و هنرمندانه توصیف کند.

اگر این سخن درست باشد این مشکل مطرح می‌شود که اصلاً چرا تاریخ بخوانیم؟ اگر هدف تلذذ خاطر خواننده باشد چرا جزئیات مطالب را مثل قصه‌نویسان از خودمان جعل نکنیم؟ در این صورت دستمان در نشان‌دادن قریحه عبارت‌پردازیمان باز تر است یا می‌توانیم برای شکل هنری بخشیدن به قصه‌مان هر سبکی را که مناسب مقال تشخیص می‌دهیم اختیار کنیم. اگر هم بخواهیم کمالی به اثرمان بدهیم می‌توانیم محاسن اخلاقی را به خواننده تلقین یا او را از مفاسد تحذیر کنیم و برای این منظور مثالهایی از خودمان بسازیم. فی الواقع این دستورالعمل ساده را برخی از تاریخ‌نگاران از سالنامه‌نویسان در بارهای آشور و بابل اخذ کردند. این سالنامه‌نویسان گزارشهای

۱. Sir Charles Oman (۱۹۴۶-۱۸۶۰) مورخ انگلیسی. -م.

مداهنه آمیزی از فتوح و پیروزیهای فرمانروایان این سرزمینها برای مؤلفان وطنپرستی ترتیب می‌دادند که در تألیف کتب تعلیمی خودشان این هدف را دنبال می‌کردند که به عامه مردم بقبولانند برترین فضیلت و افتخار آدمی آنست که هیزم‌کش جنگهای امپریالیستی باشد.

چنین تألیفاتی را می‌توان به‌عنوان «اراجیف» و «زهر آگین» بدور انداخت. منتهای مراتب اینکه اگر در استفاده از آنها اصل احتیاط و ارزیابی انگیزه‌های مصنفان رعایت شود، ممکن است موضوع و ماده‌ای برای تاریخ به معنای وقایع‌نگاری قرار گیرند؛ زیرا تاریخ-نویسان عصر کلاسیک بین وقایع‌نگاری و تاریخ تفاوت قائل بوده‌اند. موضوع وقایع‌نگاری این است که "چه چیزی روی داده و در چه سالی، حال آنکه تاریخ در واقع باید دارای انتظام و ترتیبی و رای توالی زمانی صرف باشد. باقی این کتاب اختصاص به تشریح مفاهیم گوناگونی دارد که مکاتب تاریخی کوشیده‌اند تا به یاری آنها در آن دسته از رویدادهای جالب توجه که به نظر بقیه «غیر منطقی و ناگهانی» می‌آید، نظام و ترتیبی بیابند.

۱. تاریخ‌نگاری بر اساس مفاهیم دینی

کتابی که نامنامه شاهان سومری (ص ۴۴) را در سال ۲۰۰۰ ق.م. ترتیب داده اعتقاد داشته که يك سلسله فاجعات غم‌انگیز را که طی آنها شهرهای بزرگ بیرحمانه منهدم شده و خاندانهای امپراطوری واژگون گشته‌اند، ثبت می‌کرده است. لکن او فکر می‌کرده که در و رای این

دگر گونیه‌ها، هرج و مرجها، و چکاچاك سلاحها، چیزی همیشگی و ثابت را تشخیص و مشاهده کرده است. تمام این بخشها و به عبارت دیگر سلسله‌ها، که فهرست پادشاهان «بعد از طوفان» به آنها منقسم است به همین فورمول یکسان و یکنواخت ختم می‌شود: " شهر X با سلاحهای جنگی درهم کوفته شد؛ پادشاهی به شهر Y انتقال یافت؛ در Y پادشاهی بر قرار بود. " مؤلف دیانت‌مآب اشاره می‌کند که این وقایع سترگ و حیرت‌انگیز تصادفی نبوده‌اند. بر فراز پرده‌های رنگارنگ فاجعات و مصائب، دستی توانا در کار است که همانا اراده نامتناهی خدایان است. آنان مانند حکمران مطلق العنانی که بر یک شهر - دولت شرقی فرمان می‌رانند، در امور انسانی مداخله می‌کنند. این حکمران، هم قانونگذار بود و هم قاضی. قوانین و مقررات به امر او به وجود می‌آمد و هم او بود که قانون خود را تفسیر و اجرا می‌کرد. خدایان عصر مفرغ به صورت انسان حاکم بر انسانهای دیگر و همچنین به شکل صنعتگری از قبیل کوزه‌گر که به ماده‌ای بی‌شکل، قالب و شکل می‌بخشد، تجسم می‌یافتند. ولی البته آنها توانا تر از تمام پادشاهان روی زمین بودند و سلطنتشان پایدارتر از همه امپراطوریهای سپنجی بود. از اینرو اراده قاهر و قدرت تقنینی مطلقه آنان در امور انسانی و حتی بین‌المللی نظام و ترتیب خاصی را مقرر و معمول می‌داشت.

مفاهیم مذهبی، نظامی را در تاریخ وارد می‌کند که قابل مقایسه با نظام جامعه فعلی است. اما این نظام از خارج بر تاریخ تحمیل می‌شود همچنانکه حکومت مطلقه بر جامعه. یکچنین تاریخی بیفایده نمی‌نماید و ممکن است سرمشقی برای فرمانروایان قرار گیرد که چگونه

موجبات خشنودی خدایان را فراهم آورند و از این رهگذر تاج و تخت خود را حراست کنند؛ این نوع تاریخ دست کم گردن نهادن به اراده خداوندی را تلقین می کند.

تاریخ مبتنی بر کتاب مقدس تحت نفوذ همین مفاهیم مذهبی است، که بنحوی روشنتر و سامان یافته تر به وسیله مؤلفان روحانی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. اموال قوم یهود، قاضیان و شاهانش، از جانب یهوه مقرر می شود که به گونه ای معجزه آسا برای نجات یا گوشمال خلق پا به میان می نهد و جاودانه ارشاد و رهبری می کند. اما اکنون مداخله او یا اعمال مردم و حکمرانان نشان مرتبط است. هنگامی که قوم یهود "با پرستش خدایان دروغین به ضلالت روی می نهد" در جنگ شکست می یابد و ستمی که بر آنان می رود نمودار قاطعیت قضاوت برحق یهوه است. «یهو»^۲ شاه کش نمودار آن حکم آسمانی است که به سبب سرپیچی احاب^۳ و ایزابل^۴ از قانون بر آندو روان می شود، زیرا یهوه از طریق موسی و پیمبران دیگر تجلی می کند. پادشها و کیفرهای او نه با خود کامگی مطلق بل هماهنگ با «عهد و میثاق»^۵ و «قانون»ی که صادر شده، اجرا می گردد.

حتی بلا یابی از قبیل شکست و آوارگی به وضوح با این اصل که "خدا هر که را دوست بدارد تهنید می کند" مطابقت دارد. بدینسان

۲. یهوه؛ خداوند او را برگزید که حکم وی را بر اسرائیل جاری نماید. وی یورام پادشاه اسرائیل را کشت. جیمز هاکس، قاموس کتاب مقدس، ذیل: یهوه. م.

۳ و ۴. احاب؛ هفتمین پادشاه اسرائیل و شوهر ایزابل. این زوج، صنم پرستی و شرارت پیشه کردند و سرانجام به دست یهوه کشته شدند. قاموس کتاب مقدس، ذیل، احاب. م.

۵. Covenant؛ در دین یهود به معنای عهد و پیمان خداوند با بندگانش است. م.

اتحاد و انتظام ولو به بهای مدخلیت دادن يك نیروی الوهی برای حراست آن و نیز به بهای پذیرش مقادیر متناهی^۱ از حقایق مضبوط برای بخشیدن هیأتی متعالی بدانها، به حاصل می آید. بدین ترتیب تاریخ به تعدادی نمونه های سودمند بدل می شود که ایمان به رهبری آسمانی «برگزیدگان» را تحکیم می بخشند و اطاعت از «قانون» و وفا به «عهد و میثاق» را تعلیم می دهند.

سنت تاریخی کلیسای مسیحی همین اصل از خارج تحمیل شده را منتها به صورت معنویتر و همگانیتر آن، می پذیرد. نظام تاریخ در حقیقت چیزی نبود جز حکمی آسمانی برای رستگاری جهانیان، حکمی که مقدر است از آغاز آفرینش تا روز حساب برقرار باشد. حال که تمامیت این حکم در عهد جدید تبیین شده بود، تنها کاری که تاریخ-نویسان می بایست بکنند این بود که مراحل اجرای آنرا ثبت نمایند. هنگامی که نظام اقتصادی امپراطوری رُم از درون، و جامعه بربرها از بیرون، دچار اضمحلال شد و خود شهر جادوآنی^۲ را نیز دربر گرفت، اقلیت بازماندگان سرخورده که جز میراث «فرهنگ» دنیای کهن نصیبی نداشتند از اینگونه مبادی تاریخی استقبال کردند.

سنت آگوستین به تاریخ کهن توسل جست تا اثبات کند "آدمیزاد موجودی گناهکار و طاغی بوده که سزاوار بلایای جنگ و آشوب شده است. رُم اکنون به همانجا می رفت که نینوا و کارتاژ رفته بودند؛ رستگاری جز برای فرد میسر نبود. آنچه که بر سر جهان رفته بود در برابر توفیق شهر خدا^۳ در رستگار کردن فرد مسیحی اهمیت چندانی نداشت.

۶. کنایه از شهر رُم. م. ۴۰۰.

۷. عنوان مهمترین اثر سنت آگوستین (۴۳۰-۳۵۴ میلادی) و کنایه از بهشت. م. ۴۰۰.

تاریخ به صورت تصاویر گونه‌گون خیالی در آمد که تنها به خاطر هشدارهایش ارزش مطالعه را داشت (اومان). کتب تاریخ هنوز نوشته می‌شدند اما به خاطر جنبه‌های تهنیدی‌شان و در حال و فضای عهد قدیم، بیدار کننده نوشته است: "اگر تاریخ از اعمال نیکوکاران سخن گوید مستمع مشتاق به پیروی از اعمال نیک ترغیب می‌شود. و اگر شرارت‌های شروران را بیان کند خواننده متدین می‌آموزد که از آنچه زیان‌آور و ضلالت‌بار است پرهیزد. در واقع از آنجا که فقط غایت و هدف «حکم» بیان شده بود و نه تفصیل آن، از اینرو تاریخ نمی‌توانست به منزله سنگ‌نشان‌هایی در راه رسیدن به هدف باشد. یک‌هزار سال بعد از اگوستین، وقایع‌نگار نورمبرگ اظهار اطمینان می‌کرد که "دوره ششم یعنی دوره آخر فرا رسیده و لحظه واپسین نزدیک است. اما درست در همین اوان بود که کریستف کلمب دنیای جدید را کشف کرد!

موضوع «حکومت آسمانی» جهان مسلماً به تاریخ وحدت و یکپارچگی می‌بخشد؛ تمام رویدادهای مهم تاریخی کلاً به تأثیر یک عامل یگانه تأویل می‌شوند. یعنی مشیت خداوند. اما آن اصل وحدت‌بخش را نمی‌توان به کمک تاریخ تبیین کرد یا آنرا منبعث از تاریخ دانست، بل می‌بایست آنرا به یک عامل خارجی منتسب کرد. این عامل نه با عقل و منطق بل به کمک ایمان و اعتقاد قابل درک است. از اینقرار برای آن نمی‌توان مکانی در هیچیک از علوم متصور تاریخی سراغ کرد بل منشأ آن متعلق به دوران «پیش از علم» است.

۸. Bede (۷۳۵-۶۷۳)؛ مورخ و ادیب انگلیسی مؤلف تاریخ کلیسای انگلیس که تألیفاتش به زبان لاتین است. -م.

۲. تاریخنگاری بر اساس سحر و جادو: نظریه «مرد بزرگ»

یکی از دیدگاه‌های تاریخی که هنوز بسیار قابل ملاحظه است حتی قدیمتر و ابتدائیت‌تر از دیدگاه دینی است. شاید پیش از آنکه انسانها اصلاً تصویری از خدایان داشته باشند، پیش از آنکه بواقع شروع به امتیاز نهادن بین طبیعت بیرونی و جامعه انسانی که برای ماساین اندازه آسان است بکنند، و محققاً پیش از آنکه هیچگونه اندیشه‌ای درباره نظام، تحت قواعد و ضوابط روشن درآید، اقوام وحشی و نیمه‌تمدن طبیعت را بدانگونه تصور می‌کردند که ارواح یا نیروهای در آن سکنی داشته و دست‌اندر کار بوده‌اند که به همان اندازه گوناگون و متفاوت بوده‌اند که خواستها و امیال بی‌ضابطه‌شان؛ اما آنگونه عمل می‌کردند و هنوز هم می‌کنند که گویی می‌پنداشتند می‌توانند این نیروها را مستقیماً و با اعمال، آداب، اوراد و افسونهای خاص خودشان تحت انقیاد درآورند. سحر و جادو روشی است برای معتقد کردن مردم به اینکه آنچه را که می‌خواهند به دست می‌آورند درحالیکه دین طریقه‌ای است برای ترغیب کردن آنان به اینکه آن چیزی را که به دست می‌آورند باید بخواهند. با این قیاس، سحر و جادو اگر از دین قدیمتر نباشد، ابتدائیت‌تر هست.

در سلطنت‌های دینی عصر مفرغ مصر، بین‌النهرین و چین، پادشاه نه تنها واضع قانون و حافظ نظام اجتماعی بود بل برای او به‌همین اندازه مسؤولیت در امر رفاه مادی مردم مملکتش قائل می‌شدند. فرعون

مصر با اعمال جادو گرانه که فقط از او ساخته بود طلوع آفتاب، طغیان نیل و بطور کلی برکت محصول، دام و شکار را تأمین می کرد. فریزر^۹ و دیگران مجدّانه در اثبات این نظریه کوشیده اند که فراعنه و خود کامگان دیگر مشرق زمین و شاهان کوچک و رؤسای قبایل غیر متمدن، اقتدار خود را بواقع مدیون این نیروی جادویی در چیرگی بر طبیعت می دانستند.

در خصوص این نظریه، کاملاً منطقی است که شخص فرمانروا را بعنوان يك عامل قاطع و کافی در تمام رویدادهای تاریخی به شمار آوریم. بدینسان سالنامه های سلطنتی کهن، نخستین ترجمان نظریه تاریخی مرد بزرگ که هنوز نیز رایج است می باشد. اگر سحر و جادو منطقاً بر دین تقدم داشته باشد پس نظریه مبتنی بر آن نیز به سادگی می تواند تبعی از نظریه دینی قرار گیرد بدون آنکه صفت مشخصه خود را از دست بدهد. مورخان روحانی به آسانی بین این دو نظریه جمع می کردند. در نامنامه شاهان سومری هنوز محتوای تباریخ را اعمال شاهانه تشکیل می دهد اما در غایت امر چنین می نماید که اراده قاهر خدایان این اعمال را محدود یا آنها را مقدر می سازد. بنابراین در عهد قدیم اعمال خیر یا شرّ پادشاه است که عامل پیروزیها یا مصائب خلق است؛ پادشاه و کیفرها نه تنها به شخص عامل و مسؤول بل به زیردستان ناچاره او نیز باز می گردد.

نظریه «مرد بزرگ» جادویی، با اصول کلی سلطنت استبدادی

۹. Frazer (1854-1941) مردم شناس اسکاتلندی. -م.

تطبیق می‌کرد. عجیب اینست که این نظریه در بین یونانیان که تفاسیر مذهبی را مردود می‌داشتند و پادشاهان ساحر واره را یکسره به دست فراموشی سپرده بودند، تا اندازه‌ای مقبول افتاد. دلیل این امر شاید این باشد که آنها در اهمیت نهادن به نهادها مبالغه می‌کردند.

در یونان، انحلال نظام ایستای جامعه بربریت (ص ۴۸) سریع و شدید و توأم با هرج و مرجهای اقتصادی و آشفتگیهای داخلی دیرپای بود. نزاع و برادر کشی و رکود به صورت وحشتناکترین و همه گیرترین بلایا نمودار شده بود و اعاده نظم و آرامش داخلی مبرمترین نیاز زمانه بود. بسیاری از شهر - دولتها برای خاتمه دادن به تضادهای طبقاتی و مسلکی، قانونگذارانی را از بین شهروندان خردمند و محترم بر- می‌گزیدند تا نهادهایی را برای آینده و قوانینی را برای رفع بلایای ناگهانی به وجود آورند. سولون در آتن و لیکورگوس در اسپارت در بین آنهمه قانونگذاران، صرفاً مشهورترین آنها بودند. ثبات و سعادتى که بعد از این دوران نصیب شهر - دولتها شد، به زبان ساده، ناشی از شایستگی نهادهای اجتماعی آنان بود و این نهادها نیز مدیون کیاست قانونگذارانشان. در بیشتر بلاد، قانونگذاران و کارهایشان از آنچنان عزت و احترام اسرار آمیزی برخوردار بودند که حتی امریکاییان برای واضعان و بانیان قوانین اساسی قائل نیستند.

هم از اینروست که در دوره بعد که تمام شهر - دولتهای یونان آشکارا به بیماری افتادند، افلاطون فیلسوف - بی توجه به اینکه این بیماریها صرفاً علائمی از بروز بیماری در پیکر نظام اقتصادی کهن بود،

رؤیای يك «شاه-فیلسوف» و خودکامهٔ روشن‌اندیش را در سر می‌پرورد که با اعمال قوانین و ضوابط مقتضی، درد دستگاه سیاسی را درمان بخشد. اوفقط با نغمه‌ای نو همان نوای حسرتی را ساز می‌کرد که در ادبیات مشرق‌زمین در طلب يك فرمانروای درستکار، يك منجی که مردم را از چنگال ستم و بیداد برهاند، یعنی يك مسیحا، همواره بازگو می‌شود. این نده‌ها را اسکندر، بطلمیوس سوتر^{۱۰} (منجی) و سزار پاسخ گفتند. با رجعت حکومت مطلقه، مبانی تاریخ‌نویسی بر اساس سحر و جادو که مقتضای چنین حکومتی است مجدداً استوار شد، افکار یونانی آنرا قوام داد، و سنت تاریخ‌نگاری مذهبی کلیسای مسیحی بدان جنبهٔ تقدس بخشید.

رسانس «مردان بزرگ» خود را از سرسپردگی نسبت به حکومت خدایی رها کرد. اما حتی خردگرایان فرانسوی در عصر روشنگری با اومانیت‌ها در این «عقیدهٔ ساده‌لوحانه که تشکیلات سیاسی به مددکیاست قانونگذاران خردمند به وجود می‌آید» شریک بودند و تاریخ را با این قصد و غایت می‌نوشتند که خودکامگان عصر خود را به هیأت «شاه-فیلسوف» های تخیلی افلاطون بیارایند. اغلب اوقات این طرز فکر آنچه را که در تاریخ‌نویسی «نظریهٔ مبتنی بر دفعی بودن حوادث شگرف»^{۱۱} خوانده می‌شود به حاصل می‌آورد، زیرا باعث می‌شود که «مذاهب و نهادها بطور ابتدا به ساکن از يك ارادهٔ تنها به ظهور برسند» گزاف‌گویانه‌ترین

۱۰. Soter: لقب برخی از فرمانروایان بعد از اسکندر مقدونی از قبیل بطلمیوس اول، دمتریوس اول و آنتیوخوس اول. -م.

11. Catastrophic Theory

بیان در خصوص این مطلب را در اثر مشهور پاسکال به نام تفکرات^{۱۲} می‌بینیم:

La face de l'universe eût été changé si le nez de Cléopâtre avait été plus court.^{۱۳}

برجسته‌ترین نماینده نظریه «مرد بزرگ» در عصر جدید مسلماً توماس کارلایل است. به نظر او: «تاریخ جهان، یعنی آنچه که انسان در این دنیا صورت داده، اساساً عبارتست از تاریخ «مردان بزرگ»ی که در اینجا از خود تأثیر برجای گذارده‌اند. گزاف‌گوییهای او خود-بخود باعث شده که ارزش و اعتبار این نظریه در مکان تردید قرار گیرد ولی با اینوصف هنوز هم برقرار است. در سال ۱۹۳۹ سرچارلز اومان فهرستی از پاره‌ای «شخصیتهای شگرف» و «عصرساز» که «مسیرتاریخ را تغییر داده‌اند» ارائه داد: گوتامابودا، اسکندر کبیر، سزار، حضرت محمد، شارلمانی، پاپ گریگوری هفتم، ویلیام فاتح، ناپلئون، پتر کبیر، و فردریک کبیر.

براستی اگر این شخصیتهای شگرف گاهگاه بنحوی اسرارآمیز ظهور کرده و «مسیر تاریخ را تغییر داده» و «آنها به مجرای جدیدی سوق داده» باشند، پس نظام تاریخی هیچ مفهومی ندارد. البته این سخن بدان معنی نیست که پاسکال و کارلایل و یا اومان را بکلی رد کرده باشیم

12. Pensées

۱۳. «اگر بینی کلئوپاترا کوتاهتر می بود چهره دنیا دگرگون می شد... تفکرات، بخش نهم، ص ۴۶. البته منظور او اینست که اگر آنتوان اسپر زیبایی ملکه مصری نمی شد پس از قتل ژولیوس سزار به جای اکتاوا گوست و به آئین امپراطوری رم زمام امور را در دست می گرفت یادست کم بارقیب خود در امپراطوری سهیم می شد.

و هیچ مورخی هم وسعت دامنه تأثیر رویدادهایی را که همراه با این نامها به ذهن متداعی می‌شوند و نیز آنهایی را که او مان کنارشان گذاشته مثل کریستف کلمب، کوپرنیک، کالون، یا آنها که از قلم انداخته مانند ارشمیدس، دکارت، هگل، و وات، انکار نمی‌کند.

شکی نیست که این ایراد بر «عقیده به دفعی بودن حوادث شگرف»^{۱۴} وارد است که هرگز حتی بین دو مورخ بر سر کسم و کیف اسامی «عصرسازان» اتفاق نظر وجود نداشته است. اما عیب اساسی این نظریه چنانکه در صفحه ۲۶ نیز بدان اشاره شد اینست که محیط اجتماعی، شرایط اقتصادی، و فضای تکنولوژیکی را که «مردان بزرگ» از بطن آن برخاسته و در آن عمل کرده و بر آن تأثیر نهاده‌اند، نادیده می‌گیرد. مثلاً اسکندر را در نظر بگیرید. تمام سیر تکاملی تجارت و ارتباطات از عصر مفرغ در جهت وحدت سیاسی يك دنیای مدیترانه‌ای شرقی بوده که (همچنانکه هرودوت تشریح کرده) بنحوی فزاینده با روابط بازرگانی و حتی علمی وابستگی پیدا می‌کرده است. مردم یونانی‌زبان از سال ۶۰۰ ق.م. به بعد در این روند سهم روزافزونی ایفا می‌کردند. پزشکان یونانی، صنعتگران یونانی، بازرگانان یونانی و سربازان مزدور یونانی تا قلمرو ایران سفر کرده بودند. علم و صنعت یونانی از حُد مصر، فنیقیه، بابل، و ایران فراتر رفته بود. ابتکارات نبوغ آمیز فراوان از قبیل دستاس، خراس، انبر، قیچی، و قرقره و قلاب که نخستین بار در یونان به‌ظهور رسیدند به دلیل خواص کاملی که داشتند می‌بایست سرانجام جای وسایل ناقصی را که مشرق‌زمین از

14. Catastrophism

عصر مفرغ به ارث برده و به همان صورت حفظ کرده بود، بگیرند. این عوامل و شرایط و چیزهای دیگر - مثلاً فنون نظامی و تاکتیکهای جنگی مقدونیهها - حاصل همکاری بسیاری از افراد بی نام و نشان بود نه اسکندر. منتهی او از فرصت و امکانات بنحو درخشانی بهره برداری کرد. وی از همان راهی رفت که قبلاً تاریخ در پیش گرفته بود؛ او جز تبعیت از جریان تاریخ کاری نکرد.

علتهای ساختگی نیز برای بیان تأثیرهای عینی کافی نیست. اومان مانند خود ناپلئون ادعا می کند که او را باید يك "شخصیت سترگ و شگرف" به شمار آورد (ادعایی که خود اومان تا حدی در آن تردید دارد) و در این خصوص نه از فتوح ناپلئون (زیرا عمر این فتوح کوتاه بود) بل از "ناپلئون در مجموع" و نظام اداری و تبلور حس ملیت در آلمان، ایتالیا، بریتانیا و لهستان و حتی روسیه، سخن به میان می آورد. با این اوصاف فتوح ناپلئون مسلماً جلوه ای از قصد و اراده شخص فاتح به حساب می آید و می توانست بنحوی کاملاً "موجه نما منتسب به" نبوغ نظامی او بشود. از طرف دیگر، جنبشهای ملی که این فتوح را خنثی یا منسوخ کرد محققاً ناشی از "قصد و اراده" ناپلئون نبوده است بل منشأ آن به قوانین رومیها برمی گردد که به وسیله گروهی از حقوقدانان صلاحیتدار جرح و تعدیل شده و به طرز استادانه با روابط ملکی موجود در نظام کاپیتالیسم بورژوازی منطبق شده بود. تنها چیزی که ناپلئون می توانست بدان بیالذ تصمیم او به تدوین قوانین مدروس و متناقض امپراطوری اش و شاید انتخاب مدبرانه حقوقدانان برای انجام این کار بود. در واقع قبلاً این فکر برای نخستین بار به وسیله کنوانسیون

مطرح شده بود.

بطور کلی چنین می‌نماید که نتایج تاریخی جنبشهایی که ظاهراً دستپخت این «مردان بزرگ» بوده خیلی بندرت مطابق با خواسته‌های آنان از آب در می‌آمده و بسیاری اوقات در فراسوی پیش‌بینی‌های ایشان بوده است. مثلاً گو تا مابودای فیلسوف چگونه می‌توانست به بت‌پرستی‌های رایج در يك معبد بودایی سیلان یا تعداد هزار بودا در جاوه بیندیشد؟ در واقع «مردبزرگ» می‌توانسته به منزله جرقه‌ای عمل کند که سبب انفجار می‌شود. به يك مفهوم رایج، شکی نیست که جرقه «علت» انفجار است. اما این به معنای آن رابطه علیتی که در علوم مفید می‌افتد، نیست.

حقیقت اینست که بسیاری اوقات تاریخ جریان خود را تغییر می‌دهد. گاهی هنگامی که يك آبگیر قدیمی شکسته شده، می‌توانیم مردی بزرگ را بنمایانیم که تدارك حفربخشی از مجرای جدید را که بدینسان آغاز شده، می‌بیند. بزرگی مقام او تنها در همین است. این مطلب می‌تواند موضوع جالبی برای تفکر باشد که برای او، خواه اسکندر و خواه ناپلئون، این شکستگی آبگیر مثلاً يك مانداب به وجود آورده، نه يك مجرا. همچنین خوب است که با انگلس در این عقیده همراه شویم که: "در غیاب ناپلئون شخص دیگری جای او را پر می‌کرد." تمام این مباحث، متافیزیک محض اند و به اقتضای ماهیتشان از دیدرس مشاهدات عینی خارج. حقیقت عینی در تاریخ این است که هر گاه وجود کسی لازم می‌آمده، ظهور می‌کرده است.

اگر این تعبیر از تاریخ را که مبتنی بر وجود «مردبزرگ» است

رد می‌کنیم معنایش آن نیست که مردان بزرگ را دست کم بگیریم یا ارزش مطالعات دربارهٔ زندگی و کارهایشان را انکار کنیم. در انتقال میراث اجتماعی ما، موضوع تقلید نقشی مهمتر از آنچه که اغلب ما فکر می‌کنیم ایفا می‌نماید. انسان خردسال مانند تمام جانوران جوان - سال دیگر، از همان سنین طفولیت و عموماً بطور ناخود آگاه، به تقلید کردارها و رفتارهای والدین، برادران، خواهران و رفقای می‌پردازد. بیشتر از راه تقلید است که او طرز حرف زدن و به کار بردن ابزارهای ساده‌ای را که هر کسی مجبور به استفاده از آنهاست می‌آموزد و با همین روش است که او شخصیت و روحیات خود را می‌سازد. اما یکی از ویژگی‌های آدمی آنست که کودک مانند یک بازیگر قادر است نقشهای متعددی را ایفا کند؛ می‌تواند خود را به هیأت پدر، مادر، برادر بزرگتر، پستچی محله، معلم مدرسه یا هر آشنای دیگر در آورد. می‌تواند هر یک از اینها را به نوبهٔ خود همه‌شان را الگوی خود قرار دهد. و این روند به همان دوران کودکی ختم نمی‌شود بلکه کما بیش در تمام طول عمر ادامه می‌یابد.

حال یکی از مزایای سوادآموزی اینست که دامنهٔ تعدد و تنوع شخصیت‌هایی را که فرد تحصیل کرده می‌تواند از آنها پیروی کند تا حد زیادی وسعت می‌دهد و به او امکان گزینشی فراتر از دایرهٔ محدود آشنایانش را می‌بخشد. اصولاً کودکان بکرات خود را در تصور ایفای نقش اشخاص داستانی یا تاریخی قرار می‌دهند. یک تاریخ واقعی که در آن شخصیتها در محیطهای واقعی به عرصه می‌آیند، انبوهی از بازیگرانی را که می‌توانند ما را به تقلید از خود بر انگیزند فراهم

می آورد. این انسانها با بزرگی زندگی کرده اند و می کنند و یکی از وظایف تاریخ این است که این بزرگیها را محفوظ و این شخصیتها را زنده نگاه دارد.

این هدف بدان طریق حاصل نمی شود که آنان را مانند موجودات جادویی که از گریبان غیب سر بدر می آورند تا جریان واقعی تاریخ را قطع کنند بنمایانیم. برعکس، يك فرد در صورتی "به عرصه حیات می آید" که آن شرایط تاریخی و اجتماعی که به شخصیت او شکل بخشیده نیز احیاء شود. هر قدر که اختلافات بین بینشهای آگاهانه او و نتایج اعمالش بیشتر و صادقانه تر و منطبق با بازتاب تاریخی آنها نشان داده شود، عظمت آنها نیز بهتر و با قوت بیشتر نمایانده می شود.

بخش پنجم

نظریه‌های طبیعت‌گرایانه دربارهٔ نظام تاریخی

تاریخننگاری هندسی

من صفت "طبیعت‌گرایانه" را بر تمام نظریه‌هایی اطلاق می‌کنم که هدفشان اینست که خواه رویدادهای تاریخی را به عنوان مواردی از قوانین لایتغیر که قابل مقایسه با قوانین ریاضی یا نجومی باشد تشریح کنند، و خواه نظام تاریخی را به کمک طرح یا نموداری انتزاعی اما جاودانی تبیین نمایند. همهٔ این نظریه‌ها ناچار همانقدر فوق‌عادی و مادی‌اند که نظریه‌های تاریخی مبتنی بر مذهب. نظام متصور آنها امری بیرونی است و جامعتر و شاملتر از تمام رویدادهایی است که در پی "تشریح" یا صحیح‌تر بگوییم "توصیف" آن‌اند. تمامشان تلویحاً آن نوع زمانی را که ما واقعاً در زندگی تجربه می‌کنیم (آنچه بر گسبون امتداد می‌نامد) و لذا تغییر و تبدیل به مفهوم واقعی را، انکار می‌کنند، زیرا قوانین، بیانگر پدیده‌های همشکل‌اند و فقط رویدادهای تکرار شونده از آنها تبعیت می‌کنند. پس از اینقرار "تغییر" تا حد "تغییر وضعیت در مکان" فرود آورده می‌شود. یگانه زمان قابل قبول، آنچیزی است که نه تنها به کمک حرکات مکرر وادواری مانند حرکت ساعت یادستگاههای مشابه، اندازه‌گیری می‌شود بل تعریف و تحدید نیز می‌شود.

”نظام طبیعت“ به آنصورت که طبیعیدانهای قبل از داروین از ارسطو گرفته تا لینه^۱ تصور می کردند. عبارت از نوعی سلسله مراتب متشکل از نمونه‌های تغییرناپذیر بود. طبیعت يك کرم کدو- یا انسان- در توصیفی کلی از چنین موجودی خلاصه می شد که شامل مشخصاتی باشد که با بررسی تطبیقی تعدادی از کرم کدوها- یا انسانها- برهمه آنها قابل انطباق است. هرگونه عدولی از این معیار «غیر طبیعی» به حساب می آمد. تا همین اواخر واقعیت جهان فیزیکی بطور فرضی قابل تجزیه به تعداد بسیار زیاد اما کاملاً ثابت و معینی از اجزاء متشابه بود، اجزایی که طبق قوانین همیشگی ریاضی، پیوسته در حرکت اند. این واقعیت، از زمان و تحول مستثنی بود. هر چند که اجزاء متشکله زوالناپذیرش به دور خود می گشتند و به طرق متعدد اما همیشه متناهی تشکل پیدا می کردند، اما این حرکات هیچگاه برای موجودی که تمام اجزاء متشکله و قوانین حرکت آنها را می شناخت، چیز تازه‌ای به وجود نمی آورد؛ از آنجا که هر حرکت و ترکیبی برای چنین مشاهده گری قابل پیش بینی بود، تنها چیزی که باقی می ماند مسأله حل کردن انبوهی از معادلات بینهایت معضل بود.

نظام طبیعی جزمی ارسطویی - لینه‌ای در سال ۱۸۵۹ به نظامی متحول بدل شد که در آن، انواعی که قبلاً تغییرناپذیر شمرده می شدند بر طبق يك سلسله رویدادهای معقول تاریخی از نهاد انواع دیگر

۱. Linnaeus یا Linnè (۱۷۰۷-۷۸)، طبیعیدان سوئدی، بنیانگذار علم گیاهشناسی نوین. -م.

پدید آمدند. در روزگار خود من قوانین همیشگی فیزیک مکانیک به همین طریق به احکام احتمالات تبدیل شده و توابع آن به امواج احتمالات.^۲ لکن همان تصورات پوسیده دربارهٔ نظام، از زمان یونانیان باستان که آنها را اختراع کرده بودند تا کنون همواره فکر و ذکر مورخان را به خود مشغول داشته است.

چنین به نظر می‌رسد که یونانیان از مرحلهٔ بربریت یکباره به نوع جدیدی از تمدن عروج کرده‌اند. (ص ۴۸) آنان شاید از نظام ایستای کهن که صنعت جدید و اقتصاد پولی آنرا بیرحمانه از هم پاشیده بود با حسرت یاد می‌کردند. شاید آنها قرابت بین این نظام از دست رفته و نظام تبیین شده با قضایای هندسی را که به مدد تجربه صحتشان را در هر حال و هر جا مسجل کرده بودند، احساس می‌کردند. پس از آن شاید کشف این مطلب که حرکات ظاهراً اتفاقی اجرام سماوی در واقع با آن قوانین هندسی که ارزش جاودانی و جهانی‌شان را به ثبوت رسانده بودند هماهنگی دارد، به آنها امیدواری بیشتری می‌داد که همین نظام جاودانی در ورای تمام ظواهر متغیر عالم محسوسات نهفته است. بهر حال علم هندسه در چشم فلاسفهٔ کلاسیک مظهری از یک علم بسیار والا و نمایشگر کمال نظام شمرده می‌شد. در این صورت تبدیل تاریخ به یک علم، در غایت امر به معنای هندسی کردن آن بود. بنا بر این به قول کروچه^۳: به عقیدهٔ یونانیان نیروی نهفته در نهاد تاریخ

2. Probability Waves

۳. Benedetto Croce (۱۸۶۶-۱۹۵۲): فیلسوف، سیاستمدار، منتقد ادبی و مورخ ایتالیایی. م.

«عبارت از قانون طبیعی دور و گردش در امور انسانی بود» می‌توان گفت به‌همین دلیل است که توسیدید امیدوار است که تاریخ او «آرزوی حصول درک روشنی از رویدادهای رخ داده و آنهایی را که مجدداً روزی در مسیر احتمالی امور انسانی به‌همان صورت یا صورتی مشابه رخ خواهند داد، بر آورده سازد.»

سخن توسیدید نخستین اشاره است به نظریهٔ ادوآر تاریخی، که بر طبق آن تاریخ دارای مسیری دایره‌وار است بدین نحو که رویدادها مکرر خواهند شد و همان نتایج قبلی را به دنبال خواهند داشت.^۴ اگر موضوع از این قرار باشد، حاصل تاریخ روشن است. آگاهی از گذشته می‌تواند پیش‌آگاهی‌ای از آینده باشد. لکن برای مورخان عهد کهن این موضوع به‌صورت مسأله‌ای ایمانی و عقیدتی باقی می‌ماند. یونانیان و رومیان مدارک پراکنده‌ای در اختیار داشتند که بیش از چند قرنی از تاریخ گوشه‌ای از دنیای مدیترانه را دربر نداشت. آنان با یک چنین موادی قادر نبودند این نظریه را از طریق طرح جدولهایی که بنحوی قاطع نمایشگر تکرار یا تشابه رویدادهای ادوار متعدد و متوالی باشد، مستند سازند.

۴. افلاطون در قوانین تأکید می‌کند که: «از آن هنگام که شهرهایی در کار بوده و انسانها در سایهٔ قوانین مدنی زندگی کرده‌اند، هزاران شهر به‌وجود آمده و تخمیناً همان تعداد نیز معدوم شده‌اند. آنها در هر موردی تمام انواع قوانین و نهادها را پی‌درپی و بکرات در کار آورده‌اند. گاهی از بزرگ به کوچک و گاه از کوچک به بزرگ تغییر یافته‌اند و همچنین از خوب به بد و از بد به خوب دگرگون‌گشته‌اند.»

اما این نظریه حتی با اختتام تمدن کلاسیک به یکسو نهاده نشد و پس از رنسانس احیاء گردید. بعدها مورخان اروپایی علاقه مند شدند که شباهت بین تواریخ آتن یا رم را از سویی و تواریخ شهرها و حتی حکومت‌های محلی ایتالیا را از سوی دیگر به طریق تطبیقی بررسی کنند. ظهور و سقوط امپراطوریهای آشور، بابل، ایران، رم، اسپانیا، فرانسه، و بریتانیا برای شباهت جویان زمینه‌های جالبی را تشکیل داده است. و در مورد تك تك جزئیات تاریخ سیاسی اغلب امکان کشف شباهت کاملاً توجیه پذیر و واقعاً چشمگیر بین دنیای کهن و نو فراهم آمده است. فلسفه و هنر نیز برای چنین پژوهشهایی مستعد است. اما به مجرد آنکه مورخ تبعات خود را تا حد علوم، تکنولوژی، و حتی آن جنبه‌هایی از استراتژی که مستقیماً به تکنولوژی بستگی پیدا می‌کنند گسترش می‌دهد، سطحی بودن شباهت‌های میان ادوار مختلف تاریخ بشری عیان می‌شود.

در این زمینه‌ها کاملاً محقق است که تاریخ نمایشگر يك سير دورانی نیست بل عبارت از يك روند جمعی است. و نیز این موضوع واقعاً در مورد تمام جنبه‌های تاریخ - یعنی تاریخ به این مفهوم - صادق است. مقایسه کنید بین پیشرفته‌ترین جامعه عصر مفرغ، مثلاً مصر کهن، با بریتانیا یا هر يك از ملل دیگر اروپای معاصر. از یکسو جامعه‌ای که فقط از نیروی انسان و گاو بهره‌مند و بیشتر مجهز به ابزارهای سنگی و مسلح به سلاح‌های مسی پرخرج و درعین حال غیر کافی است، بر دنیایی که عملاً محدود به دره نیل و سواحل فلسطین و سوریه است تأثیر می‌گذارد؛ از سوی دیگر جمعیتی انبوه‌تر که بر نیروی برق،

بخار، و آب تسلط دارد و از ابزارهای مکانیکی فولادی برخوردار و مجهز به توپخانه، اژدرافکن و بمب است تمام دنیا را تحت تسلط و تأثیر خود درمی آورد. در این صورت بدیهی است که نسبت هر رویدادی در تاریخ مصر - حتی به مفهوم منسوخ شده آن - با رویدادهای مشابه آن در تاریخ جدید، مانند نسبت کج خلقی يك كودك باخشم يك فرد بزرگسال است.

حال رفتار يك كودك شش ساله در مقابل رفتار يك فرد چهل و پنج ساله بهیچوجه ملاك معتبری نمی تواند بود. بسی تردید در رمان مردیث^۵ عمل كودكانه ریچارد فورل نشانه ای از واکنش او نسبت به يك بحران سختتر در دوره بعدی زندگی اوست. اما جنبه نمادی يك اثر هنری را نباید با مشاهده علمی اشتباه کرد. در هر حال با وجود آنکه طفل، پدر انسان بزرگسال است، رابطه جوامع مصری و یونانی با جوامع بریتانیایی مانند رابطه والدین با اولاد نیست. آنها حتی متعلق به يك نوع باطبقه نیز نیستند. ارتباط آنها با یکدیگر تقریباً عبارتست از زیستن در میان طبقات مجز او در همان نظامی که جانورشناسان به صورت سلسله مراتب مشخص کرده اند (مثلاً بین میمون تارسیا، شمپانزه، و انسان در میان پستانداران متکاملتر، یا میان انواع موجود و اجداد فسیل شده آنها). اکنون باید دانست که آگاهی از عادات میمون تارسیا کمتر

۵. George Meredith (1828-1909): داستان نویس انگلیسی نویسنده

کتاب *The Ordeal of Richard Feverel* (آزمون ریچارد فورل). -م.

۶. tarsia یا tarsier.

به پیش‌بینی رفتار شمپانزه‌ها کمک می‌کند، و در مورد انسان از این نیز کمتر؛ آگاهی از وضع استخوانبندی اسب متعلق به دوران سوم (Eohippus) مسلماً ما را یاری می‌کند تا در تشریح اسب دوران جدید پاره‌ای از مشخصات را بشناسیم اما به ما امکان آنرا نمی‌دهد که فقط با در نظر گرفتن چند استخوان از حیوان متعلق به دوران معاصر، یک نمودار جامع و شامل ترسیم کنیم.

امروزه همه در این موضوع متفق‌القول‌اند که تاریخ هرگز خود را بطور تمام و کمال تکرار نمی‌کند؛ رویدادهایی که رخ داده‌اند در جریان احتمالی امور انسانی، دیگر به همان صورت یا صورت مشابه، تکرار نخواهند شد. در تجدید نظرهایی که اخیراً در نظریه ادوار تاریخی صورت گرفته این عقیده ساده‌لوحانه به یکسو نهاده شده است. در نظر اسپنگلر، ادوار مختلف که او بدانها معتقد است می‌توانند بعنوان "مواردی" که یک علم تطبیقی از تاریخ بر مبنای آنها بنامی شود، مورد استفاده قرار گیرند. این مطلب را در بخش بعدی بیشتر بررسی خواهیم کرد.

از سده شانزدهم به اینسو هندسه و نجوم دیگر تنها علوم یا علوم جامع شمرده نمی‌شود. انسانها طریق مناسب و سودمند را در آن دیده‌اند که جنبه‌های دیگری از طبیعت بیرونی را مشخص سازند؛ و در آنها نظام‌هایی را که به وسیله قوانین ریاضی تبیین و عملاً مفید واقع می‌شوند کشف کرده‌اند. علوم شیمی، زیست‌شناسی، زمین‌شناسی و جوشناسی بدینسان ترتیب یافته‌اند و هر کدام مجموعه قوانین همگانی و همیشگی خود را به ثبوت رسانده‌است. از همینجاست که این فکر پیدا شده که

تاریخ را می‌توان تابع و شاخه‌ای از هر یک از این علوم خاص قرارداد. قوانینی که به این ترتیب تثبیت می‌شوند بر امور انسانی نیز حکومت (ویا آنها را توصیف) خواهند کرد مورخان در حقیقت ادعا می‌کنند که مسیر تاریخ به وسیله قوانین فرضی جغرافیا، مردم‌شناسی فیزیولوژیکی یا اقتصاد سیاسی تعیین و یا در آنها خلاصه می‌شود.

۲. تاریخ بعنوان جغرافیا

پنج قرن پیش از مبدأ تاریخ ما^۷ یک یونانی نویسنده کتب پزشکی از مکتب بقراط رساله‌ای تحت عنوان: تأثیر جو، آب، و محیط تصنیف کرد که در آن خصوصیات قومی ایرانی، سیتیایی^۸، کلتی و ملل خارجی دیگری را که معروف یونانیان بودند، با در نظر گرفتن عوامل جغرافیایی مذکور در عنوان رساله‌اش تشریح می‌کرد. در اینجا شرایط آب و هوای اقلیمی و منابع منطقه تحت سکونت این ملل، تعیین کننده «خصوصیات ملی» آنها معرفی می‌شد. مؤلفان کلاسیک در شرایط فقد اطلاعات دقیق از تواریخ ملل بیگانه مورد بحث، نمی‌توانستند چندان از این حد فراتر بروند.

اروپاییان سده نوزدهم چنین عذری را نداشتند. از تاریخ موثق

۷. مراد، میلاد مسیح است. م.

۸. Seythia: یکی از سرزمین‌های باستانی اروپای جنوبی و روسیه آسیا، بین جبال کارپات و رودخانه دن. م.

مصریان، بابلیها و آشوریها به وسیلهٔ باستانشناسان مطالعه شده بودند؛ تواریخ یهودیان، یونانیان، و رومیان که از دیرباز شناخته شده بود به کمک تاریخهای عربی، چینی و ترکی در حال تکمیل یافتن بود؛ اندکی از گذشتهٔ مردم مطیع و منقاد افریقا و آمریکا شناخته شده بود. يك نفر انگلیسی به نام هنری توماس باکل^۹ بویژه تحت تأثیر این کار قرار گرفت که تفاوتهای عمدهٔ شرایط آب و هوا بین انگلستان، یونان، فلسطین، مصر، هندوستان و چین، می تواند توجیه کنندهٔ تفاوتهایی به همین اندازه فاحش در تواریخ ساکنان این ممالک باشد. به عبارت دیگر تاریخ، دست کم در خطوط اصلیش، ممکنست نتیجهٔ اوضاع جغرافیایی حوزه عمل آن باشد.

باکل به منظور مستند کردن تز خود پانزده جلد را طرحریزی کرده بود. وی تنها دو جلد مقدماتی را تهیه دید که شامل پاره‌ای توصیفات نبوغ آمیز یادست کم استادانه از تأثیراتی بود که بنحوی موجه نما منتسب به آب و هوا یا شرایط دیگر جغرافیایی می شدند. باکل جوانمرگ شد و کارش را به پایان نبرد، اما در حقیقت نه او و نه هیچ کس دیگر نمی توانست آنرا تکمیل کند. يك دلیل روشن وجود دارد: این نظریه تشریح تحول تاریخی را بر نمی تابد زیرا شرایط جغرافیایی در تمام ادوار تاریخی نسبتاً ثابت و پایدار باقی مانده است. این شرایط ممکنست تا حدی گوناگونی تمدنهای بشری را تبیین کند

۹. Henry Thomas Buckle (۱۸۶۲-۱۸۳۱): مورخ انگلیسی، مصنف تاریخ تمدن در انگلستان (History of Civilization in England) -۴.

اما این مطلب کمتر از تطورات تمدن انسانی برای تاریخ مسأله اساسی را تشکیل می‌دهد.

بدیهی است محیط جغرافیایی تأثیری واقعاً عمیق بر جوامع بشری می‌گذارد و ما مرهون متخصصان جغرافیای تاریخی به‌خاطر تأکیدشان روی این موضوع هستیم. طغیانهای منظم رود نیل نه تنها برای مصر باعث حفظ جمعیتی کثیر بود بل تشکیلات نیرومند و تمرکز یافته‌ای را به‌منظور قادر ساختن این جمعیت به بهره‌گیری از قدرت بارورکنندگی‌اش، در کار می‌داشت و حتی آنها را وادار می‌کرد تا به تنظیم دقیق فصول پردازند و همین امر به اختراع تقویم به‌صورتی که مورد استفاده ماست و نیز کشف حقایق اساسی هندسی و نجومی که یونانیان و دانشمندان بعدی آنها را ترقی دادند، منتهی شد. رهبری انگلستان در انقلاب صنعتی، باز آشکارا به‌همین اندازه به‌موقعیت مطلوبش در تجارت اقیانوس اطلس و به‌دسترسی‌اش بر منابع طبیعی از قبیل زغالسنگ، آهن، و نیروی آب بستگی داشت.

تمام این امتیازات، جزئی از آن "نیروهای تولیدی" است که بالقوه در اختیار یک جامعه است. همچنانکه طبیعت به گروههای انسانی مشخص، امکانات متفاوتی را می‌بخشد هر کدام از این گروههای متعدد موفق به کشفیات و اختراعات متفاوتی شده است. مثلاً قسمت سرخ-پوستان امریکای جنوبی بود که خواص لاستیک را کشف کنند و از آن برای اختراع چیزهایی از قبیل اماله سود بجویند. اما یکی از جنبه‌های مشخص در فرهنگ بشری اینست که اختراعات و کشفیاتی که به اقتضای ماهیتشان فقط توانسته‌اند به‌وسیله جوامعی خاص و در محیطهای

خاص به ظهور برسند، ممکنست به جوامعی که خودشان امکان آنها را نداشته‌اند منتقل شوند و منتقل نیز شده‌اند؛ چنین گیرندگان گاهی اوقات این کشفیات را چنان تکامل بخشیده و چنان از آنها بهره‌گیری کرده‌اند که کاشفان اصلی به خواب هم نمی‌دیده‌اند، مانند معامله‌ای که اروپاییان با لاستیک کرده‌اند.

از دیگر سوی، منابع طبیعی بدون در نظر گرفتن امکان و مجال، به خودی خود کمتر می‌تواند، و یا اصلاً نمی‌تواند، که علت چیزی باشد. ببینید چقدر طول کشید تا اهالی بریتانیا بطور جدی زغالسنگ را برای مصارف سوختی به کار گرفتند با آنکه خواص احتراقی آن از حدود سه هزار سال پیش یعنی عصر مفرغ شناخته شده بود! چینیها که به نوبه خود از همان اطلاعات و حتی منابع غنی‌تر برخوردار بودند زغالسنگ را مادام که کاربردش را از "اقوام نیمه‌متمدن غربی" ساکن انگلستان و دیگر کشورهای اروپا فرا نگرفته بودند، آنرا به کار نگرفتند.

ویژگی دیگر ما انسانها همانا استعدادمان در تطبیق خودمان با هر گونه محیط زیست و شرایط آب و هوا به کمک وسایل و تدابیر خود-ساخته و به عبارت دیگر به کمک فرهنگ است. سرشت این فرهنگ بی-شک کمابیش منوط و مشروط به محیطی است که خود را با آن تطبیق می‌دهیم؛ هر قدر فرهنگ ساده‌تر باشد تأثیر پذیریش از محیط بیشتر و آشکارتر است. در میان اسکیموها معماری و پوشاک و تمامی اوضاع اقتصادی بنحو اکمل با شرایط قطب شمال موافق است. اما در ایالات متحده شخص سیاحتگر، در فرهنگ ایالات معتدل ساحل شرقی،

ناحیه "گريت بیسین" ۱۰۰ امریکای شمالی، صحاری آریزونا و کالیفرنیا و فلوریدای نیمه استوایی، یکپارچگی فوق العاده‌ای مشاهده می‌کند. امریکاییان در سایه تداбір و وسایل مربوط به تهویه و تعدیل هوا، وسائط نقلیه سریع و از این قبیل کاربردهای علم، قادرند که در تمام این مناطق متفاوت لباسهای مشابهی بپوشند و غذای مشابهی بخورند.

در واقع انسانها در تمام طول تاریخ خود، موضوع تطبیق محیط - وحتی آب و هوای خودشان - با عادات و احتیاجاتشان را همواره تجربه کرده‌اند. زمینه جغرافیایی نقش خود را در تاریخ ایفا کرده و خواهد کرد، و بر مورخان است که این نقش را بشناسند. ولی باز این فقط يك زمینه است و عامل منحصر به فرد وحتی عامل تعیین کننده و مؤثری نمی‌تواند بود. به قول برگسون: "جاده با عوارض زمین هماهنگی دارد ولی این عوارض علت تحقق جاده نیست و مسیر آنرا تابع خود نمی‌کند." فی الواقع يك جاده می‌تواند به جای گریز زدن از موانع طبیعی، به کمک تونلها و پلها بر آنها چیره شود.

تاریخ مبتنی بر انسان‌شناسی

اگر مورخان یونانی و رومی عادات و رسوم شگفت آور ایرانیان، مصریان، کلتها و ژرمنها را مورد ملاحظه قرار می‌دادند، دیدشان با چشم انداز دنیای کهن کاملاً هماهنگ می‌بود، همچنانکه مشخصات

۱۰. Great Basin؛ ناحیه مرتفعی در امریکا بین داساچ و سیرانوادا. م.

چهره و قامت افراد انسانی به همین اندازه برایشان بیانگر "طبایع" و خصال جبلّی و موروثی و پایدار این افراد بود. افلاطون و ارسطو بویژه روی برتری ذاتی یونانیان بر "غیر متمدنها" تأکید می‌ورزیدند. نظریهٔ ارسطو مبنی بر وجود "بردگان فطری" در واقع متضمن این عقیده است که برخی از مردم فقط برای این خلق شده‌اند که بمنزلهٔ آلات و افزارهای زنده‌ای برای یونانیهای هوشمند باشند. باز در تاریخ میهنی عبریان، موقعیت ممتاز "برگزیدگان" به صورت نتیجهٔ "ارتباط ابدی یهوه با ابراهیم و ذریهٔ او" فرا نموده شده است. مفهوم لفظی این عبارت جز این نیست که میراث یهود بر طبق روند فیزیو-لوژیکی خلقت، خود بخود از والدین به فرزندان منتقل می‌شده، هر چند این موضوع که اصلاً این انتقال را بواقع تا کجا می‌توان محدود و منحصر به این روند تصور کرد، جای تردید است.

سنت تاریخی غرب جدید به همین سان فکر برتری نژادی را از دو منبع اصلی خود کسب کرده است؛ یونانیان و رومیان از جانب طبیعت و یهودیان از جانب خدا مقدر بود که نقش رهبری را در تاریخ ایفا کنند. هنگامی که در سدهٔ پانزدهم اروپاییان با مردم ناشناخته آفریقا، هندوستان و دنیای جدید مواجه شدند طبعاً همین برداشت را در کار آوردند. از اینرو "مسیحی اروپایی نژاد، ناگزیر خود را مانند یهودی‌ای تصور می‌کرد که باطنی طریق به سوی ارض موعود از خواست یهوه و امر الهی پیروی می‌کند، و در عین حال غیر اروپاییان را به کنعانیان که به حکم آسمانی محکوم بودند که معدوم یا بعنوان چوب بر و آبکش زبردست این و آن شوند، تشبیه می‌کرد." (توینبی). چنین استنتاجاتی

البته تمام تردیدهای ذهنی دربارهٔ انقراض نسل سرخپوستان امریکا و برده شدن سیاهان به جای آنها، را برطرف می‌کرد.

نظریات و تصورات مبهمی که بدینسان تلقین و پرورده می‌شد کم‌کم هیأت کلیتر و فلسفیتری را در تاریخنگاری سده هجدهم به خود گرفت. جاوودانگی تاریخی و ویژگیهای نژادی بعنوان نمونه در این عبارت هر در ۱۱ (در ۱۷۸۵) انعکاس یافته که: "چینی همیشه چینی باقی می‌ماند." بعد از ضربهٔ ناگهانی انقلاب فرانسه، رمانتیکهای آلمان و معاصران فرانسوی و انگلیسی‌شان بهترین و اکنش در برابر افکار انقلابی دربارهٔ آزادی و برابری و برادری را در تأکید روی تفارق تاریخی، فردگرایی، و دوام سنن و نهادهای سیاسی و اجتماعی ویژهٔ ملل مختلف اروپایی یافتند.

در ابتدا این مورخان "گروههای منقسم در زبانشناسی جدید را که اصطلاح ملیتها^{۱۲} را بر آنها اطلاق می‌کردند، ساده‌لوحانه بعنوان وجودهایی مستقل از زمان و مؤثر بر تاریخ، تصور می‌نمودند." تصوراتی که بدینسان از واکنش در برابر انقلاب و مقاومت وطنپرستانه در مقابل ناپلئون پیدا می‌شد، بعداً با در آمیختن به برداشتهای زودگذر از یک انسانشناسی نوباوه که تازه از بطن جانورشناسی پیش از داروینی زاده شده بود، در لفاف عبارات علمی پیچیده گشت.

بر طبق طبقه‌بندی لینه، قلمرو حیوانات به وسیله نوع

۱۱. یوهان گتفرید فن هر در Herder (۱۸۰۳-۱۷۴۴)، فیلسوف و ادیب آلمانی. م.

12. nationalities

هوموساپینس^{۱۳} که مثل انواع دیگر قابل تقسیم به نژادها بود، اشغال شد. اینها به همان اندازه همیشگی و تغییرناپذیر بودند که انواع موجود دیگر، اما اینکه نژادهای بشری را چگونه می‌بایست طبقه‌بندی کرد در مکان تردید باقی ماند. زبان نیز مانند ویژگیهای چهره و اندام بعنوان يك ملاك معتبر بطور جدی مورد مذاقه قرار می‌گرفت. لکن در این مطلب اتفاق نظر وجود داشت که هر چیزی که این ویژگیها وابسته یا معرف آن باشند- یعنی نژاد- می‌باید موروثی، به مفهوم فیزیولوژیکی دقیق کلمه، باشد. نتیجه^{۱۴} اگر انسان‌شناسان می‌خواستند برای بدست دادن تعریف نژاد، ویژگیهای کمی جسمی از قبیل قامت، شکل سر، چهره، رنگ چشم، یا مجموعه‌ای از این ویژگیها را ملاك عمل قرار دهند، در عین حال این امید را نیز از دست نمی‌گذاشتند که بتوانند ماهیت کیفیات روانی-از قبیل غرایز و امیال- را نیز بدانگونه که برای هر نژادی مشخص و انتقال آن موروثی باشد تعیین کنند، بدین طریق که کیفیات ملموستر را برای بررسی مستقیمتر برگزینند.

آنان همچنین تشخیص می‌دادند که بیشتر ملیتهای زنده^{۱۵} اروپایی، نژاد به معنای علمی کلمه نبودند، بل آمیزه‌هایی بودند از نژادهایی که در گذشته بالاستقلال و به صورتی خالصتر وجود داشته‌اند. عقاید ضد انقلابی رومانتیکها را به سادگی می‌شد به کمک تبلیغاتچیهای تاریخی متفنن با افکار انسان‌شناسان هماهنگ کرد. افتخاری بی‌اعتبار نصیب يك فرانسوی مرتجع اشرافی مآب یعنی کنت دو گوینو است از این بابت

۱۳. Homo Sapiens: نام علمی انسان کنونی.-م.

که به همین طریق "اساطیر پر عظمت اسکاندیناوی"^{۱۴} را تحت فورمول در آورده است. گویینو در رساله دربارهٔ عدم تساوی نژادهای انسانی^{۱۵} (۱۸۵۳) نژاد موبور و بلند قامت را تنها عنصر فعاله و خلاقه در تمام ملل اروپا و حتی همگروهمان زبانی آنها در آسیای علیا و هندوستان می‌دانست. باز ایدهٔ او را یکی دیگر از مخالفان دموکراسی فرانسه به نام دولاپوژ^{۱۶} در نقش اجتماعی نژادآدیا^{۱۷} (۱۸۷۰) با بیانی عامه‌پسندتر بازگو کرد.

این نظریه گرچه در آلمان دیرتر باب شد اما در آن خطه به وسیلهٔ کالبدشناسان، فیزیولوژیستها، باستانشناسان، مورخان، و روزنامه‌نگاران تکامل پیدا کرد و به صورت یک اصل وحدت بخش در رایش دوم و دستاویزی برای تشکیل رایش سوم درآمد.

این فرضیه همچنانکه هیتلر بیان داشته و یکی از وزرای نازی به نام فریک^{۱۸} آنرا بعنوان دستورالعمل به تمام معلمان درس تاریخ توصیه کرده بود مبین آنست که هر گونه پیشرفت در زمینه تمدن مادی، هنر، علم، و سازمان سیاسی نه تنها در اروپا بل حتی در اروپای عصر مفرغ و چین و شاید امریکا، مرهون نبوغ و نیروی خلاقه‌ای بوده که منحصرأ در جبات نژاد نوردیک، آریایی یا ژرمنی، یعنی مردمی که طبیعتاً والا نژاد آفریده شده‌اند، وجود داشته است. فریک از باستانشناسی و

۱۴. Nordic Myth: نوردیک، منسوب به تیرهای از اقوام ژرمنی شمال اروپا
بویژه اسکاندیناوی. م.

15. Essai sur l'inégalité des races humains 16. de Iapouge

17. L'Arien, son rôle social 18. Frick

زبان‌شناسی اتخاذ سند می‌کند که نخستین دولتهای متمدن مصر و بین-النهرین را فاتحان نوردیک بنیاد نهادند و بعدها نیز اقوام آریایی، امپراطوریهای هیتی^{۱۹} و ایرانی و تمدنهای یونانی و رومی را به وجود آوردند. فن سودن^{۲۰} سخت تلاش می‌کند تا نشان دهد که سومریهای غیر آریایی با آنکه معادلات درجه دوم را حل می‌کردند و زمان خسوف و کسوف را تعیین می‌نمودند، بویی از علم نبرده بودند در حالیکه بر هماییها که یکی از اقوام اولیه آریایی بودند رسالات مطولشان درباره آداب قربان کردن کاملاً جنبه علمی دارد!

مورخان انگلیسی قرن گذشته از قبیل کارلایل، عقاید جزمی آریایی را با تحسین استقبال کردند. بالاخره آنگلو ساکسونها از نژاد ژرمنی بودند و بهترین مردم هم موبورهای نوردیک. و این نظریه توجیه شسته و رفته‌ای برای امپریالیسم بریتانیا و نیز "هجوم به سوی شرق"^{۲۱} ژرمنی بود. این عقیده در قرن حاضر نیز در ایالات متحده به همین شدت و حدت بعنوان یک توجیه علمی برای تبعیضات نژادی علیه سیاهان و یهودیان مورد استقبال واقع شده است. رکود موقتی که در خلال دوران خصومت زودگذر بین آلمان و انگلستان و ایالات متحده عارض این نظریه شده البته اعتبار آنرا زایل نکرده است. در طول جنگ گذشته سر آرتور کیث^{۲۲} به سادگی با جانشین کردن کله‌گردها به جای

19. Hittite 20. Von Söden

۲۱. در متن به آلمانی: Drang nach Osten...م.

۲۲. Keith (1866-1955): مردم‌شناس انگلیسی...م.

کله درازها تجدید نظری در آن صورت داد؛ طبقه حاکمه انگلستان در حدود ۱۹۱۵ نه از نوردیکهای کله دراز بل از کله گردهای نماینده نژاد بیکر^{۲۳} تشکیل می‌یافت که احتمالاً می‌بایست هنگامی که در حدود ۱۸۰۰ ق.م. بریتانیا را عرصه نهب و غارت قرار دادند آریایی-زبان بوده باشند و می‌بایست از جنوب روسیه یعنی خطه‌ای که در آن زمان از وحدتی ستایش‌انگیز برخوردار بود، آمده باشند.

در همین اثنا افسانه گوبینو با مایه گرفتن از برداشتهای رایج از اصل داروینی بقای اصلح شاخ و برگ می‌گیرد. ملتها یا نژادها اصطلاح "ملت یا نژاد" را معادل "نوع" به‌شمار می‌آورند. کشمکش بین ملتها جزئی از تنازع بقاست. فتح و پیروزی به معنای بقاست و بدینسان به صورت یک ملاک علمی برای تعیین اصلحیت درمی‌آید. به این ترتیب جنگ، یعنی زمینه اصلی تاریخ، بعنوان یک جریان طبیعی تقدیس می‌شود و فتح و غلبه توجیه علمی پیدا می‌کند. از این نظر گاه عالی، سرگذشت بظاهر آشفته قتل عام‌ها، چپاولها، و ویرانگریها، نمایشگر شکوه نظام طبیعت می‌شود. پس در اینکه این نظریه در بین دولتهای امپریالیستی باب شد جای شگفتی نیست. عبارت "کلتها خرسها و گرگهارا از میدان بدر کردند و آنگلو ساکسونها کلتها را" برای تاریخ بریتانیا به آنصورت که از قلم یکی از چهره‌های پیشرو هنر تراوش می‌کند، در آیه مناسبی است. این نظریه فقط هنگامی از حیز اعتبار ساقط شمرده می‌شد که با منطقی قویتر از این به وسیله رقبای امپریالیست

آلمانی مورد شرح و تفسیر قرار می گرفت.

صرف نظر از خلط شدن مفهوم ملت بانژاد، و به همین سان معادله - سازی غلط بین نژاد و نوع و برخی سنجشهای بی اساس دیگر، اینگونه تعبیر از نظریه نژادی مبتنی بر تصویری کهنه و منسوخ از دستگاه تحول و تطور است. يك تنازع بقای منتج به بقای اصلح، تنها فایده ای که داشت این بود که می توانست توصیف راحت و موجزی از یکی از طرق حصول تحول به دست دهد. منظور داروین از این عبارت هرگز این نبود که دستور العمل منحصر به فردی را برای نیل به تحول ارائه دهد. زیست شناسان عصر حاضر کمتر روی تنازع و بیشتر روی تناسب تأکید می ورزند.

تعادل طبیعت، آنچنانکه با بررسی این موضوع که چگونه جانوران و گیاهان يك منطقه بایکدیگر زیست می کنند روشن می گردد، دیگر بعنوان نتیجه يك جدال رقابت آمیز معرفی نمی شود. بر عکس، معاصران داروین این عقیده رایج (اما نادرست) را که نظام و پیشرفت اقتصادی نتیجه سیستم لسه فر^{۲۴} مبتنی بر رقابت نامحدود است با طبیعت زنده و سازواره منطبق می دانستند. سپس علمای اقتصاد سیاسی که دیدند نظریه شان به هیأت اصطلاحات مربوط به جانورشناسی در آمده و مورد استفاده طبیعیدانها قرار گرفته بار دیگر آنرا بعنوان چیزی که مستند به يك فرضیه علمی اثبات شده است، در تاریخ انسانی وارد

۲۴. Laissez-Faire، سیستم اقتصاد آزاد، بدون دخالت دولت و بدون تعرفه و عوارض گمرکی. -م.

کردند! تکامل بیشتر زیستشناسی، این دعوی را باطل کرده اما مورخان که اطلاعاتی از علوم طبیعی ندارند تقریباً دیر متوجه بطلان این نظریه شده‌اند. آنها حتی از این نیز دیرتر بسدین حقیقت پی بردند که تکامل شاخه دیگری از زیستشناسی یعنی وراثت‌شناسی بر دعاوی مربوط به علمی بودن نژادپرستی خط بطلان کشیده است. تأویلات نژادپرستانه که هرچه بیشتر از یاهوهای چشم‌افسای نازیسم و ضد یهودی رنگ گرفته مبین این دعوی است که رویدادهای تاریخی بر حسب کیفیات ذاتی و موروثی نژادها و اختلاط این نژادها بایکدیگر قابل تشریح‌اند. این تصور رواج دارد که نژادها با انواع یا متفرعات انواع جانوران وحشی یا تیره‌های خالص سگان و گوسفندان قابل مقایسه هستند. با ملاحظه عادات این تیره‌ها می‌توان پی برد که هر دسته‌ای از جانوران بطور کلی چگونه رفتار می‌کنند و تا اندازه‌ای با اطمینان می‌توان واکنش‌های يك سگ از تیره خاصی را در اغلب شرایط حدس زد.

اگر نژادهای بشری قابل سنجش با نژادهای گوسفند می‌بودند، در این صورت بررسی يك نژاد منجر به احکام کلی‌ای می‌شد که حدسیات را بخوبی می‌توان بر مبنای آنها پی‌ریزی کرد. اما این سنجش فاقد ارزش است. به يك عبارت، رفتار انسان کمتر بستگی به غرایز و تمایلات فطری دارد و بیشتر مبتنی بر عاداتی است که پس از تولد از طریق تقلید و فراگیری از اجتماع کسب می‌کند و توانایی او از این لحاظ بیش از جانوران پست‌تر از اوست. تقریباً غیر ممکن است که بطور قطع بگوییم که شخصیت تا کجا به طبیعت و تا چه حد به تربیت بستگی دارد. اما گذشته از این موضوع، نظریه وراثت جزئی که

با مطالعات وراثت‌شناختی تثبیت یافته، ناقص دعوی نژادپرستان است. وراثت‌شناسی جدید مدلل داشته که خصوصیات موروثی نه یکجا بل بطور جداگانه انتقال می‌یابند. مثلاً ممکن است موی شما مثل موی پدرتان اما چشمتان شبیه چشم مادرتان باشد. حتی امکان دارد که خصوصیتی از قبیل بیماری عدم انعقاد خون را به ارث ببرید در حالی که هیچکس از والدین شما به آن مبتلا نبوده‌اند بلکه از جد یا اجداد دورترتان به شمارسیده باشد. حال در مورد نژادهای کاملاً خالص، وراثت جزئی اهمیت چندانی ندارد؛ تمام جانوران خالص نژاد، دارای ساختمان ژنتیکی یکسانی هستند و از اینرو خصوصیات موروثی یکسانی را نیز به ارث می‌برند و می‌گذارند. این خصوصیات مجموعه‌ای است از ژنوتیپ‌ها.^{۲۵} اما اگر نیز نژادهایی از انسان به این میزان از خالصی نزدیک باشند تعدادشان اندک است. مردان و زنان از دوران ماقبل تاریخ تا کنون روی کرهٔ خاکی از اینسو به آنسو می‌رفته و با یکدیگر توالد و تناسل می‌کرده‌اند.

اکنون مردم‌شناس از روی ویژگیهای مادی و غیره می‌تواند گروه کثیری از مردم را که می‌توان نام نژاد بر آنها اطلاق کرد از گروههای دیگر تمیز دهد؛ او در اینصورت می‌تواند روی شخصیت و رفتار این نژادها مطالعه کند. لکن این ویژگیها ژنوتیپ (به عبارت دیگر، ساختمان ژنتیکی مشابه) نیستند بل عبارت از فنوتیپ^{۲۶} (یعنی ویژگیهای نمودی

۲۵. Genotype: ساختمان ژنتیکی ارگانسیم.

۲۶. Phenotype: وضع ظاهری ارگانسیم، صرفنظر از خصوصیات ژنتیکی.

موجودات) هستند؛ این تشخیص واجد هیچگونه تضمینی نیست مگر آنکه انسانشناس گروه مورد مطالعه خود را تا پنج شش نسل بررسی کند تا معلوم شود که تمام افراد آن گروه دارای همان ساختمان ژنتیکی اند. بنا بر این او قادر نیست پیش‌بینی کند که نسل بعدی عیناً همان ویژگیهای موروثی را دارا خواهد بود که این نسل داراست. حتی از این نیز کمتر می‌تواند استنباط کند که هر کودکِ بواقعی تمام یا هیچیک از خصوصیات والدینش را بروز خواهد داد یا نخواهد داد. این استنتاج نیز معقول نیست که بگوییم چون یک موجود خاص، آن ویژگیهای جسمی را که بعنوان علائم بیماری نژاد بخصوصی به‌شمار می‌آید از خود بروز می‌دهد، پس تمام خصوصیاتِ را نیز که همگانی بودنشان در مورد آن نژاد به‌تجربه ثابت شده، به‌ظهور خواهد رساند. ویژگیهای گروهی - که هر نامی که دلتان بخواهد اعم از: نژادی، ملی، و غیره روی آن بگذارید - مسلماً عواملی هستند که در تاریخ باید آنها را به‌حساب آورد. اما این ویژگیها را فقط به‌میزان اندک و نامشخصی می‌توان بعنوان عواملی به‌شمار آورد که از وراثت جسمی ناشی می‌شوند و از طریق زاد و ولد انتقال می‌یابند و با اصطلاحات زیست‌شناسی قابل تبیین اند، بل آنها حاصل یک روند تاریخی هستند که انتقالشان بعد از تولد به‌صورت جمعی و از طریق تقلید و اکتساب صورت می‌گیرد و به‌همین دلیل خصلت انعطاف‌پذیری دارند و تابع کنترل اجتماع اند. تحول عادات جمعی در یک گروه خاص، یکی از مسلمترین و مهمترین حقایق تاریخ است. تاریخ بجای آنکه توجیهاات و تفسیرات خود را در عادات جمعی جستجو کند باید به‌تشریح این تحول بپردازد.

۴. تاریخ بعنوان یکی از متفرعات اقتصاد سیاسی

سومین امکان برای تاریخ این است که می‌تواند تابع قوانین همیشگی که نظریه‌سازان اقتصادی مدعی کشف آنها هستند، باشد. تمایل مورخان ایتالیایی عصر رنسانس این بود که خصوصیات این قوانین را بدان‌صورت فرارنمایند که عملکردشان منحصرأ تابع انگیزه‌های ناشی از نفع شخصی باشد. مثلاً^{۲۷} مونتینی^{۲۸} دربارهٔ گویچاردینی^{۲۹} بنحوی منصفانه نوشته است که: ”او هرگز چیزی را به حساب فضیلت دین یا وجدان نمی‌گذارد بل همواره برای هر عملی محرکی ناشی از آزمندی و جاه‌طلبی و یا چشمداشت منفعت، کشف می‌کند.“

اقتصادیون بورژوازی عصر انقلاب صنعتی در انگلستان با مبالغه کردن دربارهٔ این گرایش اومانیسیم و صبغهٔ آرمانی دادن به آن، یک مرد اقتصادی هیولوار ساختند. آنان از ”طبیعت“ تصویری او ”قوانین جاودانی“ استنتاج کردند که به‌زعم ایشان می‌بایست بر فعالیت‌های کلیهٔ جوامع بشری درزمینهٔ تولید و مبادلهٔ کالا حاکم باشد درست همانگونه که قوانین نیوتن بر حرکت سیارات و توپهای بیلیارد حکومت می‌کرد. عمل این قوانین، جز درمورد دخالت دولت در رژیم‌های مرنکانتیلیستی^{۲۹}، موجد نظامی می‌شد که درست به‌اندازهٔ نظام مشهود در مکانیک نیوتن شایان تحسین بود.

۲۷. Montaigne: نویسندهٔ فرانسوی (۱۵۳۳-۹۲).-م.

۲۸. Francesco Guicciardini (۱۵۴۰-۱۴۸۳): مورخ ایتالیایی.-م.

۲۹. مرنکانتیلیسم: رژیم مبتنی بر انحصار دولتی بر حسب منافع شخصی درزمینهٔ تجارت.

در این هنگام همچنانکه بیج‌ها^{۳۰} تصریح کرده است: در نظر پیشگامان اقتصاد سیاسی "اقلیدس مظهري از اندیشه عالمانه شمرده می‌شد." آنها مانند اقلیدس تصور می‌کردند که قوانین و براهین هندسی تماماً عبارتند از استنتاجاتی منطقی از چند قاعده کلی بدیهی یا حقایق اولیه. بنا بر این "قوانین" ریکاردو^{۳۱} بعنوان استنتاجاتی از آن حقایق بدیهی که از قرار معلوم "مرد اقتصادی" شالوده کار خود را بر روی آنها قرار می‌داد، معرفی می‌شدند. ولی البته از نظر تاریخی، هندسه بیش از فیزیک یا نجوم دارای خصلت قیاسی نیست؛ اساس هندسه بر مشاهده است و براهین آن از طریق تجربه و به کمک "ترکیب" مدلل می‌شود. بدون تردید هنگامی که تجربه و استقراء، روش تعمیمی خاصی را تثبیت می‌کند، ممکن است از این میان قضایایی به‌حاصل آیند که اصول دیگری نیز بعنوان دلایل قاطع تجربی از آنها منتج شوند. این امر حتی در فیزیک نیز اتفاق می‌افتد. اما فرضیات اقتصاد سیاسی کلاسیک از این درجه از پیوستگی و اتقان استقرایی بسیار بدور بود. فی الواقع مکاتب مختلف، این فرضیات را با شدت و حدت رد کردند و اخیراً ختم "مرد اقتصادی" را هم برچیده‌اند.

علاوه بر این تا آنجا که قوانین اقتصادی کاملاً علمی بودند و به عبارت دیگر توصیف صحیحی از کیفیت تولید و مبادله کالا بودند، فقط روش تاریخی معینی را شامل می‌شدند. بیج‌ها^{۳۰} نیز مانند ادام اسمیت

۳۰. Walter Bagehot (۱۸۲۶-۷۷): اقتصاددان و ژورنالیست انگلیسی. م.

۳۱. David Ricardo (۱۷۷۲-۱۸۲۳): اقتصاددان انگلیسی. م.

تشخیص می‌داد که هر گاه فرضیات اقتصادسیاسی با واقعیت وفق ندهند امکان دارد به "دوران ماقبل اقتصاد" بازگردیم. البته مارکس "این موضوع را که قوانین کلی زندگی اقتصادی صرفنظر از اینکه متعلق به حال یا گذشته باشند یکی و از یک دست‌اند، صریحاً رد می‌کند. برطبق عقیده او هر دوره اقتصادی قوانین خاص خود را دارد."

ادام اسمیت و جان‌شینان بلافصل او در واقع می‌کوشیدند تا نتایج سرمایه‌داری را در اوان انقلاب صنعتی توصیف کنند یا شرح دهند که تأثیر آن در صورتیکه از مضایق سیستمهای قدیمتر مرکانتیلیستی و فئودالیستی که هنوز به وسیله دولت ابقاء می‌شد فارغ بود، برچه منوال می‌بود. آنان در حقیقت نمایندگان آکادمیک طبقه نوظهور سرمایه‌داران صنعتی در مقابل اشراف زمینداری بودند که هنوز حاکمیت داشتند. بعضی از اخلاف آنها در بریتانیا و حتی بیش از آن در امریکا، همین طبقه را در برابر کارگران اتحادیه‌های کارگری و جنبشهای جامعه گرایانه علم کرده‌اند. همه اینها صریحاً مدعی طرفداری از داد و ستد آزادکالا و به تناسب آن، تحرك نیروی کار هستند و بنابراین بطور ضمنی خواهان وسایل جدید حمل و نقل و ارتباطات و آزادی حقه کارگران و کار-فرمایان‌اند. کار بسیار عبثی است که نتایج این فرضیات مبتنی بر تکنولوژی و جامعه‌شناسی را مثلاً در مورد اوائل قرون وسطی که وسایل حمل و نقل منحصر به یابو بود و کشاورزان اسیر و بنده زمین بودند، صادق بدانیم.

از این پس دیگر قوانین اقتصاد سیاسی نمی‌تواند تبیین‌کننده تحول تاریخی باشد. برعکس، تحولات قوانین اقتصادی تشکیل‌دهنده

یکی از مهمترین حقایق است که تاریخ ناگزیر از تبیین آنهاست. ترقی اقتصاد سیاسی، آشکارا این فایده را برای مطالعات تاریخی دربر داشت که انظار را متوجه حقایق مربوط به این نظام کرد. اینکه تاریخ منحصرراً می‌بایست جنبهٔ سیاسی، نظامی، و کلیسایی داشته باشد غیرت حرفه‌مندان را به‌جوش آورد. ادام اسمیت شخصاً به کمک مدارك دست اول مطالعاتی دربارهٔ تکامل شرایط اقتصادی به‌عمل آورده بود. از نیمهٔ سدهٔ گذشته تاکنون، تاریخ اقتصادی به مفهومی که ذکر شد بعنوان شاخهٔ مشخصی از پژوهش‌های تاریخی شناخته و پذیرفته شده است، اما دیگر مدعی آن نیست که يك علم استقرایی و بیانگر تأثیرات قوانین جاودانی و جهانی باشد بل به‌صورت روشی واقعاً تجربی درآمده که شرح می‌دهد چگونه "قوانین اقتصادی" که بعنوان روابط تعمیم‌یافتهٔ بین گروه‌های مختلف در روند تولید و توزیع شناخته شده‌اند، در طول تاریخ مدون و مکتوب تحول یافته‌اند. بدین ترتیب اقتصاد، به شکلی که از برداشت مادی از تاریخ مستفاد می‌شود، بهترین سررشته را در شناخت يك نظام کاملاً تاریخی به‌دست می‌دهد.

تاریخ بعنوان یک علم تطبیقی

اگر تاریخ زیر بار قوانین هیچیک از شعب علوم طبیعی نرود، مع هذا ممکن است به یک علم مستقل با قوانین خاص خودش تبدیل شود. این قوانین محققاً نمی‌توانند بر مبنای تجربه استوار باشند و بنا بر این از حیث دقت به پای قوانین ریاضی نمی‌رسند. از سوی دیگر، علوم توصیفی به کمک روشهای تطبیقی، همسانیهایی را که برای استفاده عملی واجد صحت و صراحت‌اند، تثبیت می‌کنند.

ذکر مثالی از علم کالبدشناسی برای روشن شدن آن نوع علم طبیعی که می‌تواند سر مشق تاریخ قرار گیرد مفید می‌نماید. هرگز در بدن از جمیع جهات شبیه یکدیگر نیستند. اما با تشریح تعداد مناسبی از اجساد، مقایسه نتایج مشهود، و صرف نظر کردن از ویژگیهای استثنایی، می‌توان یک نمودار کلی از بدن انسان ترسیم کرد که قابل اطلاق بر تمام اعضای این نوع، یعنی هوموساپینس، باشد. اغلب بدنها آنقدر به این شکل مطلوب یا مخصوص نزدیک‌اند که شخص جراح با استنباط هوشمندانه از این نمودار امکان ندارد که زیان خطرناکی بر بیمارش وارد آورد.

باید گفت که "حقیقت" و فایده این نمونه خاص تا اندازه‌ای منوط به تعداد افراد یا مواردی است که در ترسیم این نمودار مورد مقایسه

قرار گرفته‌اند. يك عمل جراحی که توسط يك جراح که فقط يك کالبد را تشریح یا نموداری را مطالعه کرده باشد که تنها بر مبنای يك نمونه منحصر به فرد ترسیم گشته، و نیز اگر موردی که قبلاً مورد بررسی قرار گرفته دست کم "غیر طبیعی" بوده باشد، ممکنست فاجعه‌ای به بار آورد. نمونه واقعی دیگری از یکی از شعب همین علم، خطر تعمیم و اطلاق بیجا را آشکار خواهد کرد.

در سال ۱۸۹۲ دکتر دو بوا^۱ در جاوه يك مجموعه و يك استخوان ران بینهایت قدیمی و فوق العاده شبیه بوزینه کشف کرد. در آن وقت فرض بر این شد که این فسیل منحصر به فرد نمونه‌ای از يك نوع یاتیره انسان است که اسم علمی آن پیتکانتروپوس ارکتوس^۲ یا به عبارت مشهورتر: انسان- میمون جاوه‌ای است. مجموعه مکشوفه در جاوه غیر از تعدادی ویژگیهای شکلی چشمگیر، با حجم اندک (البته معادل حجم يك مغز کوچک) که حد فاصل بین حجم کاسه سر شمپانزه و انسان جدید بود، از تمام مجموعه‌های شناخته شده انسانی متمایز بود. بدینسان کم حجمی مجموعه بعنوان یکی از ویژگیهای پیتکانتروپ به حساب می‌آمد.

در طی ده سال گذشته دو فسیل مجموعه دیگر متعلق به همان عصر در جاوه، و نزدیک به يك دو جین در حوالی پکن از دل خاک بیرون آمده

۱. ماری اوزن فرانسوا توماس دو بوا (۱۸۵۸-۱۹۴۰)، کالبدشناس و دیرین‌شناس هلندی-م.

2. *Pithecanthropus erectus*

است. همه با دوبا در مورد اغلب ویژگیهای شکلی نمونه اصلی او اتفاق نظر دارند. ولی باید دانست که حجم مجموعه‌ها بنحو شگفت‌آوری متفاوت است؛ در بعضی موارد کمتر (۷۷۵ سانتیمتر مکعب) و در بقیه بیشتر است (تا ۱۳۵۰ سانتیمتر مکعب). بنابراین، توصیف کلی از این نمونه (یا تیره) می‌بایست مؤکداً محدود به این جنبه باشد - که جنبه بسیار مهمی هم هست زیرا حجم مجموعه معرف اندازه مغز است. توصیف دقیق بر مبنای یک مورد منحصر به فرد، در حکم تحریف واقعیت است. اگر امکان داشت که تاریخ بشری را به تعدادی قطعات متعاقب یا متوازی تقسیم کرد، هر یک از آن قطعات را می‌شد بعنوان یک مورد یا نمونه‌ای از تاریخ به مفهوم کلی آن در نظر گرفت. با سنجش آنها خصوصیات مکرری را که در تمام موارد تحت بررسی مشترک است کشف می‌کردیم. سپس از طریق انتزاع یا کنار گذاشتن اختلافات، یک نمودار کلی یا تعریف ویژه از تاریخ به مفهوم انتزاعی در دست می‌داشتیم.

اگر نظریه "ادوار تاریخی" درست بود، می‌توانستیم هر دوره‌ای را بعنوان یک مورد در نظر بگیریم همچنانکه هر نسلی از حشرات میوه در لابراتوار بعنوان یک مورد از دوره حیات این نوع حشره تحت بررسی قرار می‌گیرد. حشره‌شناسان با مقایسه رشد، بلوغ، و مرگ این حشره در طی چندین نسل پیاپی، قواعد کلی کشف می‌کنند که دوره حیات نوع مورد نظر را در مجموع و نیز در مورد هر یک از افراد آن، توصیف می‌نماید. بنا بر این مورخ با مقایسه ادوار متوالی قوانینی را کشف می‌کند که مبین تحولاتی است که هر یک از موازین

تاریخی می‌بایست از آن تبعیت کند.

مؤلفان ادوار کهن که این نظریه را ابداع کردند بعلمت فقد موارد حتی قادر نبودند که به این استقراء مبادرت ورزند. نویسندگان جدید که مدارك و اطلاعات بیشتری در اختیار دارند جرأت این کار را یافته‌اند. جدیدترین، نافذترین، متبحرانه‌ترین و درخشانترین کوشش در این زمینه، در زوال غرب اثر اسپنگلر^۳ پدیدار است. او به کمک پشتمانه‌ای قوی از اطلاعات، مقایسات مفصلی بین ادوار مختلف خود در زمینه هنر و فلسفه و همچنین دولت و قانون به عمل می‌آورد و آنها را با بینشی نبوغ آمیز تفسیر و تبیین می‌کند. او در يك سال شکست ملی با اطمینانی شگفت‌انگیز گشایش زودگذری را برای غرب به وسیله يك سزاريسم احیاء شده پیشگویی می‌کند. یعنی يك دولت جهانی تو تالیتر که حتی جزئیات آن نظام جدید را که جناب هیتلر در ۱۹۳۹ می‌خواست بر يك دنیای بس حق‌ناشناس بگمارد، دربر دارد.

بطلان عملی استنتاجات اسپنگلر در هنگام شکست هیتلر به سال ۱۹۴۵ می‌تواند مجوز بیشتری برای رد زمینه‌های نظری فرضیه اساسی اسپنگلر آنچنانکه در صفحه ۴۶ کتاب فوق بحث شده، باشد. از آنجا که دور و گردشی در کار نیست نمونه‌های اسپنگلری هم نمی‌تواند وجود داشته باشد و بنابراین استنتاجات کلی استقرائی از آنها نیز نمی‌تواند دربین باشد.

طرح جامعه‌تر و بلندپروازانه‌تر برای يك علم تطبیقی تاریخ

۳. Oswald Spengler (۱۸۸۰-۱۹۳۶)، فیلسوف تاریخ آلمانی. -م.

به وسیله آرنولد توینبی^۴ که کارش از اشپنگلر نیز متبخرانه تراست، ارائه شده است. این طرح قرار است در دوازده جلد بزرگ شرح و بسط پیدا کند که در حال حاضر شش جلد از آن در دسترس است. وی نظریهٔ ادواری بودن تاریخ را رد می‌کند. در نظر توینبی تاریخ نه در یک مسیر دایره‌ای بل در جهات متعدد متوازی یا متباعد جریان دارد. طبق تشخیص او، در این مسیرها تعداد موارد یا "نمایندگان مختلف نوع خاصی از جامعه" و بقول او "جامعهٔ متمدن" از رقم بیست و یک کمتر نیست. از این میان هشت جامعه (مصری، سومری، مینوی^۵، چینی، هندو، سرخ - پوستی، مایایی^۶ و آندی^۷) "با یکدیگر مرتبط نیستند و متعلق به دوران طفولیت جامعهٔ متمدن اند". بقیه (ایرانی، یونانی، جوامع مسیحی غربی و جز اینها) کمابیش وارث جوامع پیشین اند. مؤلف در هر یک از واحدهای هایی که بدینسان مجزا شده‌اند (نا آنجا که شواهد و مدارکی در دست باشد) همان مراحل را که در شرایط نسبی مشابه در دورهٔ حیات هر کدام پدید می‌آید، تشخیص می‌دهد - مانند "روزگار سختی‌ها" دولت جهانی^۸ "سرگردانی مردم"^۸ و امثال آن. نظیر همین نوع از توازی،

۴. Arnold Toynbee (متولد ۱۸۸۹): مورخ انگلیسی. مهمترین اثرش مطالعه

تاریخ است (در ۱۰ جلد ۵۴-۱۹۳۴). م.

۵. Minoan، از Minos: مربوط به تمدن عصر مفرغ جزیره کرت (۱۱۰۰ - ۳۰۰۰ ق. م.). م.

۶. Mayan، مایا Maya: طایفه‌ای از سرخپوستان آمریکای مرکزی. م.

۷. Andean، مربوط به تمدن و سکنهٔ جبال آند Andes در آمریکای جنوبی. م.

۸. در متن به آلمانی Völkerwanderung است که اصطلاحاً به معنای سرگردانی اقوام ژرمنی در قرن چهارم تا ششم میلادی است. م.

در زندگی مردان بزرگی که در موقعیتهای مقتضی در جامعه متمدنی که مدارك استنباط‌پذیر از خود به‌جای گذاشته ظهور می‌کنند، دنبال می‌شود.

در اینجا کار بیربطی است که بخواهیم به‌ارزیابی یا انتقاد از یک اثر بزرگ ناستمام بپردازیم. همچنین لزومی ندارد از خود بپرسیم که آیا، با توجه به آنچه در مورد پیتکانتروپ صادق است، یک تعریف و توصیف دقیق بر مبنای تنها بیست و یک نمونه (که درباره شش‌تای آنها اطلاعاتی جزئی و ناقص در دست داریم) می‌تواند معتبر باشد یا نه. البته ماهیت روشها نیاز به بررسی دارد. آیا معقول یا مفید است که تاریخ را به دو تکه تقسیم کنیم، هر یک را "تمدن" بنامیم، و آنها را بعنوان نمونه‌های مشخص و مستقلى از قوانین کلی تلقی کنیم؟ آیا تکه‌هایی که بدینسان از هم جدا کرده‌ایم بواقع نمودارهای مختلفی از یک نوع‌اند و با مقایسه آنها می‌توان یک تعریف استقرایی به‌دست داد، همانطور که ترسیم یک نمودار تشریحی از بدن انسان بر مبنای تشریح تعدادی از اجساد متمایز امکان‌پذیر است؟ آیا "تمدن‌ها"ی توینبی تقریباً شبیه اعضاء و جوارح یکچنین پیکری نیستند؟ اگر اینطور باشد، آیا توصیف دقیق یا نمودار کلی از یک انگشت پا (بعنوان بهترین نمونه) که فقط مبتنی بر مشخصات مشترک هرده انگشت پا باشد، واقعاً می‌تواند برای یک عمل جراحی روی شست پای چپ مفید واقع شود؟

اکنون توینبی اقرار می‌کند که اگر هم احتمالاً جوامعی در انزوی کامل، توسعه و تکامل یافته باشند، تعدادشان کم است. علم باستان‌شناسی می‌تواند نحوه مبادله مواد بین گروه‌های کاملاً مجزا از یکدیگر

و نیز اشاعهٔ احتمالی روشها و اختراعات را در ازمنهٔ بسیار دورتر از شروع تاریخ مکتوب، نشان دهد. اگر هم این موضوع که استعمال چرخ پره‌دار از نقطهٔ نامعلومی بین چین و بریتانیا در سه هزار سال قبل به سایر نقاط اشاعه پیدا کرده فقط موکول به احتمال باشد، این واقعیت که موتور بخار در یک قرن پیش از بریتانیا به نواحی بسیار دور تر رفته و اینکه انگلیسیها قبلاً چای خوردن را از چین و تدخین توتون را از امریکای شمالی یاد گرفته بودند، بدیهی و انکارناپذیر است. همچنین نه توینبی و نه هیچ کس دیگر نمی‌تواند انتقال تکنیکها و اندیشه‌ها از تمدنهای متقدم به متأخر را انکار کند. در واقع، واحدهایی که توینبی جدا می‌سازد و تمام واحدهای محتمل دیگر، با واداری‌های متقابل به یکدیگر مرتبط‌اند.

توینبی برای توجیه جداسازی واحدها یا موارد، ناچار می‌شود که مدیونیت‌هایی را که در واقع عامل ارتباط‌دهنده بین آنهاست دست کم بگیرد. وی اظهار می‌دارد که: "پروزیهای برجسته در امر اشاعه، اغلب جزئی و بیرونی و در موارد قلیلی نهادی یا عمیق‌اند؛ زیرا روند پرتوافکنی و رنگ‌پذیری که عمل اشاعه از طریق آن در امور انسانی تأثیر می‌گذارد شدید و مؤثر است و در اینجا نسبت معکوسی بین آن روند و خصلتهای اجتماعی که به واسطهٔ آن انتقال می‌یابد، حکم فرم است." او با عباراتی از همین دست، روشهای کار و کتابت به وسیلهٔ آهن را که مسلماً از جامعهٔ یونانی (در عصر امپراطوری روم) به عالم مسیحیت غربی رسیده بود، کوچک می‌شمارد.

مختصر اینکه توینبی مانند اسپنگلر برای صبغهٔ عقلی بخشیدن

به‌روش تطبیقی و موجه جلوه دادن استنتاجات حاصله از آن، ناگزیر می‌شود که درست آندسته از فعالیت‌های انسانی را که در تاریخ محققاً عاملی سازنده و انقلابی است نادیده انگارد. هرگونه نظریه تطبیقی با فرضیات خاص خودش محتوم است که عیناً همین تغافل را مرتکب شود. شخص نظریه‌دان ممکنست مقایسه‌ای در همین سطح میان سیاست‌های خارجی توتمس سوم^۹، تراجانوس^{۱۰} و فردریک به‌عمل آورد. او می‌تواند روی اهمیت نسبی آداب و شعائر مذهبی اکدی و زرتشتی و کاتولیک‌های رومی، اشعار غنایی و عاشقانه مصری و یونانی و پرووانسی^{۱۱}، یا نقاشی‌های عصر جدید و بیزانسی و ویکتوریایی، بحث کند؛ و هرگز دو نظریه‌دان در صورت فقد معیارهای همه‌پذیر در مورد میزان اهمیت این چیزها با یکدیگر اتفاق نظر ندارند. هیچ‌یک از این اختلاف نظرها ممکن نیست در خصوص ستاره‌شناسی بابلی عصر مفرغ، یونانی عصر هلنیسم و انگلیسی سده هفدهم بروز کند. شادوف، چرخ ایرانی و تلمبه برقی را نمی‌توان سه نمونه از یک نوع واحد از وسایل آبکشی دانست بل آنها را باید سه نوع مختلف در یک سلسله مراتب تحولی به‌شمار آورد. جایگاه هر یک از آنها در این سلسله بطور عینی از روی بازدهی که کاربرد شناخته شده آن عرضه می‌دارد تعیین

9. Thothmess III

۱۰. Marcus Ulpius Trajanus: امپراطور کشور گشای رومی (۱۱۷-۵۲ میلادی) که از سال ۹۰ تا ۱۱۷ فرمانروایی داشت. -م.

۱۱. پرووانس Provence: یکی از نواحی جنوب شرقی فرانسه. -م.

می‌شود. و این بازده را می‌توان با صحت و دقت ریاضی و با بینظری ارزیابی کرد.

در زمینه نظریه مجرد، يك مورخ آكادميك ممكنست ادعا كند كه درمقایسه با اعمال قهرمانی جنگجویان و شهیدان، جذبۀ شاعران و نقاشان، و سعۀ نظر پیامبران و سیاستمداران، چیزهایی از قبیل چراغ برق، مواد غذایی که با کاربرد علم شیمی و وراثت‌شناسی در امر فلاح حاصل و به وسیله کامیون و کشتی بخار توزیع می‌شود، ماشین چاپ، اقدامات بهداشتی و طب علمی، بیش از آنکه مهم و برجسته باشند "جزئی و سطحی" هستند. اما نظریه‌دان آكادميك، اگر هم وجود داشته باشد تاریخ را نه به خاطر اینگونه کاربردهای علم و تکنولوژی^{۲۷} بنا دوازده جلد برای مردم دنیا طول و تفصیل می‌دهد، و نه اصلاً مکتبی را بنا می‌کند، و نظریۀ او نیز يك رویداد تاریخی به مفهومی که در صفحه ۲۷ تشریح شده، نیست. تکنولوژی دست‌کم در این حد، نقش تعیین‌کننده‌ای در تاریخ دارد. اما تکامل آن به صورت يك روند منحصر به فرد و خودمختار است که تابع هیچ قانون از خارج تعیین شده و ماوراء مادی آنچنانکه در بخش دوم کتاب حاضر دیدیم نیست. بدین ترتیب همین مفهوم باید کل تاریخ را دربر بگیرد.

از سوی دیگر امکان به وجود آوردن هرگونه نظریۀ تطبیقی می‌باید انظار را به این جنبه از تاریخ معطوف کند. اگر تاریخ بطور کلی بیانگر پیشرفت مداوم نوع بشر باشد، درعین حال آشکارکننده رکود و انحطاط و زوال بسیاری از جوامع که این نوع به آنها تقسیم شده و می‌شود نیز هست. در غیر اینصورت نظریۀ ادوار تاریخی هرگز توجیه-

پذیر نمی‌بود.

ما حتی امروزه جوامعی را در استرالیا و سیبری سراغ داریم که در زمینه اقتصاد و آلات و ابزار ابدأ از مرحله پارینه‌سنگی فراتر نرفته‌اند و همچنین جوامع دیگری را در اقیانوس کبیر می‌شناسیم که از این لحاظ هنوز در مرحله نوسنگی بسر می‌برند. تمدن هندی در هزاره سوم قبل از میلاد، که شهرهای بزرگ مدفون در موهنجودارو^{۱۲}، هاراپا^{۱۳}، و نواحی دیگر سند و پنجاب معرف آنست، چنان از صفحه گیتی محو شد که تا همین بیست و پنج سال پیش که بیلهای حفاری بقایای پر ابهت آنرا کم‌کم از دل خاک بیرون آورد، وجودش در بوتۀ فراموشی مانده بود. از مایاهای ساکن امریکای مرکزی، تنها معدودی سرخپوست کاتولیک^{۱۴} مفلوک و عقب مانده باقی مانده‌اند که در جنگل‌هایی زیست می‌کنند که در دل خود بقایای شهرهای پر جمعیت و معابد تاریخی را که روزگاری در آنها صدها فرد انسانی به پیشگاه خدایانی که اکنون از یاد رفته‌اند قربانی می‌شدند، نهفته دارند.

تمدن دره نیل بسرعت ظرف چند قرن از سال ۳۰۰۰ ق.م. توسعه و تکامل یافت. اما بعد از عصر اهرام کمتر پدیده پیشرفته و پاینده‌ای در زمینه سازمان اداری و اقتصادی، معماری، مجسمه‌سازی، نقاشی، علوم

12. Mohenjo_daro

۱۳. Harappa: شهری باستانی واقع در دره سند که دوران تمدنش از ۲۵۰۰ تا ۲۸۰۰ ق.م. بود. —م.

14. Catholic Indians

ریاضی و پزشکی، صنعت و همچنین در خود شکل ابزارهای صنعتی به ظهور می‌رسید. تمدن مصری قدرت خلاقه خود را قبل از آنکه حکومت به دست بیگانگان، یعنی ایرانیان، یونانیان، رومیان، و اعراب بیفتد از کف داده بود. خط تصویری^{۱۵} کهن، بعد از رواج دائم سه هزار ساله منسوخ شد و عقاید بومی دیرینه جای خود را به عقاید یهودی، میترائیستی، مسیحی و اسلامی داد. تاریخ بین‌النهرین بیانگر وقفه و افول تقریباً مشابهی است در مورد خط میخی که تکامل درخشانش از اواخر دوره ماقبل تاریخی شروع و به آخرین لوحه خط میخی بومی متعلق به سال ۲۰ ق.م. ختم می‌شود، و همچنین نشان می‌دهد که چگونه سیستم آبیاری که اساس زندگی متمدن بود بعد از غلبه مغول در سال ۱۲۵۸ یکسره منسوخ شد.

بدیهی است که پیشرفت نه خود بخود صورت می‌گیرد و نه اجتناب‌ناپذیر است. طرق فراوانی در تاریخ وجود دارد؛ بعضی از آنها به بن بست می‌انجامد و بعضی به زوال و نابودی. در تاریخ طبیعی نیز وضع بدین منوال است، چنانکه جولین‌هاکسلی^{۱۶} این موضوع را بنحو تحسین‌انگیزی در کتاب خود به نام تحول روشن کرده است. از طرف دیگر در تاریخ بشری بیش از تاریخ طبیعی زمینه برای ایراد این

15. hieroglyphic

۱۶. Sir Julian Sorell Huxley (سال تولد ۱۸۸۶): زیست‌شناس و فیلسوف مشهور انگلیسی، برادر آلدوس هاکسلی نویسنده شهر و نوه توماس هنری هاکسلی زیست‌شناس بزرگ. م.

شك فراهم است که آیا اختراع واقعاً مترقیانه‌ای که به وسیلهٔ يك جامعهٔ به‌ین‌بست رسیده صورت گرفته، برای بشر در حکم معدوم شمرده می‌شود یا نه. بدیهی است که تمدن بین‌النهرین از میان رفته اما مدت‌هاست که این مطلب ثابت شده که ما تقسیم دایره به ۳۶۰ درجه و تقسیم شبانه‌روز به ۲۴ ساعت و همچنین برخی از عقاید شرعی و جزمهای مذهبی مشكوك‌الاعتبار را مرهون این تمدن هستیم. پژوهشهای جدیدتر در طی پانزده سال گذشته، بسیاری از دیون ناشناختهٔ دیگر را نیز مدلل داشته از قبیل: معلومات مربوط به پیش‌بینی خسوف و کسوف، روشهای حل معادلات درجهٔ دوم، و اصل قضیهٔ فیثاغورث و... که اینها از طریق یونانیان عصر کهن به‌عصر ما منتقل شده است. در واقع علم بابلی آنقدر باقی ماند که ریاضیدانان یونانی مثالهای مربوط به مسائل را که مورد تقلید کتب ریاضی قرون وسطی قرار گرفت، از آن به‌عاریت گیرند و روش بابلیها را در مورد کسورهای متعارفی که ملهم ابداع کسورهای اعشاری در قرن شانزدهم گردید، به‌کار بندند.

این دیون و امثال آن اکنون بعنوان حاصل پژوهشهای تاریخی بسیار جدی و طولانی شناخته شده‌اند که به‌مدد شرایط بسیار مساعد از قبیل وجود مواد نوشتنی مانند الواح گلی بسادوام انجام گرفته است. بسیاری دیگر هنوز می‌بایست کشف شوند، و مطالب بیشتری نیز هست که به‌علت ضایعات جبران‌ناپذیر مدارك و اسناد امکان اثبات آنها هرگز وجود ندارد، و به‌همان اندازه وجودشان بعنوان یاریگر و بنیانگذار تمدن قرن بیستم ضرورت دارد.

تاریخ بعنوان يك روند آفرینشگر

فیلسوف ایده آلیست آلمانی، هگل (صرفنظر از برخی پیش‌بینی‌هایی که ایده آلیست ایتالیایی، ویکو^۱، کرده بود) نخستین کسی بود که نظریه‌ای را درباره تاریخ، از قبیل آنچه که پژوهش‌های قبلی بدان منتهی می‌شود، ابراز داشت. او با صدای بلند اعلام کرد که فقط تحول و "شدن" واقعیت دارد و بس، و قول داد که تاریخ را بعنوان يك روند عقلانی و منتظم اما مبتنی بر خلاقیت و ظهور ارزش‌های جدید عرضه بدارد. لکن او بعداً يك نظام مذهبی و از خارج تحمیل شده را بانامی جدید، دوباره در تاریخ مدخلیت داد و بدینسان قول خود را زیر پا گذاشت. هگل مدعی بود که تاریخ تنها بیانگر ادراك شخصی از اندیشه مطلق ابدی بر حسب قوانین فوق مادی و مبتنی بر منطق محض است بنحوی که روند مورد بحث بجای خلق هر چیز تازه‌ای، اجباراً به يك غایت مقدر منتهی شود. (بدین ترتیب نتیجه نهایی مترتب بر تساریخ سیاسی فقط امکان داشت که به صورت يك حکومت مشروطه، آنسانکه در ۱۸۶۸ عملاً در پروس مشاهده شد، تجلی کند!). هگل اعلام داشت که "تاریخ بشری عبارتست از يك روند تحولی که بنا بر سرشت خود نمی‌تواند نتیجه قطعی قسابل در کی را در کشف هیچ حقیقت مطلق

۱. Giovanni Battista Vico (۱۷۴۴-۱۶۶۸)، فیلسوف ایتالیایی، م.

جستجو کند. " لکن سیستم او در واقع " این ایراد را دارد که عیناً ماحصلی از همین حقیقت مطلق است!" بر عهده جامعه گرایان قرن نوزدهم قرار گرفت که این مفهوم والا را از هیأت عرفانگرایی دینی اش عاری کنند و یک نظریه تاریخی فارغ از گرایشهای فوق مادی و مستقل از قوانین خارجی ارائه دهند. از نظر فلسفه جدلی هیچ چیز قطعی، مطلق و مقدس نیست. این فلسفه بیانگر خصائص زودگذر از هر چیز و در هر چیز است؛ هیچ چیزی جز روند مداوم شدن و گذشتن و عروج از پایین به بالا، در برابر آن تاب نمی آورد.

اگر این نظریه تاریخی را بعنوان یک روند آفرینشگر بپذیریم، و اگر قبول کنیم که این روند از هیچ قانون از خارج گمارده شده ای تبعیت نمی کند، نتیجه اش این نیست که روند مورد بحث بی قاعده و قانون است، که تاریخ علمی امری تحقق ناپذیر است، که قضاوت عقلانی یاوه است. ترتیب مکانی نقاطی که از هر جانب محاط و محدود به یکدیگرند، تنها نوع نظام نمی تواند بود؛ نظم و ترتیبی که در یک دستگاه ساعت و ار حکمفرماست یگانه ملاحظه برای یک روند منظم نیست. هر تصویری عبارتست از یک ترکیب بقاعده و بهنجار، اما تجزیه آن به اشکال منظم هندسی هرگز شامل کلیت نظام مشاهده شده بوسیله مشاهده کننده نیست. رشد هر موجود زنده ای نمایشگریک روند منظم است؛ ما ارتباط بین تمام مراحل آنرا به همان اندازه می توانیم درک کنیم که پیوستگی تمام اعضاء و جوارح آن موجود را. کون و فساد مداوم سلولهای متشکله و حرکات تشنج آمیز این جانوران ممکنست در یک نگره شتابزده از درون میکروسکوپ، آشفته و بینظم بنماید؛ در

حقیقت آنچه که در این میان مفقود است نظام ایستای هندسی است. يك بررسی عمیقتر، نظام حیات را آشکار می‌سازد.

حال اگر تاریخ يك مسیر تعیین شده را دنبال نکنند بل در حال پیشروی راه خود را بگشایند، در این صورت جستجوی يك خط پایان بالطبع کار بیهوده‌ای است. اما آگاهی از کم و کیف مسیری که قبلاً طی شده، برای یافتن جهت احتمالی مرحله بعدی مسیر، راهنمای سودمندی است. "هیچکس، حتی هنرمند، قادر نیست به دقت پیشگویی کند که تصویر کامل شده چگونه جلوه خواهد کرد، بل عامل تعیین کننده در این میان شخص مدل، رنگهای مورد استفاده، و شخصیت هنرمند است." (برگسون). این حقایق به سرپرست امکان می‌دهد که هنرپیشه‌ای را که باید از او برای حصول شباهت مطلوب استفاده شود، برگزیند - اما نتیجه رضایتبخش را تضمین نمی‌کند. شخص دامپرور با آگاهی از نسل و نسب و مشاهده يك کره اسب تاحدی با اطمینان می‌تواند پیشگویی کند که حیوان احتمالاً چه خصایصی را از خود بروز خواهد داد و در سن رشد چه "شکل"ی پیدا خواهد کرد.

نظام تاریخ بسیار دقیقتر از آن چیزی است که در مورد هر تابلوی نقاشی مشاهده می‌شود، و تمامیت آن بسیار پیچیده‌تر از هر موجود زنده‌ای است. هیچ قاعده کلی و هیچ نمودار انتزاعی نمی‌تواند این نظام را بنحوا کامل تبیین کند؛ باز آفرینی آن فقط در کلیت عینی خود تاریخ امکان‌پذیر است، که در هیچ کتابی و در هیچ کتابخانه‌ای، هر قدر هم وسیع باشد، نمی‌گنجد. خوشبختانه بعضی از جنبه‌های روند تاریخی، نظام این روند را آسانتر از جنبه‌های دیگر نشان می‌دهند، و

همین جنبه‌ها هستند که قاطعترین و مسلمترین اند.

در تشریح بدن انسان، نمودار استخوانبندی را آسانتر از نمودار-
های عضلات و عروق (دستگاه عصبی که جای خود دارد) می‌توان
شناخت و در آن حداقت یافت. در چهارچوب استخوانبندی، نوعی
نظام را می‌توان تشخیص داد، هر چند که درك کامل آن تنها هنگامی
میسر است که استخوانها در بطن گوشت و پوست قرار گرفته باشند و
سرزندگی و تحرکشان بر اثر نیروی حیاتی توأم با حس و شعور حاصل
شده باشد. استخوانبندی در حقیقت مایهٔ بقای گوشت، عضلات،
دستگاه عروقی، و مغز است. این استخوانبندی نیست که وجود این
چیزها را توجیه می‌کند-بل عکس این مطلب به حقیقت نزدیکتر است-
با وصف این، بدون استخوانبندی سایر اعضا نمی‌توانند وجود داشته
باشند یا آنچه که هستند باشند. و استخوانهای عریان تا حدودی برای
بازسازی قسمتهای نرمتر نیز سررشته‌هایی را بدست می‌دهد. بول^۲ از
روی بندها و رباطهای استخوان فسیل شدهٔ انسان نئاندرتال^۳ مبادرت
به بازسازی دستگاه عضلانی او کرد. ولی مسلماً این بازسازی، آزمایشی
بود و تنها به علت وجود شباهاتی بین انسان نئاندرتال و انسان امروزی
که ما دستگاه عضلانی‌اش را از طریق مشاهدهٔ مستقیم می‌شناسیم،
امکانپذیر بود.

اکنون ساده‌ترین جنبهٔ نظامی تاریخی همان است که در بخش
دوم این کتاب تشریح شد، یعنی توسعهٔ مداوم تسلط انسان بر طبیعت

2. Boule 3. Neanderthal

بیرونی به کمک اختراع و کشف ابزارها و روشهای سودمند. اندیشمندان سده نوزدهم نخستین کسانی بودند که خاطر نشان کردند که توسعه و تکامل تکنولوژیکی مبنای تمامی تاریخ است و بر همه فعالیت‌های دیگر انسانی تأثیر می‌گذارد و آنها را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. انسانها برای آنکه قادر به عمل کردن باشند می‌بایست زندگی کنند. اما اختراعات و کشفیات، از قبیل آنهایی که در بخش دوم مذکور افتاد، عبارت‌اند از "وسایل تولیدی" که در اختیار جامعه‌اند و تشکیل اسباب و لوازمی را می‌دهند که باعث می‌شوند انسانها بتوانند غذا، گرما، پناهگاه و هر چیز دیگری را که گهگاه برای زندگی و تولید مثل و تکثیر نوع ما ضرور می‌دانند تولید کنند. عقاید مادی در باره تاریخ، همیشه متضمن این مطلب است که امکان تحول تاریخ بستگی به تحول اینگونه وسایل زیستی یعنی وسایل تولیدی دارد.

از همینجاست که گامی دیگر به جلو برداشته می‌شود. هر ابزار جدیدی بی‌شک اختراع یک فرد است. اما همچنانکه در صفحه ۲۷ توضیح دادیم، ساختن و استعمال یک ابزار معمولاً یک امر اجتماعی است که تعدادی از افرادی بایست در آن سهم و شریک باشند. در واقع تمام فعالیت‌های تولیدی که طی آنها از ابزارها یا ماشینها برای تهیه و توزیع غذا، گرما و نیازهای دیگر انسانی در تمام جوامع شناخته شده و در تمام ادوار مستند و مضبوط استفاده می‌شود، همواره یک امر اجتماعی و مستلزم همکاری اعضاء خرد و کلان اجتماع بوده است. شما اگر طالب یک تکه نان هستید، خواه و ناخواه می‌باید موجبات همکاری ناوای محله‌تان و از طریق او نیز همکاری سلسله نامحدودی از افراد

دیگر را که به گندمکاران مانیتوبا^۴ و ایالت آیووا^۵ منتهی می‌شود، فراهم آورید.

درست به‌همین ترتیب، هر شکارچی ساکن اروپای منجمد در عصر پارینه‌سنگی، هر وقت برای شام خودش به گوشت ماموت احتیاج داشت ناگزیر بود که به‌همراه سایر افراد قبیله‌اش در یک فعالیت جمعی شرکت کند.

ضمناً باید گفت که این روابط ممکنست کاملاً غیر شخصی باشد. امکان دارد که ناوای محله، یکی از دوستان شما یا عضو کلیسای محله باشد ولی اصولاً او یک نان‌رسان است و شما هم مشتری او. این رابطه اساساً در حول و حوش نان دور می‌زند و بهر حال تنها ارتباط بین شما و یک برزگر کاملاً ناشناس اهل آیوواست. روابطی که بین انسانها در مورد تهیه مواد غذایی و کالاهای دیگر و نیز تقسیم تولیدات برقرار است، اصطلاحاً «وابط تولیدی خوانده می‌شود».

شکارچی عصر پارینه‌سنگی فقط به این علت که تجهیزات آن عصر آنقدر نارسا بود که یک فرد تنها نمی‌توانست با آن در مقابل یک دسته ماموت کاری از پیش ببرد، به کمک هم‌قبیله‌ایهایش نیاز پیدا می‌کرد. هر فرد اروپایی به‌تنهایی می‌تواند بایک تفنگ جدید فیللی را از پای در آورد و از این لحاظ نسبت به اسلاف عصر حجرش از استقلال بیشتری برخوردار است لکن او این استقلال را به‌بهای وابستگی یافتن

۴. Manitoba: استانی در مرکز کانادا. -م.

۵. Iowa: یکی از ایالات شمال غربی کشور امریکا. -م.

به تمام افرادی که دست اندرکار تولید و توزیع تفنگهای شکاری و مهمات‌اند، به دست آورده است. او ناگزیر بوده که در روابط غیر شخصی و اجتناب‌ناپذیر با تمام این اشخاص ناشناخته وارد شود تا بدینوسیله آن ابزاری را که به تنهایی او را بعنوان يك شکارچی بر وحشیان عصر حجر برتری می‌دهد، به دست آورد.

در او ان نیمه دوم قرن نوزدهم این دو نکته به اینصورت خلاصه شد: افراد بشر در امر تولید وسایل معیشت خود وارد يك سلسله روابط معین می‌شوند که ضروری و خارج از حیطه اراده آنهاست؛ این روابط تولیدی بایک مرحله معین در پیشرفت نیروهای مادی تولیدی آنها منطبق می‌باشند. ماحصل این روابط تولیدی، ساختمان اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهد، یعنی آن زمینه اساسی را که ربنای حقوقی و سیاسی بر آن استوار است و صور مشخص شعور اجتماعی ناظر بدان است... با دگرگون شدن بنیان اقتصادی، تمام آن ربنای عظیم با سرعتی کم یا بیش دگرگون می‌شود. در بررسی دگرگونی بنیانهای اقتصادی باید خط فاصلی رسم کرد بین شرایط اقتصادی و مادی تولید که می‌توان آنها را با همان دقت علوم طبیعی معلوم کرد- و اوضاع حقوقی، سیاسی، مذهبی، هنری، فلسفی و به عبارت دیگر ایدئو-لوژیکی، که بر اثر آن، انسانها از تعارض بین وسایل تولیدی و روابط تولیدی آگاه می‌شوند.

بدینسان نظریه مذکور همواره مدعی است که تمام نهادها، قوانین، مذاهب و تمام نتایج باصطلاح معنوی اعمال تاریخی انسان، در غایت امر به وسیله نیروهای تولیدی- یعنی ابزارها و دستگاهها

و البته همراه با منابع طبیعی و مهارت در بکار انداختن آنها، تعیین می‌شود. بنابراین مفهوم مادی تاریخ سررشته‌ای را برای تحلیل اطلاعات تاریخی به دست می‌دهد و در تبدیل پدیده‌های تاریخ به یک نظام کاملاً قابل درک، چشم‌انداز دیگری را باز می‌کند.

در استفاده از این سررشته، نباید روش تقلید تعبدی را به کار بست. یک مطالعه سطحی درباره تاریخ، تناقضات تراژیک بین تکنولوژی پیشرفته و نهادهای محض سیاسی یادینی را بر ملا می‌سازد. در وهله نخست "نیروهای تولیدی جامعه در مرحله معینی از پیشرفتشان با روابط تولیدی موجود و به اصطلاح حقوقی، یا روابط مالکیت که قبلاً در چارچوب آنها عمل می‌کرده‌اند، تعارض پیدا می‌کنند. این روابط از هیأت تکامل نیروهای تولیدی خارج می‌شوند و به موانعی در راه این تکامل بدل می‌گردند."

برای مثال، در عصر مفرغ که تنها فلز قابل استفاده برای ساختن ابزارهای کار آمد، مس گرانبه یا مفرغ گرانبه‌تر بود و بازده کار بعلا کمبود ابزارهای مناسب بسیار کم بود، هر فرد کشاورز که برای گذران زندگی زراعت می‌کرد، فقط می‌توانست مقدار ناچیزی مازاد بر آنچه که برای تغذیه خود و خانواده‌اش لازم بود تولید کند. تنها از طریق جمع‌آوردن و تمرکز دادن به این تولیدهای اضافی اندک بود که می‌شد منبع یا سرمایه‌ای را برای وارد کردن فلزات مورد نیاز (به عبارت دیگر، برای کمک به معدنچیان، ذوب‌کنندگان، فلزکاران و کارگران حمل و نقل که خودشان غذای خودشان را زراعت نمی‌کردند)، و نیز برای تولید بیشتر، ذخیره کرد. تمرکز مورد نیاز، در

دستگاههای سلاطین کهن مشرق زمین، یعنی آنجا که سلطنت و طبقه بسیار محدودی از اشراف زمیندار تولید اضافی صدها هزار دهقان را به انحاء مختلف از قبیل مالیاتهای گوناگون و اجاره بها چپاول می کردند، بنحو رضایتبخشی تأمین می شد. این روابط مالکانه، شرایط مناسب برای توسعه تولید را تا زمانی که یک فلز صنعتی ارزانتر یعنی آهن مورد استفاده قرار گرفت، فراهم می آورد.

سپس روابط تولیدی دیرینه غیر ضرور و منسوخ شد زیرا تولید اضافی کمتر، برای تهیه وسایل فلزی کفایت می کرد و در عین حال وفور این وسایل باعث می شد که بازده کار و همچنین تولید اضافی ای که از هر کدام ساخته بود، افزایش یابد. اما مثلاً در مصر، روش عصر مفرغ که بیش از دو هزار سال برقرار بود و نیز به موازات آن، ابزارها و روشهای متناسب با مواد گرانبه قدیمی، بشدت تقویت و ابقاء می شد. از اینرو چهار قرن پس از شروع عصر آهن در این مملکت می بینیم که آهنگر مصری هنوز از ابزارهای بدوی عصر مفرغ استفاده می کرده (مثل چکشهای سنگی که در کف دست عریان می گرفتند، انبرهایی به شکل موجین بزرگ و جز آن) در حالی که همکار او در یونان از دیر باز وسایل کاملاً جدید را استعمال می کرده است (از قبیل چکش آهنی مخصوص با دسته چوبی، انبر لولادار، وسندان فلزی). امروزه غفلت یا پرهیز از ابتکارات، عدم توفیق در استفاده از حداکثر ظرفیت تولیدی دستگاههای موجود، و اتلاف عملی محصولات، بعنوان علائم یا نتایج تعارض مشابهی بین نیروهای تولیدی و روابط تولیدی تلقی می شود. بعضی بر آن بودند که در یکچنین شرایطی برای حصول پیشرفت



تکامل صنعت فلزکاری۔ فلز کاران سده شانزدهم میلادی

بیشتر و در واقع برای از بین بردن موانع، دگرگونی ضرورت دارد. این امر ممکن است برای پیشرفت بیشتر، ضروری به مفهوم مطلوب یا اساسی کلمه باشد، اما اجتناب ناپذیر نیست. در نظام تئوکراسی^۶ استبدادی بین النهرین، مصر و چین، روابط تولیدی متناسب با نیرو-های تولیدی عصر مفرغ تا عصر آهن نیز برقرار بود. آنان بشدت سد راه بهره‌گیری از نیروهای جدید که آهن مظهر آنها بود می‌شدند و در نتیجه تکنولوژی هم دستخوش رکود گردید و تمام شئون زندگی این جوامع نیز دچار رکود شد؛ دوتای اولی تقریباً منهدم گشتند. از نقطه نظر برخی تحلیل‌ها غایت استنباط هر کسی به یک دوراهی منتهی می‌شود: دگرگونی یا فلج. تاریخ بیانگر حرکتی قاطع و ناگزیرانه به سوی یک هدف معین و مقدر نیست. عقاید ماده‌گرایانه متضمن این است که اگر قرار باشد دانش و تکنولوژی پیشرفت کند، روابط تولیدی نیز باید با آن هماهنگی داشته باشد. در غیر این صورت پیشرفت علمی و صنعتی نیز دچار وقفه می‌شود و به موازات آن تمام فعالیت‌هایی که روبروی ایدئولوژیکی متضمن آنست فلج می‌گردد.

اما در وهلهٔ ثانی تعادل و تطابق بین روبروی ایدئولوژیکی و روابط تولیدی به نوبهٔ خود به هیچ روی خودبخودی نیست. با این حال، یکچنین روبروایی-یعنی نهادها، عقاید و آرمانها- فی الواقع برای روند تولید فی نفسه، امری واجب و محتوم است. نهادهایی که همکاری ضروری انسانها در امر تولید از طریق آنها تأمین و حائز تأثیر می‌شود

۶. حکومت دینی، ۳۰۰.



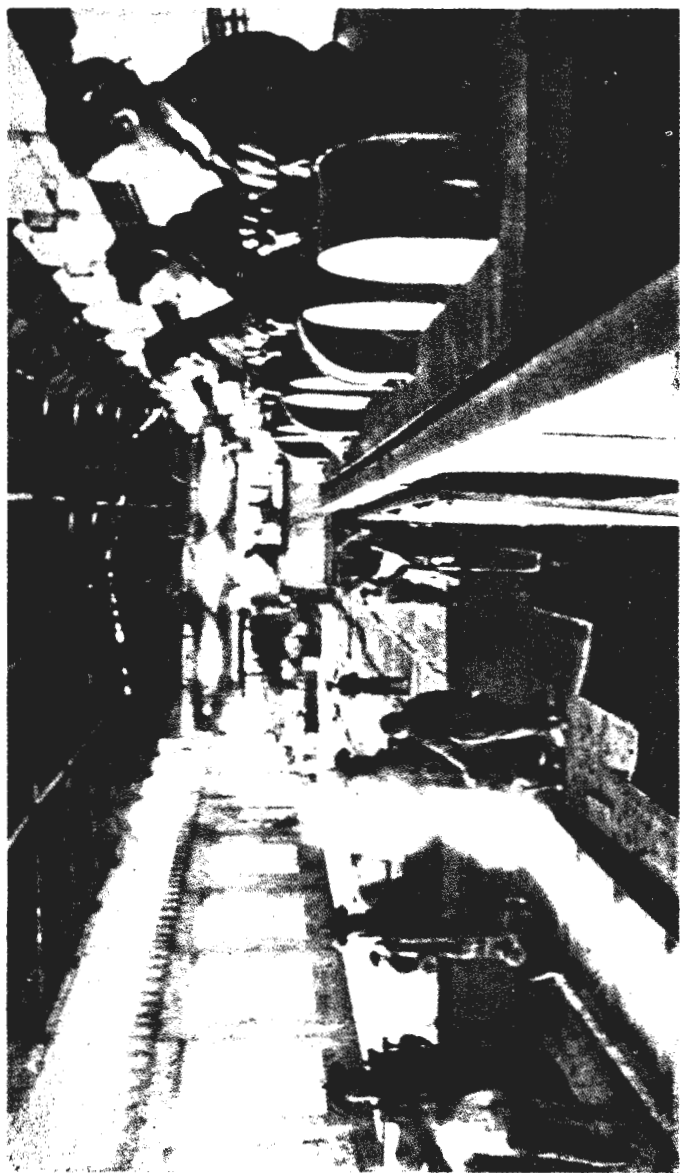
تکامل صنعت فلزکاری

فلزکاران سده پنزدهم ق.م. - فلزکاران مصری مقبره رخمار



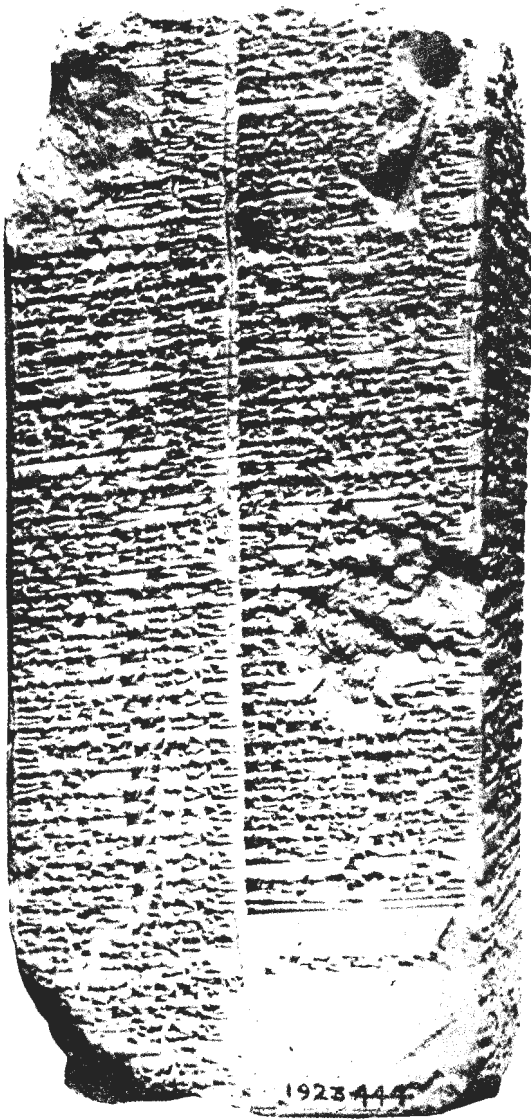
تکامل صنعت فلزکاری

یک کوره ذوب آهن، ۱۷۷۳



تکامل صنعت فلزکاری

فلزکاران سده بیستم - کارگران فولادکار کرمانی اکتوبر در استالینگراد



لوحة نامنامه شاهان سومری

مسئله اثر بخشی خود را مرهون شناسایی کلی و خودبخودی فواید بیولوژیکی یا منافع اقتصادیشان نیستند. آنها همواره به وسیله ایدئولوژیها جنبه مقدس یافته و با آذین‌های نمادی شاخ و برگ گرفته‌اند. بعنوان مثال، مسلم به نظر می‌رسد که تنها علت و یا حتی علت اولیه این مطلب که بساط حکومت‌های فرعون‌ی در مصر عصر مفرغ آنقدر راحت عمل می‌کرده و تا آن حد دوام می‌یافته، این نبود که زارعین تشخیص می‌دادند حکومت فرعونها آنان را از گزند دشمنان در امان می‌دارد و در هنگام شخم‌زنی و بذرافشانی هدایتشان می‌کند و مجاری آبیاری را برقرار می‌دارد و فلزات و دیگر کالاهای وارداتی مورد نیاز را تأمین می‌نماید، بل بدین علت بوده که آنها اعتقاد راسخ داشتند که فرعون خداست و نسبت به او احساس تعبد مذهبی محض و سرسپردگی می‌کردند.

بدینسان روابط تولیدی می‌بایست صبغه احساسات و عواطف بر خود گرفته باشند. این روابط برای تأمین انگیزه‌های عمل‌بایست در ذهن آدمی به ایده‌ها و آرمانها تبدیل یابند، و هنگامی که چنین تبدیل ضررتی عارض آنها شد به واقعیت تاریخی مستقلی نیاز دارند. بدون تردید هیچ ایدئولوژی، هیچ روش تعبدآمیز و هیچ اعتقادی نمی‌تواند برقرار بماند مگر آنکه بانبروهای تولیدی هماهنگی داشته باشد و با تکامل آنها همگام باشد. در غیر این صورت جامعه عاقبت از هم خواهد پاشید و آرمانهایی نیز که پرورده، همراه با آن به زوال دچار خواهند شد همچنانکه اکنون خدایان و ادیان بابلی‌ها، مایاها و اینکاها از میان رفته‌اند.

لکن این محاسبه احتمال دارد دیرزمانی بر عهده تعویق افتد. رابطه ایدئولوژی با نیروهای تولیدی ممکن است جزئی باشد. ما تاریخ خود را می‌سازیم، اما تحت مقتضیات و شرایط بسیار محدود- از این میان شرایط اقتصادی تعیین‌کننده نهایی است؛ ولی شرایط سیاسی و غیره، و در واقع همان رسوم و سنت‌هایی که ذهن آدمی را به خود مشغول می‌دارند، برای خود نقشی را ایفا می‌کنند، هر چند که نقش تعیین‌کننده‌ای نباشد.

در این حال ایدئولوژیها، اعمال دینی، تعلقات ملی و غیره ممکن است بطور جدی سد راه پیشرفت حتی در زمینه دانش و تکنولوژی بشوند، در حالیکه اگر قرار باشد قیود ترقی که ناشی از روابط مدرس مالکیت‌اند و به حکم قانون و سنت جایز شمرده شده‌اند و به وسیله اساطیر یا مذهب جنبه تقدس به خود گرفته‌اند، بر طرف شوند، شعار و بیرق لازم است. تاریخ با انواع مواعی که از طریق خرافات بر علم و کاربردهای آن تحمیل می‌شود، از درخلاف درمی‌آید؛ تحریم کلیسا در مورد نظریه کوپرنیک و نیز مخالفت اسلام در مورد چاپ^۲ از موارد برجسته این قضیه است. به همین سان توسعه سرمایه‌داری بورژوازی بر اثر تحریم ربح از جانب جامعه روحانیت و بسیاری از عادات و رسوم کلیسای کاتولیک، دچار مانع شد. بنا بر این می‌توان فهمید که چرا مبارزه به خاطر جایگزین کردن اقتصاد سرمایه‌داری جدید بجای اقتصاد فئودالی و نیز به خاطر آزادی پژوهشهای علمی، ابتدا می‌بایست در

۷. ر. ک. صفحه ۳۷ سطور ۷ و ۸.

میدان دین و مذهب عصر "اصلاح مذهبی"^۸ درگیرد و به پیروزی برسد.

بدین ترتیب ماده‌گرایی تاریخی بدون هیچگونه انکاری نسبت به اهمیت اندیشه‌ها، نظریه‌ها و نظرگاههای اجتماعی و نهادهای سیاسی و نقش اینها در تاریخ، روی نقش و اهمیت این عوامل در زندگی جامعه و تاریخش تأکید می‌ورزد، لکن بین انواع مختلف اندیشه‌ها و نظریه‌ها تفاوت قائل است. اندیشه‌ها و نظریه‌های کهنه‌ای وجود دارند که بیش از روزگار خود زیسته‌اند و در راه حفظ مصالح نیروهای محض جامعه به کار می‌آیند. اهمیت آنها بر حسب روشی است که به وسیله آن در جریان تکامل و پیشرفت جامعه کارشکنی می‌کنند. اما اندیشه‌های نو و پیشرفته‌ای نیز وجود دارند که به نیروهای مترقی جامعه مدد می‌رسانند. اهمیت این اندیشه‌ها در این حقیقت نهفته است که راه پیشرفت جامعه را هموار می‌سازند و هرچه بیشتر و دقیقتر نیازهای تکامل زندگی مادی جامعه را منعکس می‌کنند. در واقع اندیشه‌ها و نظریه‌های جدید اجتماعی تنها بعد از آنکه زندگی مادی جامعه وظایف تازه‌ای را بر عهده‌اش قرار می‌دهد، ظهور می‌کنند. اما بمحض اینکه ظهور کردند، به قویترین نیروی ممکن برای تسریع پیشرفت مادی جامعه بدل می‌شوند. درست در همینجاست که ارزش سازماندهی و تحریک بخشی و دگرگون سازی اندیشه‌های جدید، نظریه‌های جدید، و نهادهای سیاسی جدید آشکار می‌گردد.

8. Reformation

ماده‌گرایی تاریخی در حد این دو محدودیت، این فایده را دارد که نظام اساسی روند تاریخی را که اصولاً يك روند تحولی است، برجستگی می‌بخشد. بدون تردید تحول تاریخی کلاً می‌تواند در غایت امر به صورت اعمال خلاقه ناشی از اراده‌های فردی تجزیه و معرفی شود، درست به همانگونه که پیشرفت علمی و تکنولوژیکی قابل تجزیه به اختراعات و کشفیاتی است که به وسیله افراد دانشمند و صنعتگر صورت می‌گیرد (صفحه ۲۲). اشکال تاریخچه‌واری که در تاریخ متداول است، این اعمال خلاقه را بعنوان نتیجه انگیزه‌ها یا برخورد انگیزه‌ها بایکدیگر معرفی می‌کند.

فلسفه اخیر نمی‌گوید که تنها انگیزه اعمال انسانها عبارت از منافع شخصی کمابیش بینش‌مندانه است؛ "مرد اقتصادی" يك هیولای انتزاعی بود که بنحوی اسرار آمیز از اوهام اومانیستهای ایتالیایی و نخستین علمای اقتصاد سیاسی انگلیسی زاییده شده بود. (صفحه ۹۴) حتی ماده‌گرایی تاریخی از این نیز کمتر قبول دارد که انگیزه‌ها مانند اشباح جادویی از گریبان غیب سر بدر آورند. با وجود این نیازی هم ندارد که در جدال بین جبر و اختیار که ساخته و پرداخته کلامیون است از يك کدام جانبداری کند.

نظریه علمی تاریخ فسی‌الواقع‌چندان توجهی به انگیزه‌ها ندارد. انگیزه‌ها در حقیقت کمتر شایانی مطالعه تاریخی محض را دارند. آیا امروزه، یعنی هشت سال پس از آن واقعه، هیچکس به درستی می‌داند که چه انگیزه‌هایی چمبرلین را به امضای قرار داد مونیخ و ادار کرد؟ - جاه‌طلبی شخصی برای رسیدن به مقام "پیشوای بریتانیای

کبیر^۹؟ بیم درونی از برملا شدن عدم آمادگی اش؟ ترس وطنپرستانه از اضمحلال امپراطوری؟ ترس طبقاتی به خاطر پلوتوکراسی^{۱۰} و الیگارش^{۱۱} در صورت بروز مبارزه علیه سرجنابان آن و همگام با تحول خواهان روسی؟ و یا اشتیاق کاملاً بشر دوستانه به اجتناب از جنگ بعنوان بدترین بلا یا؟ هر مورخی چگونه می تواند امیدوار باشد که به سؤال مشابهی در خصوص پرده ای که در ششصد سال پیش بازی شده پاسخ دهد؟ من اخیراً چهار مطلب متناقض درباره انگیزه ها و نیات نهفته در سیاست اقتصادی ادوارد سوم خوانده ام به قلم چند تن از صاحب نظران متقدم: کانینگهام^{۱۲}، استابس^{۱۳}، تاوت^{۱۴} و آنوین^{۱۵}. به هر صورت، اعمال تاریخی از قبیل اختراعات به دو معنی مقدرند. اول اینکه "بشر تاریخ خود را می سازد، ولی این امر را همیشه تحت شرایط معینی که محیط بر آن است، و بر مبنای روابطی که وجود داشته، به انجام می رساند. از این میان روابط اقتصادی، هر قدر هم تحت تأثیر روابط سیاسی و ایدئولوژیکی بوده باشند، مآلاً تعیین کننده اند." به قول دیگر: "تاریخ تماماً از اعمال افرادی که بی شک چهره های فعالی بوده اند تشکیل یافته است." ممکنست که ما این اعمال را به صورت برآیند تصمیمها و گزینشها تصور کنیم. لکن این گزینشها قطعاً محدود و مقید به شرایطی

9. der Führer Gross-Britanniens

۱۰. حکومت ثروتمندان. - م.

۱۱. حکومت متنفذین. - م.

12. Cunningham

۱۳. William Stubbs (1825-1901) مورخ انگلیسی.

14. Tout

15. Unwin

هستند که جدیدترین و ملموسترین آنها همان وسایل و روشهای مادی است که در زمان معینی برای اجرای تصمیمات مورد استفاده قرار می‌گیرند. ناپلئون دغدغه‌خاطری از این بابت نداشت که آیا باید از طریق تونل زیر کانال مانس به انگلستان حمله کند یا با زیردریایی، یا هواپیما، و یا با وسایط نقلیه روی آبی. اما هیتلر می‌توانست این هر چهار امکان را در مد نظر داشته باشد.

نخستین محدودیت این است. به قولی: انسانها در گزینش نیرو-های تولیدی خویش مختار نیستند؛ زیرا هر نیروی تولیدی عبارتست از یک نیروی بدست آمده، یعنی حاصل فعالیت قبلی است (کشف یا اختراع). بنابراین، نیروهای تولیدی حاصل انرژی بکارگرفته انسانی است، اما این انرژی به نوبه خود مشروط و منوط است به اوضاع و احوالی که انسانها خود را در آن می‌یابند، به نیروهای تولیدی که قبلاً حاصل شده‌اند، و بالاخره به وضعیت اجتماعی که پیش از آنها وجود داشته و مخلوق خود آنها نیست؛ زیرا این وضعیت حاصل کار انسانهای پیشین است. بعلمت این حقیقت ساده که هر یک از نسلهای متوالی خود را مالک آن نیروهای تولیدی می‌بیند که نسل قبلی به دست آورده و بعنوان مواد خامی برای تولیدات جدید به کار گرفته، ارتباط تازه‌ای در زمینه تاریخ بشری به ظهور می‌رسد و یک تاریخ بشری که بیش از هر چیز تاریخ بشری است شکل می‌گیرد و این امر از هنگامی صورت می‌پذیرد که نیروهای تولیدی انسان، و به تبع آن روابط اجتماعی‌اش، توسعه یافته باشد.

البته این نظریات با جرح و تعدیلهای مناسب در مورد افکار و

سنن سیاسی و مذهبی، اشکال بیان هنری، خود زبان، طرز رفتار، و تمایلات نیز مصداق پیدا می‌کند. حتی شخصی مثل لوتر از یکسو افکاری را که از طریق "کتابهای مقدس" و به وسیله تمام مفسران دوره اسکولاستیک به او منتقل شده، و از سوی دیگر آداب و شعائر کاتولیسیم ژرمنی قرن شانزدهم را، نقطه عزیمت خود قرار می‌دهد. آنچه که مورد استفاده فردی مانند شکسپیر قرار می‌گیرد عبارتست از شیوه زبانی شخصی که طی پنج قرن استعمال از زمان "غلبه^{۱۶}" تا روزگار او به وجود آمده، قراردادهایی که در درامهای اولیه از تراژدیهای اسخیلوس گرفته تا نمایشنامه‌های قرون وسطایی مقتبس از داستانهای کتب مقدس^{۱۷} پیروی می‌شده، مجموعه‌ای از تمهایی که قدمت ریشه همه آنها به یک اندازه است، و از این قبیل. هر تصمیمی بستگی به عاداتی دارد که ناشی از تصمیمهای قبلی و تقلید خود آگاه یا ناخود آگاه شخص عمل کننده است که امروزه تمام آن شخصیتهای تاریخی و داستانی را نیز که او از طریق مطالعه، سینما و غیره از آنها با خبر می‌شود، در بر می‌گیرد. بنابراین تمام "اعمال اراده" مرتبط و مشروط به تمام اراده‌های قبلی است که چه از جانب افراد شاخص و چه از سوی همه افراد دیگر که در تشکیل محیط تاریخی و جامعه‌ای که بدان تعلق دارند سهمین‌اند، به ظهور می‌رسد.

۱۶. Conquest. به معنای خاص در مورد غلبه نورمن‌ها بر انگلستان در سال ۱۰۶۶ میلادی و زمان ویلیام اول به کار می‌رود. نورمن‌ها اقوام بسومی نورماندی بودند که نژادشان آمیزه‌ای از نژاد اسکاندیناو و فرانکی بود. م.

۱۷. معادل miracle plays. م.

دوم اینکه، يك عمل انفرادی که دور از چشم همگان به وسیله فردی که بکه و تنها در برج عاج خود نشسته صورت می گیرد و به بیرون نشت نمی کند، همانقدر از اهمیت تاریخی برخوردار است که يك اختراع که عاطل و باطل مانده و انتشار نیافته و با مخترعش مدفون شده است. تاریخ فقط با اعمالی سر و کار دارد که تأثیر اجتماعی داشته باشند. از اینرو "مسأله واقعی در قضاوت نسبت به فعالیت اجتماعی هر فردی این است که: کدام شرایط ضامن توفیق این فعالیت است؟ چه تضمینی وجود دارد که این فعالیت به صورت يك عمل انفرادی که در ملغمه ای از اعمال مخالف گم می شود، باقی نماند؟"

کتابهای تاریخ پر از اسناد و مدارکی درباره کوششهای ناموفق، تلاشهای سترون، ورنجهای بیحاصل است. هر کسی که سرگرم يك کار اجتماعی حتی در يك باشگاه ورزشی، انجمن محلی، یا اتحادیه تجار تی است می داند که وصول به هرگونه نتیجه ای تا چه حد دشوار است و چقدر این نتیجه برخلاف امیدها و انتظارات جوینده اش از آب در می آید. در مقیاس وسیعتر شهرها، سازمانهای ملی و بین المللی، نسبت مشکلات و موانع بیشتر است. در چنین فضاهایی تفاوت فاحش بین نیت و نتیجه جبراً ابعاد ترازیکمی پیدامی کند. اثرات ناگوار منع فروش مشروبات الکلی در ایالات متحده درست بر خلاف نیات کسانی که سخت می کوشیدند تا "يك دگرگونی بزرگ" پدید آورند و نیز رأی دهندگانی که از آنان حمایت می کردند، از کار در آمد. اکثریت عظیمی از آنها صمیمانه مشتاق کاهش میزان سکر و سرمستی بودند، گرچه اغلب اینرا فقط برای دیگران و به خاطر کاهش محرکات رذیلانه می خواستند.

هیچیک از آنها نمی‌خواست که به سودگانگسترها کار کند و روی فروش مواد مسموم جایزه بگذارد یا افراد تازه بالغ را به شرب الکل ترغیب کند، لکن دیدیم که چه نتیجه‌ای عایدشان شد!

“تاریخ، خود را به طریقی می‌سازد که نتیجه‌نهایی همیشه از اصطکاک بین بسیاری از اراده‌های فردی حاصل می‌شود. بنابراین نیرو-های متقاطع بی‌شمار، یعنی بی‌نهایتی از متوازی‌الاضلاع‌های نیروها^{۱۸} وجود دارد که به یک نتیجه منتهی می‌شود: رویداد تاریخی. بازممکنست اینرا بدانصورت نگریست که گویی حاصل قدرتی است که من‌حیث-المجموع بنحوی ناخودآگاه و بدون اراده عمل می‌کند. زیرا آنچه که هر فردی اراده می‌کند، تمام افراد دیگر مانعش می‌شوند. و آنچه که به‌ظهور می‌رسد چیزی است که هیچ‌کسی اراده نکرده است. بدینسان تاریخ گذشته به‌صورت یک روند طبیعی جریان می‌یابد.”

اصطکاک بین اراده‌های بی‌شمار در حوزه‌ی تاریخ، حالتی از امور را به‌وجود می‌آورد که کاملاً شبیه آن چیزی است که در قلمرو طبیعت ناخودآگاه مشاهده می‌شود. هدفهای اعمال با قصد و نیت تعیین می‌شود لکن نتایج حاصله از آن اعمال تابع قصد و نیت نیست و یا آنجا که به‌نظر می‌آید که منطبق بر هدف تعیین شده هستند سرانجام نتایجی به‌بار می‌آورند که کاملاً مغایر نتایج مورد نظر است. انسانها تاریخ خود را می‌سازند اما نه با اراده به‌مفهوم رایج و برطبق یک طرح دسته-

۱۸. معادل Parallelograms of forces؛ برای اطلاع بیشتر ر. ک. فرهنگ اصطلاحات علمی، بنیاد فرهنگ ایران، ص ۵۱۳-۴.

جمعی یا حتی در یک اجتماع کاملاً متشکل تلاشهای انسان درهم می-شکند و به همین دلیل تمام این جوامع به زیر سلطهٔ احتیاج در می آیند که اتفاق و تصادف مکمل و ملازم آن است و به صورت مختلف تصادف و اتفاق تجلی می کند.

البته هر کسی می تواند یک نظام تاریخی کاملاً عقلانی را تصور کند که بر اثر آن تضادهای طبقاتی و تعارضات بین نیروهای تولیدی و روابط مالکانه از میان رفته و جامعه ای را از خود بجای نهاده که در آن انسانها بنحوی آگاهانه و خودخواسته در یک کوشش دسته جمعی شرکت می جویند تا نیروهای تولیدی و فعالیتهای خلاقه را که این نیروها سبب رهایی آنها می شوند، هر چه بیشتر توسعه دهند. این نظام ایستا نیست بل نظامی است که از خلاقیت توأم با آگاهی و اراده بر-خوردار است. در این صورت میتوان این نظام را سر آغاز راستین تاریخ عقلانی دانست. و بدینسان یکی از اندیشمندان نیمه دوم سده نوزدهم آنچه را که مقدم بر آن است «فصولی در بارهٔ مرحلهٔ ماقبل تاریخی جامعهٔ بشری» می خواند.

البته یکچنین نظامی عبارت از آن واقعیتی که در ورای تساریخ مستند و مضبوط، قرار دارد: مثل مُثُل افلاطونی، شهرخدای اگوستین یا مطلق هگل، نیست. این نظام بدون تردید یک هدف شایسته است اما آن هدفی نیست که تاریخ جبراً و بناگزیب بدان منتهی می شود. هیچ تضمینی وجود ندارد که روزی جامعهٔ ما مانند جامعهٔ مایایی معدوم نشود و یا مثل جامعهٔ چینی به صورت سنگواره در نیاید، در واقع هیچ

تضمینی در کار نیست که نوع هوموساپینس مانند: آدکتوپتریکس^{۱۹} یا هیپاریون^{۲۰} در کتم عدم فرو نرود.

به هر حال نظام موجود و مشهود تاریخی به چنین عقلانیت آگاهانه‌ای نایل نشده است. از سوی دیگر "قوانین حرکت" که بعضیها در تاریخ خود کشف کردند، آنسانکه از پاره‌ای عبارت نوشته‌هاشان برمی آید، يك نظام مکانیکی را که در آن تنها تغییر جایز عبارت از تغییر وضعیت در مکان است، توصیف نمی کند. این بواقع همان نظامی است که لاپلاس و ها کسلی و دیگر دانشمندان پیشرو در قرن گذشته مدعی وجود آن بودند. امروزه دیگر حتی فیزیکدانان هم دعوی تحقق این نظام را ندارند و اگر هم داشته باشند در مورد تاریخ ندارند.

مقایسه آنچه ما اکنون بعنوان قوانین آماری توصیف کننده نحوه عمل مقادیر بزرگی از اجزاء در مجموع تلقی می کنیم، با قوانین تاریخی، مفید فایده‌ای نیست. ما اگر خودمان را بعنوان نمایندگان تاریخ به جای آن اجزاء بگذاریم تنها می توانیم امید اندکی به داشتن سررشته‌ای به رویدادهایی که عملاً به ما مربوط می شوند در سر بپروریم. و نیز یکچنین برداشت مکانیستی، استنباطی معقول از داروینیسیم و مقبول زیستشناسان امروز نیست. فی الواقع این برداشت متضمن انکار واقعیت تحول تاریخی به همان طریقی است که انگلس هگل را صریحاً به خاطر آن محکوم می کند.

بر طبق این قضایا قوانین تاریخ فقط توصیفات موجزی هستند

19. Archaeopterix 20. Hipparion

از طریق‌های که تحولات تاریخی بر طبق آن تحقق می‌یابد. آنها علت این تحولات یا حاکم بر آنها نیستند. فایده‌شان این است که يك سلسله عوامل غیر قابل محاسبه را بدون آنکه من حیث المجموع این مسائل را به یکسو نهند، تعریف می‌کنند. تاریخ جهان ماهیتی رازگونه داشت اگر «اتفاقات» را در آن نقشی نبود. اتفاقات به طریقی کاملاً طبیعی در مسیر کلی تکامل می‌افتند و اتفاقات دیگر جای آنها را پر می‌کنند. اما تندی یا کندگی تا حد زیادی بستگی به اتفاقاتی دارد که «اتفاق»ی از قبیل شخصیت افرادی که وجودشان طلابه حرکت و جنبش می‌شود، را در بر می‌گیرند.

بنابراین یکچنین قوانین تاریخی تشکیل نظام تاریخ را نمی‌دهند بل به ما کمک می‌کنند تا آن روابط متقابل را بین رویدادهایی که این نظام را تشکیل می‌دهند، بشناسیم. فی‌المثل ماده‌گرایی جدلی نوعی انتخاب طبیعی را که ضامن بقای اصلح در بین جوامع بشری است، تبیین می‌کند. لکن چنانکه ثابت شده، تجربه اصلحیت برخلاف آنچه نژاد-پرستان و طرفداران اقتصاد ملی با تحریف داروینسم ادعا می‌کنند، برای ملتها در خلال جنگهای ویرانگر یا تجارت رقابت آمیز نوفیقی به‌بار نیاورده است. این يك امر تحقیقی است- یعنی هماهنگی بین وسایل تولید را از یکسو، و روابط ملکی توأم با رو بنای سیاسی و مذهبی و هنری مبتنی بر این وسایل را از سوی دیگر، متضمن است. يك جامعه می‌تواند پیشرفت کند و از این رهگذر به حیات ادامه دهد و باقی بماند تنها در صورتی که روابط تولیدی - یعنی تمام سیستم اقتصادی و سیاسی - همراه و همگام با تکامل علم، جریان اختراعات، و تقویت

نیروهای تولیدی باشد.

هیچیک از نظریه‌های تاریخ نمی‌تواند پیشگویی کند که علم چه کشفیاتی را در چننه دارد و کدام نیروهای تولیدی از این رهگذر در اختیار جامعه قرار خواهد گرفت، و نیز قادر نیست صراحتاً پیش‌بینی نماید که کدام سازمان اقتصادی یا تشکیلات سیاسی به‌درد بهره‌گیری از این نیروها می‌خورد. تاریخ هر گاه از موضع ماده‌گرایی جدلی تجزیه و تحلیل شود، نشان خواهد داد که چگونه نهادها و عقاید مختلف در گذشته با تکامل تکنولوژیکی و علمی مرتبط بوده‌اند.

حتی این مطلب نیز بسوضوح توضیح نمی‌دهد که این قضیه در موارد خاص چه صورتی پیدا می‌کند و اینکه چرا فی‌المثل "در بین بسیاری از ایالات شمالی آلمان، براندنبورگ می‌بایست به قدرتی بزرگ تبدیل شود که تفاوت‌های اقتصادی، زبانی، و پس از «اصلاح مذهبی» نیز تفاوت‌های مذهبی، بین شمال و جنوب این مملکت را در خود نهفته داشته باشد."

نیازی نیز باین نیست. تاریخ علمی هرگز دعوی آنرا ندارد که نوعی علم طالع‌بینی باشد که پیشگویی کند در یک دور سبقت یا یک جنگ، اختر سعد از آن کدامیک از قمارگران مسابقه‌ای یا جنگی است. از سوی دیگر، بررسی آن به‌شخص هوشیار امکان می‌دهد که الگویی را که روند مورد مطالعه در گذشته از آن پیروی می‌کرده تشخیص دهد و از این رهگذر حدس بزند که این روند در آینده نزدیک بر چه نسقی ادامه خواهد یافت.

کتابنامه مختصر

کتابهای عمومی

- Fueter, E., *Geschichte der neueren Historiographie*, Munich, 1911.
Croce, B., *The Theory and History of Historiography* (trans), London, 1921.
Thompson, J. W., *A History of Historical Writing*, New-York, 1942.

بخش اول

- Miller, Hugh, *History and Science*, Berkeley, 1939.

بخش سوم

- Moorhouse, *Writing and the Alphabet*. London (Cobbett Press), 1947.
Childe, V. G., *Man makes Himself* (Thinker's Library), London, 1936.
Jacobsen, T., *The Sumerian King List*, Chicago (Oriental Institute), 1939.
Chadwick, J. M., *The Heroic Age*, Cambridge, 1912.
Robertson, Archibald, *The Bible and its Background* (Vol. I), London (Thinker's Library), 1941.
Bury, J. W., *Ancient Greek Historians*, London, 1929.

بخش چهارم

- Oman, Charles, *On the Writing of History*, London, 1939.

بخش پنجم

- Bergson, Henri, *L'Évolution créatrice*, Paris, 1908.
Montagu, Ashley, *Man's most dangerous Myth: the Fallacy of Race*, N. Y., 1942.
Barzun, J., *Race: a Study in Modern Superstition*, N. Y., 1939.
Bagehot, W., *Economic Studies*, London, 1880.

بخش ششم

- Spengler, O., *Der Untergang des Abendlandes*, Munich, 1920-2.
Collingwood, R. W., 'The Theory of Historical Cycles', *Antiquity*, i, 1927.
Toynbee, A., *A Study of History*, London, 1936 ff.

تاریخ اندیشه اجتماعی

چ. ای. بارنز و اچ. بکر

ترجمه: جواد یوسفیان - علی اصغر سجیدی

تاریخ اندیشه اجتماعی، نخستین جلد از یک مجموعه سه جلدی است که سیر تکامل فرهنگ اجتماعی جهان را از جوامع ابتدایی تا جوامع جدید در برسی گیرد. مؤلفین این مجموعه که از صاحب نظران زبده علم الاجتماع هستند کار خود را به شاخه‌ی خاص از این علم محدود نکرده‌اند. آنان در این مجموعه، که باید آن را دائرةالمعارف علوم اجتماعی دانست، به قلمرو مردم‌شناسی، روانشناسی، فلسفه، فلسفه تاریخ، علوم سیاسی و علوم حقوق نیز پرداخته‌اند. تاریخ اندیشه اجتماعی علاوه بر رعایت اصول ساده‌نویسی بخاطر استفاده همگانی، گونه‌ی فراهم آمده که بتواند پاسخگوی نیاز پژوهشگران این رشته نیز باشد و در عین حال باید به این موضوع هم اشاره کرد که تاریخ اندیشه اجتماعی یکی از کتابهای اساسی و مورد استناد علمای علوم اجتماعی در امریکا و اروپاست.

عصر انقلاب دموکراتیک (۲ جلد)

پرفسور رابرت روزول پالم

ترجمه دکتر حسین فرهودی

این کتاب مقابله دو نیرو را، که در موقع انقلاب کبیرفرانسه و جنگهای متعاقب آن در اروپا و آمریکا صورت بست، شرح می‌دهد. در آن دو مبحث اساسی آمده و برای آنکه هر یک را بتوان مستقلانه مطالعه کرد، در دو جلد تهیه شد. جلد اول با عنوان فرعی «دعوت به مبارزه» و جلد دوم با عنوان فرعی «دوران کشاکش و نبرد». در سال‌های بین ۱۷۶۰ تا ۱۷۹۱ یا ۱۷۹۲، یعنی دوره‌ای که مطالب جلد اول را در بر گرفته، جنبشهای انقلابی برای مبارزه با نظامهای مختلف جامعه اشرافی در بسیاری از کشورها خود را ظاهر گردانید، ولی آن نهضتها جز در آمریکا، یا سرکوب شدند و یا، چنانکه در فرانسه و لهستان در ۱۷۹۱ دیده شد، موفقیت آنها بسیار مشکوک می‌نمود. بطوری که می‌توان گفت که در آن سالها، صلاهی «مبارزه» داده شد به این انتظار که کشاکش و نبرد بعدی سرنوشت قطعی مبارزه را معلوم گرداند.

درباره انقلاب آمریکا و انقلاب فرانسه و مقدمات نهضت اصلاحات پارلمانی در انگلیس و جنبشهای ایرلند و همچنین در موضوع هیجانهای چند کشور اروپایی در عصر انقلاب که ملل انگلیسی زبان کمتر از آنها آگاهی دارند، کتابهای بسیاری نوشته شده است.

فهرست سالانه انتشارات خود را به تازگی منتشر کرده‌ایم.

علاقه‌مندان می‌توانند به آدرس «تهران- خیابان سعدی شمالی - بن بست فرهاد - شماره ۳۳۵ - دایره روابط عمومی مؤسسه انتشارات امیرکبیر» با ما مکاتبه کنند تا فهرست سالانه را - به رایگان - برای ایشان ارسال داریم.

